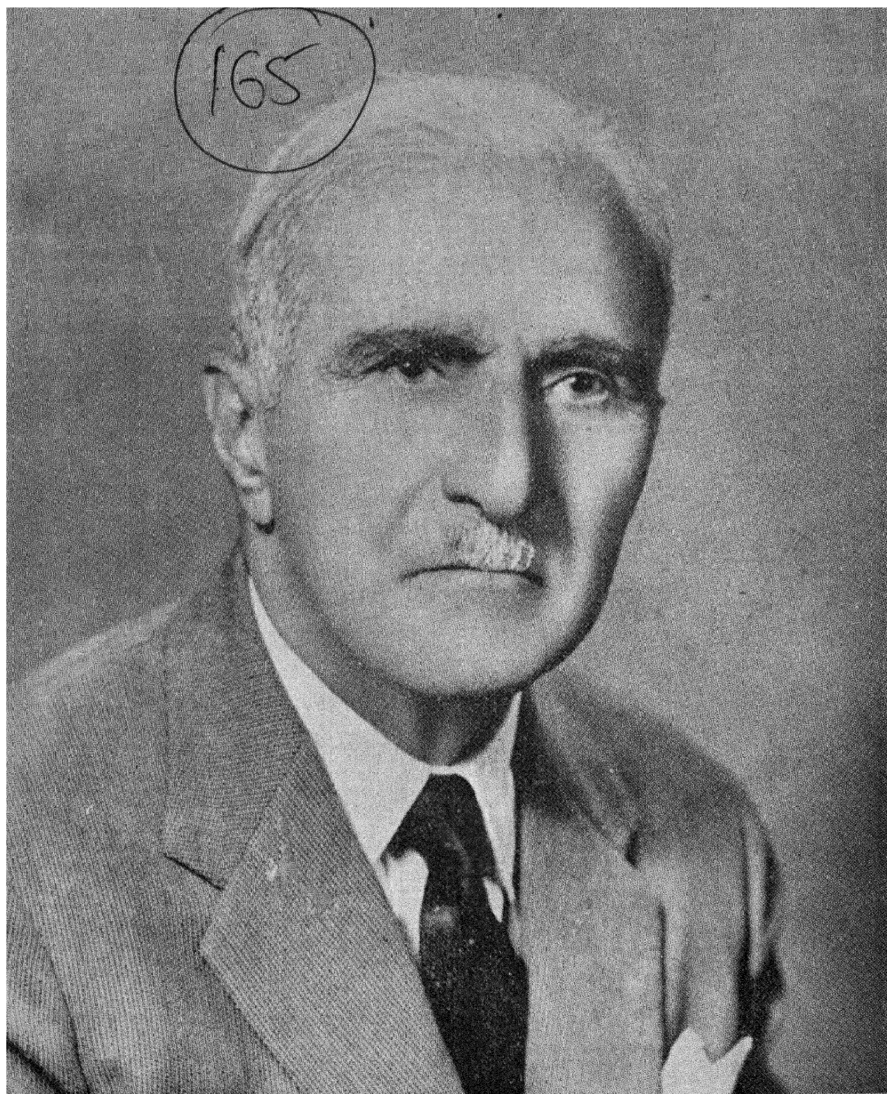
از این کتاب یکهزار و پانصد نسخه با چاپ افست در چاپخانه ارتش شاهنشاهی

بچاپ رسید

بهمن ماه ۱۳۴۷



روانشاد استاد ابراهیم پور داود
(٢٠ بهمن ١٢٦٤ ـ ٢٦ آبان ١٣٤٧)

« بسیاری از دانشمندان برجسته ایرانی در سالهای اخیر بمنظور بهبود »

« مطالعات خود در رشته فرهنگ باستانی ایران مدتها در بمبئی اقامت »

« داشته اند که از جمله آنها باید از محقق عالیقدر استاد پورداود. که »

« متأسفانه چند ماه پیش وفات یافت، نام برد. »

« حاصل تتبّعات این دانشمند ترجمه و انتشار دوره کامل اوستا بوده که »

« از حیث اهمیّت فقط انتشار کتاب مذهبی ایرانی « دینکرت » را »

« میتوان با آن برابر دانست. »

از سخنان شاهنشاه آریامهر در سفر هندوستان

در میهمانی فرمانده نیروی دریائی هند بر عرشه یک ناو هواپیمابر ارتش هندوستان

شب دوشنبه بیست و سوم دی ماه یکهزار و سیصد و

چهل و هفت خورشیدی

یادداشت

استاد ابراهیم پورداود هموند بینش ور انجمن فرهنگ ارتش و همکار دانشمند مجلهٔ بررسی های تاریخی که هفتاد و هفت سال از زندگی هشتاد وسه سالهٔ خویش را درراه شناساندن فرهنگ شکوهمند و تمدن کهن ایران باستانی سپری کرده است دربامداد روز یکشنبه بیست وششم آبانماه امسال (۱۳۴۷) چشم از جهان فروبست . ستاد بزرگ ارتشتاران برخود می‌بیند به پاس همکاریهای بیدریغ و ارزشمند این بزرگ مرد ژرف نگر که با فروغ دانش و کوششهای پی گیرخویش بتاریکیهای آنسوی تاریخ ایران روشنی بخشید وبسیاری از رازهای زیست وزندگی مردمان ایران کهن راآشکارساخت، مجموعهٔ نوشته‌های اورا، دربارهٔ جنگ‌افزارهای باستانی که، درچند شماره از مجلهٔ بررسی‌های تاریخی زیر نام «زین‌ابزار» بچاپ رسیده‌است، یکجاوباشرح زندگانی اوبچاپ برساند واینك این است آن یادنامه .

روز بیستم بهمن ماه خورشیدی ۱۲۶۴ = ۵ مارس ۱۸۸۶ میلادی
در شهر رشت تولد یافتم در همانجا خواندن و نوشتن آموختم
چند سالی در تهران تحصیل کردم. پس از آن در بیروت بودم
و از آنجا به پاریس رفتم با پیش آمدن جنگ بزرگ ۱۹۱۴
گذارم به آلمان افتاد. سالها در آنجا گذراندم چند سالی هم
در هند بودم نزدیک بیست سال در کشورهای بیگانه سر آوردم
و در هر جایی چیزی آموختم امروز هم نیز در ایران بخواندن و
نوشتن میپردازم آنچه خوانده‌ام و آنچه نوشته‌ام از روزگاران
چند هزار سال پیش است بسیار برایم دشوار است که از خود، یکی
از کوچکترین فرزندان این مرز و بوم چیزی بنویسم

پورداود

سخنی دربارهٔ زندگانی استاد پورداود

روانشاد استاد ابراهیم پورداود، فرزندحاجی‌داود که پس‌ازهشتادوسه سال زندگی سرانجام دربامداد روز یکشنبه بیست‌وششم آبانماه ۱۳۴۷ در کتابخانه‌ودفتر کارخودجهان‌رابدرود گفت‌در بیستم‌بهمن‌ماه ۱۲۶۴خورشیدی[۱] در محله سبزه‌میدان‌رشت درخانواده‌ای بازرگان دیده‌بجهان کشود[۲] ترجمه احوالات‌او دریادنامه‌ها وبرخی ازمجلات ومقدمهٔ‌بعضی از کتابهای خوداستاد بچاپ رسیده‌است که‌کمابیش بایکدیگر تفاوت دارند.

استاد پورداود خود ترجمهٔ شرح سالهای نخست زندگی خویش رادر پیشگفتار دیوان‌خود بنام پوراندخت‌نامه آورده‌است ولی‌تازه‌تر وکاملتر آن نوشته کوتاهی‌است که‌درچندسطر بخط‌خود برای مجلهٔ‌ماهانه وحیدنگاشته بود ومایپش آغازبسخن خود دربارهٔ آغاز زندگانی‌استاد، عین‌آنرا دراینجا نقل میکنیم:

«روزبیستم بهمن‌ماه ۱۲۶۴خورشیدی برابرپنجم مارس۱۸۸٦ میلادی[۳] درشهر رشت‌تولدیافتم‌ودرهمانجا خواندن‌ونوشتن آموختم، چندسالی‌درتهران‌تحصیل کردم پس‌از آن دربیروت بودم وازآنجا به‌پاریس

۱- برخی ازجمله آقای مرتضی گرجی درمقدمه آناهیتا زاد روز استاد را در۲۸ جمادی‌الاول وبرابر با٦مارس نوشته‌اند (ر.ك به‌آناهیتا ص۱چاپ تهران ۱۳۴۳) ولی ما گفته‌استاد راکه به‌خط‌خود اوست ترجیح می‌دهیم.

۲- زادگاه او امروز دبستان عنصری است.

۳- روز بیستم بهمن‌ماه ۱۲٦٤ که استاد خود بتصریح برای زاد روز خویش‌نوشته است برابر با سوم جمادی‌الاول ۱۳۰۳ قمری و ۸ فوریه ۱۸۸٦ میشود و درتطبیق‌آن باتاریخ فرنگی استاد ظاهراً دچار اشتباه شده است.

رفتم. باپیش‌آمدهای جنگ بزرگ ۱۹۱۴ گذارم
بآلمان افتاد وسالها درآنجا گذراندم‌چندسالی‌هم‌در
هندبودم، نزدیك به‌سی‌سال در کشورهای‌بیگانه سر
آوردم وازهرجا چیزی آموختم امروز نیز درایران
بخواندن‌ونوشتن‌می‌پردازم. آنچه‌خواندم وآنچه‌نوشتم
ازروزگاران چندهزار سال پیش‌است. بسیار برایم
دشوار است که‌ازخود، یکی‌از کوچکترین فرزندان
این‌مرزو بوم، چیزی بنویسم.»

زندگی استاد، بگفته یکی ازشاگردانش«دردانش‌اندوزی‌ودانش‌پروری خلاصه میشود» واین گفته بهمه‌رو درست وبجاست، چه اوازشش‌سالگی که بمکتب‌خانه رفت تاسپیده‌دم‌روز۲۶آبانماه که انجامین‌یادداشت خودرا ناتمام گذاشت وبدرود زندگانی گفت دمی از خواندن‌ونوشتن وآموزش وبررسی‌و پژوهش‌نیاسود.

روانشاد پورداود از بینش‌ورانی‌بود که در سراسرزندگی خود جز به فرهنگ ایران وشکوهمندی ونیروی خلاقهٔ آن بچیز دیگری نمی‌اندیشید و انبوه نوشته های او گواه گویای این گفته است.

پورداود تحصیلات‌مقدماتی خودرادرمیان شهررشت‌زیرنظر آموزگاری بنام میرزا محمدعلی فراگرفت وسپس بمدرسه طلاب رفت وهنگامی که بیش از بیست‌سال نداشت‌بتهران آمدوبفراگرفتن‌دانش‌پزشکی‌پرداخت‌امابسیارزود دریافت که‌این دانش باهمهٔ‌ارزش وسودمندیش، باروح وذوق اوساز گارنیست وبناچاررخت‌سفربسوی کشورهای باختری‌بست (ذی‌القعده ۱۳۲۶قمری‌برابر باآذر ۱۲۸۷ خورشیدی)

بیاد دارم‌روزی که استاد ازدشواری‌های‌این‌سفر گفت‌وگومیکرد میگفت چگونه نهان ازپدرومادرش که‌ازرفتن‌او به‌اروپا جلوگیری میکردند در فصل زمستان باگاری ازراه اراك (سلطان‌آباد) راه‌بغداد درپیش گرفت[1] و

۱ـ دردیباچه دیوان او بنام پوراندخت نامه‌هم، خود باین نکته اشاره کرده است.



نظر باعتمادی که بمراتب صلاحیت علمی و تجارب فرهنگی استاد ابراهیم پورداود

داریم بموجب این دستخط مشارالیه را بسمت عضویت شورای فرهنگی سلطنتی منصوب

و مقرر میداریم بانجام وظائف محوله اقدام نماید - کاخ مرمر دهم آذر ماه ۱۳۴۱



نظر باعتمادی که بمراتب شایستگی ابراهیم پورداود عضو شورای فرهنگی سلطنتی ایران داریم

بموجب این دستخط مشارالیه را بعضویت هیئت امنای کتابخانه پهلوی منصوب و مقرر

میداریم که بانجام وظائف محوله اقدام نماید . کاخ سعید سعدآباد . ۲۳ مهرماه ۱۳۴۴

درراه برحسب تصادف بایکی از بازرگانان که از دوستان پدرش بود برخورد ولی بهر گونه که بود نخست به بیروت رفت وپس از دوسال ونیم اقامت درآنجا، ازراه اسلامبول وطرابوزان رهسپار رشت ودیدار پدرومادرخودشد اماديری درایران نماند و بازدرشعبان ۱۳۲۸ قمری(شهریور ۱۲۸۹ خورشیدی) ازراه باکو خودرابفرانسه رسانید. چندی درشهر Beauvais (۶۰ کیلومتری پاریس) بفراگرفتن زبان وادبیات فرانسه پرداخت وسپس بدانشکده حقوق پاریس رفت درپاریس باعلامه میرزامحمدخان قزوینی وبسیاری ازایرانشناسان آشنا شد.

دراین هنگام جنگ جهانی اول آغازشد وآتش آن بدامان بسیاری از کشورها افتاد. پورداودباانديشهٔ خدمت بمیهنش آهنگ ایران کرد وببغداد آمدولی چون راههای غرب ایران دردست روسها بود ازقصر شیرین بیشتر نتوانست آمد وناگزیر رهسپار اسلامبول شد وپس از چندماهی که اورادر آنجا نگاهداشتند بآلمان رفت وتا سال ۱۳۴۲ قمری (۱۳۰۲ خورشیدی) در آنجا بود واوقات خود را ببررسی و پژوهش درباره تمدن و فرهنگ ایران گذرانید تا اینکه بهوای دیدارمیهن رهسپار ایران شد ودرشوال ۱۳۴۲ قمری (اردیبهشت ۱۳۰۳ خورشیدی) به بندرپهلوی (انزلی آنروز) رسید، چندی درایران ماند وآنگاه دوباره درپنجم ربیع الثانی ۱۳۴۴ (یکم آبانماه ۱۳۰۴ خورشیدی) ازراه بغداد به هندوستان رفت.

درهندوستان پارسیان ازاوبگرمی وخوشی استقبال کردند ودر آنجا بود که حاصل سالها رنج وبررسی و پژوهش خود را بنام بخشی از ادبیات مزديسنا وگزارش اوستا بروی کاغذآورد و سخنرانیهائی درباره پیشوایان دین مزديسنا، زبان فارسی، ایران قدیم ونو، فروردین، دروغ، تقویم و فرق دین مزديسنا، وآتش بهرام ایراد کرد که مجموعه آنها در کتابی بنام خرمشاه بچاپ رسید.

دوسال ونیم اقامت پورداود درهندوستان ازسالهای بارورزندگی اوست. درپایان این مدت (خرداد ۱۳۰۷ خورشیدی) باز رخت سفربسوی اروپا بست

ودرآنجا بکارترجمه وتفسیر جلددوم یشتها وخرده اوستاونخستین جلدیسنا پرداخت .

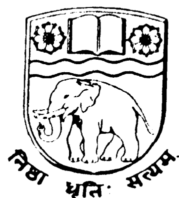
درسال ۱۳۱۱ پورداود بدعوت تاگور فیلسوف هندی، برای تدریس فرهنگ وتمدن ایران باستان در دانشگاه ویسوبهارتی Visva Bharati در شانتی – نیکیتان Shantiniketan که بنیاد آن دانشگاه بکوشش تاگور گذاشته شده بود برای دومین بار بهندوستان رفت وتا اسفند ۱۳۱۲ درآنجا بتدریس فرهنگ وتمدن ایران باستان سرگرم بود .کاراودرهندآنچنان بی‌ریا وبینش ورانه بود که زردشتیان هند بهنگام مراسم مذهبی مزدیسنا که خود آنرا یزشن میگویند وبجز زردشتیان کس‌دیگررادرآنجا راه‌نمیدهند ازپور داوددعوت کردندواوچهارمین غیرزردشتی‌بود که تاآنروز بچنان‌مراسمی‌راه‌می‌یافت .۱

پور داود دراسفند ۱۳۱۲ باردیگر ازهندوستان بآلمان رفت وبه‌تکمیل بررسی های خود دربارهٔ اوستا پرداخت وتافروردین ۱۳۱۸ درآنجا بود . در این سال است‌که سرانجام بسوی ایران آمد و درششم اردیبهشت ماه بتهران رسید . درتهران، دانشگاه تهران مقدم اورا گرامی داشت ودردانشکدهٔ‌حقوق بتدریس حقوق‌درایران باستان ودردانشکدهٔ ادبیات‌بآموزش اوستاوفرهنگ ایران باستان وپارسی باستان پرداخت. شش‌سال بعد ، درسال ۱۳۲۴ دانشگاه تهران بمناسبت شصتمین سال زاد روز اوجشنی برگزار کرد وسرانجام در مهر ماه ۱۳۴۲ درسن ۷۸ سالگی با عنوان استاد ممتاز بازنشسته شد . وی افزون برپایه استادی دانشگاه تهران ، هموند شورای فرهنگی سلطنتی (آذر ۱۳۴۱) وفرهنگستان‌ایران عضوهیئت‌امنای کتابخانه پهلوی (۲۳ مهرماه ۱۳۴۷)بود وازسال ۱۳۴۶ هموندی‌انجمن‌فرهنگ ارتش را نیزداشت.

استاد پورداود بسبب‌مقام‌بلند علمیش به‌بسیاری‌ازانجمن‌هاو کنگره‌های فرهنگی‌دعوت‌میشدو بنمایندگی دانشگاه‌تهران درآن مجامع حضورمییافت.

۱– سه‌تن دیگر اینها بودند : خاورشناس آمریکائی جکسن، خاورشناس آلمانی هوگ، بانوی خاورشناس فرانسوی منان .

University of Delhi



This is to certify that the Degree of **Doctor of Letters** in this University was conferred Honoris Causa on

Prof. Ibrahim Poure Davoud

at the Special Convocation held on the 2nd day of January. 1964.



Zakir Husain
Chancellor
University of Delhi

C D Deshmukh
Vice - Chancellor
University of Delhi

Registrar
University of Delhi

دیپلم دکترای افتخاری دانشگاه دهلی

PAVLVS VI PONT. MAX.

PRECIBVS NOBIS ADHIBITIS LIBENTI ANIMO CONCEDENTES, E QVIBVS TE ACCEPIMVS DE ECCLESIAE REIQVE CATHOLICAE BONO ATQVE INCREMENTO BENE MERITVM ESSE, VT PATENS GRATAE NOSTRAE VOLVNTATIS TESTIMONIVM PROMAMVS, TE

Pour Davoud ex Irania

EQVITEM ORDINIS SANCTI SILVESTRI PAPAE ELIGIMVS, FACIMVS AC RENVNTIAMVS, TIBIQVE FACVLTATEM TRIBVIMVS PRIVILEGIIS OMNIBVS VTENDI, QVAE CVM HAC DIGNITATE SVNT CONIVNCTA.

DATVM ROMAE, APVD S. PETRVM, DIE *XII mensis Octobris anno MCMLXV*



H. J. Card. Cicognani

فرمان نشان شواليه دوسن سيلوستر

۱ - درهفتمین کنفرانس شرقی هند، درآذر ۱۳۱۲ که هر پنج سال یکبار دریکی ازاستانهای هند تشکیل میشود دعوت شد
۲ - درسال ۱۳۲۲ باهیأت فرهنگی ایران که بهندوستان مسافرت میکردند بهند رفت واز دانشگاههای آن جا بازدید کرد.
۳ - در ۱۳۳۹ دربیست وپنجمین کنگرهٔ خاورشناسان که درمسکو تشکیل شد بریاست هیأت نمایندگی ایران شرکت داشت.
٤ - در ۱۳٤۰ دولت اسرائیل برای شرکت درسومین کنگرهٔ یهود که بمناسبت دوهزار وپانصدمین سال آزادی یهود بدست کورش بزرگ برگزار می گردید ازاستاد دعوت کرد.
٥ - در ۱۳٤۲ برای شرکت دربیست و ششمین کنگرهٔ خاورشناسان که این بار دردهلی تشکیل میبافت بهندوستان دعوت شد ودرآنجا او را بریاست شعبه ایرانشناسی برگزیدندواین چهارمین سفراو بهند بود. در ۱۳ دی ماه ۱۳٤۳ (٤ ژانویه ۱۹٦٤) دانشگاه دهلی بابرگزاری جشنی باشکوه درجه دکترای افتخاری باودادوسال بعد (۱۳٤۳ برابر با ۱٥ ژوئن ۱۹٦٥) به هموندی آکادمی جهانی هنرودانش انتخاب گردید. و (سال ۱۳٤٤) درباروانیکان نیز به پاس انسان دوستی استاد، نشان و عنوان شوالیه سن سیلوستر بوی اعطا کرد.
- در سال ۱۳٤٥ (۱۸ فروردین) دولت هند نشان تاگور که بزرگترین نشانهای آن دولت است وتاآنزمان به بیش از سه نفرازدانشمندان داده نشده بود[1] به پورداود بخشید

بااین گذشته افتخارآمیز واین خدمات فرهنگی، سرانجام استاد پورداود دربامداد روز بیست وششم آبانماه امسال (۱۳٤۷) درگذشت وتشییع جنازه او بفرمان مطاع شاهنشاه آریامهر، باشکوه واحترامی فراوان ازمسجدسپهسالار انجام شدوپیکراو رابنابوصیت خوداو به رشت برده درآرامگاه خانوادگیش بخاك سپردند درآنجا که هفتادوهفت سال پیشتر مکتبی بودوابراهیم کوچك آفروزواستادپورداود بعدها نخستین الفبای زبان فارسی رادرهمانجاآموخت.

---

۱ - این سه نفر آلبرت شوایتسر وپروفسور توانبی مورخ انگلیسی ویك تن دیگر بوده اند.

آثار پورداود

استادپورداود ازپژوهشگرانیست که درفرهنگ ایران جائی بس بلند دارد وخدمتی که درطول زندگانی ۸۳ سالهٔ خود بتاریخ فرهنگ و تمدن ایران نموده است اورا بی گمان درشماربزرگترین خدمتگزاران فرهنگ و تاریخ ایران قرارداده است . ویك عمر برای روشن کردن گوشه‌های تاریك تاریخ تمدن ایران باستان کوشید وحاصل این یك عمرزحمت وکوشش رادر قالب ده‌ها کتاب وصدها مقاله وسخن‌رانی عرضه کرد .

پورداود محقق ، زبانشناس وشاعر ، یك نویسنده‌چیره دست‌نیز بود.همهٔ نوشته‌های اوبازبانی‌ساده وقلمی روان وشیوه‌ای بسیارشیوا نوشته شده‌است. درکارتحقیق بسیاردقیق وروشن بین‌بود.درنوشته‌های‌خودبه‌آنچه نخستین‌بار ازخامهٔ او تراوش میکرد راضی نمیشد وغالباً بهنگام پاکنویس هم درآنها دست‌کاری‌می‌نمودوعکس یك صفحه از یك مقالهٔ زین‌ابزار که استاد برای درج درمجله بررسی های تاریخی فرستاده بود نموداری ازاین‌روش‌کاراوست که‌خود نشانهٔ تکامل اوبوده است . اونخستین کسی است که اوستا رابفارسی برگردانید وتاریخ تمدن ایران باستان را باکوشش وتحقیقات شبانه روزی خود روشن ساخت . گفت‌وگودربارهٔ مقام‌دانش‌وارزش‌آثاراوجائی‌بس‌فراختر وزمانی بیشترمیخواهد وچون این امکانات ،آنچنان که باید ، اکنون‌فراهم نیست ، دراینجا تنها به بیان نام‌آثاراوبس می کنیم :

۱ـ گاثاها : ترجمهٔ سرودهای زرتشت بامتن اوستائی که دوبار یکی در ۱۳۰۵ خورشیدی وباردیگر در ۱۳۲۹ دربمبئی بچاپ رسیده است .

۲ـ یشتها : بخش نخست ازهرمزدیشت تاخورشید یشت ، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین۱۳۰۷) وچاپ تهران (۱۳٤٦)

۳ـ یشت‌ها : بخش دوم ازفروردین یشت تا زامیاد یشت ، متن اوستائی چاپ بمبئی (فروردین ۱۳۱۰) وچاپ تهران (۱۳٤٦)

٤ـ خرده‌اوستا : چاپ بمبئی ۱۳۱۰

انبارهای بسیار گرانبها یادگار خانه بزرگ ماست همچنین برخی از نامهای این رده ابزارها
به یادگاری نوشتهای پهلوی و پازند، از روزگار اشکانیان و ساسانیان بما رسیده است
شاهنامه فردوسی یکی دیگر از آن انبارهای گرانبهای جنگی است

از اینها گذشته در همه فرهنگهای فارسی نامهای همهٔ زین ابزارها یاد گردیده و از برای بسیاری از
آنها شعرهای گویندگان پیشین گواه آورده شده است

بسا هم در تاریخ ایران از این ابزارها یاد شده است از آنهاست در تاریخ هرودت که در بخش هفتم آن
در یکی از لشکرکشی خشایارشا بسوی یونان در سال ۴۸۰ پیش از مسیح از جنگاوران کشورهای ایران و
ابزارهای جنگی گوناگون آنها یاد میکند، گزنفون در کتاب خود، لشکرکشی (Anabasis) در یکی از جنگ
کورش کوچک و اردشیر دوم هخامنشی، در بسیاری از جاها از ابزارهای جنگی دو هماورد، یاد میکند

چنانکه میدانیم نامهای بسیاری از این رده ابزارها هنوز در زبان ما پایدار است و از واژه‌های رایج فارسی
و برخی دیگر از آنها که از سر نامها افتاده در واژه‌های ادبی ما شمار میرود که در نظم و نثر بکار رفته است
و برخی هم مفهوم دیرین خود را از دست داده است از آنهاست چکوش که در مهر یشت پارهٔ ۱۳۰
آمده، یک گونه تبرک بوده که بسوی دشمن پرتاب میکردند، امروز چکش یکی از ابزارهای درودگر
و پیشه وران دیگر است

نخستین برگ از مقالهٔ زین ابزار بخط روانشاد استاد ابراهیم پورداود.

زیب ابزار

خود از برای برزن از بهر بر نبود — تو خیمهٔ عادت دیگر نهاده

در بر گرفته دل چون خود آهنین — وان زلف چون زره را بر سر نهاده

در این گفتار سخن از زیب ابزار (ابزار) یا ساز جنگ است. چون ایرانیان در کارنامهٔ جهان از جنگاوران بیباک و جهانگشایان چیره‌دست شناخته شده‌اند، ناگزیر باید از ابزارهای خوب جنگی برخوردار بوده باشند؛ این چنین هم بود. این است که در زبان پارسی نامهای صدها ابزار جنگ بجای مانده که برخی از آنها را در پارسی باستان یعنی در نبشته‌های روزگار هخامنشیان و برخی دیگر را در نامهٔ دینی ایرانیان اوستا می‌یابیم. آنجا که زیب ابزار زمینهٔ پهناوری دارد، بسیار رواست که آن را بررسی کنیم در ریشه و بن یک رشته از واژه‌های زبان کشوری خود را بشناسیم و در این زمینه یادی هم از گذشتهٔ درخشان و کارنامهٔ نیاکان دلیر خود هم کرده باشیم.

اوستا که اینک یک نامهٔ دینی است، یکی از انبارهای دیرین ابزارهای جنگی است. باید بیاد داشت که این نامه در ایران زمین پیدا شده و اندیشهٔ مردم همین مرز و بوم را دربردارد. ناگزیر چیزی در آن باید یادآور پیرایه‌گان پارسا و پهلوان بجای مانده باشد. در این نامه که کهن‌ترین نبشتهٔ ما ایرانیان بشمار میرود، گروهی از ایزدان و فرشتگان، مانند خود ایرانیان در میدان نبرد غرق اسلحه یا ابزارهای جنگی

ابزارهای بسیار گرانبها با دربار خانه برابر ج ماست همچنین برخی از نامهای این ریز ابزارها

فزونتر از آن خویش شاید کردن و اهریمن پلید (دروغ) را دید.

انبارهای بسیار گرانبها با زرادخانه برابر است. همچنین برخی از نامهای این زین ابزارها

و بهشت خوشبوی و خرم آن را خویش کردن و اهریمن پلید و دیوان ستوه کردن و از دوزخ تاریک

به بوی رستگی ایدون شاید که خرد مینوی را پشتیبان خود کنند و مینوی زین ابزاری همانند زره گری

به تن کنند و مینوی راستی را همانند سپر و مینوی سپاسداری را همانند گرز (وزرا Vazra) و مینوی

بندگی (فروتنی) را همانند کمان و مینوی رادی را همانند تیر و مینوی پیمانداری را همانند نیزه

و مینوی تخشایی (کوشش) را همانند بازوبان (اچدست) سازند و مینوی بهره (بخت) را پناه برند.

باین آیین به بهشت و بیشتر گرایند و از اهریمن پلید و دوزخ به بو رستگی شاید

در میان این واژه‌ها واژهٔ اچدست را که به بازوبان یا نگهبان بازو و دست

گروانیدیم در زبان فارسی بجای نمانده. اما سنسکریت در متن پازند اچدست را همان ابزاری است

که دست را در هنگام نبرد از آسیب نگاه میدارد، بویژه تیراندازان را. در متن سانسکریت

مینوخرد که یاد کردیم، این واژه گردانیده شده به هستاولمبین hastâvalambin

~~hastâvâpa hastâvalamba~~

و در همه فرهنگهای سانسکریت واژهٔ hastâvalamba و hastâvâpa

همین معنی یاد گردیده است

یک صفحه از مقالهٔ زین ابزار بخط استاد پورداود با تصحیحاتی بخط خود او

دیگر از نوشته‌های باستانی که چند رزی ابزار با هم [در آنها] یاد شده، آن نامهٔ پازند مینوخرد است. ازین نامه بسیار گرانبها [illegible]
متن پازند و پهلوی و سانسکریت آنگه هر سه را در دست داریم

بیگمان مینوخرد از پهلوی به پازند گردانیده شده. اما آن متن پهلوی که یادگاری از روزگار ساسانیان بود از دست رفت
پس از چندی از روی متن پازند، یک متن پهلوی فراهم گردیده است. این کار ناگزیر پس از تاخت و تاز تازیان انجام گرفته
در روزگاری که دیگر زبان پهلوی از یاد رفته بود زیرا متن پهلوی این نامه خودگو است که دیگر زبان
رایج نبوده و یک گونه ساختگی در آن هویداست و لغزشهای فراوان در بردارد. اما متن سانسکریت آن
به نریوسنگ پسر دهاول Dhaval [بازخوانده شده و او] دستور نامور دانشمند پارسیان [هند بود] در پایان سدهٔ دوازدهم میلادی
در سنجان از بلاد هند در همانجایی که نخستین دستهٔ مهاجرین زرتشتی پس از چیره شدن عربها با ایران
بار اقامت افکندند. ناگزیر این متن هم در هنگامی فراهم شده که دیگر زبان کهن ساسانیان
زبان زنده همگانی نبود

نامهای بسیاری ازین رزی ابزارها در پازند، آنچنانکه در پهلوی [با فارسی] یکی است. و خود زبان پازند
باندازه‌ای به زبان کنونی ما نزدیک است که چندان نیاز به تغییر آن نیستیم. فرگرد ۴۳ مینوخرد که در آن
برخی ازین جنگ ابزارها با گفتاری اخلاقی یاد گردیده با اندک تغییری این است:
پرسید دانای مینوخرد، چگونه هرمزد و امشاسپندان و بهشت خوشبوی (هوبوی) خرم (هورم) را
نزدیکتر از آن خویش توان کردن و اهریمن پلید (زروند) و دیوان را ستوه کردن و از دوزخ بدبوی

ابیاری بسیار گرانبها [illegible] خانه [illegible] است [illegible]
وبهشت خوشبوی وخرم [illegible] آن خوش کردن [illegible]

٥ ـ یسنا : بخش نخست از هات یك تا هات ۲۷ چاپ بمبئی (۱۳۱۲) و چاپ تهران (۱۳٤۰)
٦ـ یسنا : بخش دوم با گفتارهائی دربارهٔ موضوعهای تاریخی چاپ تهران (۱۳۳۷)
۷ـ یادداشتهای گاثاها : درباره واژه‌های گاثاها تهران ۱۳۳٦
۸ـ ویسپرد : بخشی از اوستا تهران ۱۳٤۲
۹ـ ایرانشاه : تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) چاپ بمبئی سال ۱۳٤٤ قمری
۱۰ـ خرمشاه : گفتار دربارهٔ آئین وکارنامه وزبان ایران باستان چاپ بمبئی سال ۱۳۰۵ شمسی
۱۱ـ سوشیانس : رساله ایست دربارهٔ موعود مزدیسنا چاپ بمبئی سال ۱۳٤٦ قمری
۱۲ـ فرهنگ ایران باستان : بخش نخست شامل ۱۲ گفتار دربارهٔ زبان وفرهنگ ایران، تهران ۱۳۲٦ خورشیدی . بخش دوم وسوم آن هنوز بچاپ نرسیده است .
۱۳ـ هرمزدنامه : بیست وشش گفتار دربارهٔ تاریخ و ریشه شناسی برخی از واژه‌ها و گیاهان : تهران ۱۳۳۱ خورشیدی
۱٤ـ آناهیتا : مجموعهٔ پنجاه گفتار تاریخی وزبان شناسی. تهران ۱۳٤۳ خورشیدی
۱۵ـ دین میترا ، بمبئی ۱۹۳۳
۱٦ـ مجموعهٔ گفتارهای پورداود درانستیتوی کاما ، بمبئی ۱۹۳۵
۱۷ـ گفت وشنود پارسی برای دبیرستانهای هند چاپ بمبئی ۱۳۱۲ خورشیدی
۲۸ـ داستان بیژن ومنیژه : سخنی ازشاهنامه با پیشگفتاری مبسوط دربارهٔ فردوسی وشاهنامه، چاپ تهران ۱۳٤٤
۱۹ـ داستان فریدون : برگزیده‌ای ازشاهنامه بامقدمه ویادداشتها، تهران ۱۳۳٦

۲۰- زین‌ابزارها : سلسلهٔ مقالات که درمجلهٔ بررسی‌های تاریخی بچاپ رسیده است ومجموعهٔ آنهابصورت کتاب‌حاضر مجدداً بچاپ میرسد

۲۱- یزدگردشهریار : منظومه‌ایست که بیادگار جشن هزارهٔ فردوسی دربمبئی منتشرشد(۱۹۳۳)

۲۲- پوراندخت نامه : دیوان شعراستاد با ترجمهٔ انگلیسی آن توسط دینشاه ایرانی چاپ بمبئی سال ۱۳۰۶ خورشیدی

ازآثار چاپ نشده پورداود وندیداد وانبوهی‌ازیادداشت را که دربارهٔ فرهنگ وزبان ایران باستان‌است وبقولی‌درحدوده‌جلد میشود بایدنام‌برد.



تصویر نشان تاگور (روی نشان ــ از برنز)
(اندازهٔ حقیقی : ۵ر۵ × ۹ سانتی‌متر)



تصویر پشت نشان تاگور

مدارك و مراجع

در تدوين وتنظيم اين گفتار از كتابها و نوشته هاى زيرين بهره‌بردارى شده‌است :

١ - ديباچهٔ پوراندخت‌نامه ديوان پورداود چاپ بمبئى شهريور١٣٠٦ خورشيدى .
٢ - تعليم لسان فارسى تأليف حسين‌دانش چاپ اسلامبول ١٣٣٤
٣ - سخن‌وران ايران درعصر حاضر تأليف محمداسحق استاد دانشگاه كلكته چاپ دهلى ١٣٥١ قمرى .
٤ - سخن‌وران دورهٔ پهلوى تأليف دينشاه ايرانى چاپ بمبئى١٩٣٣

The Poets of the Pahlavi Regime

٥ - تذكرهٔ شعراى معاصر تاليف سيد عبدالمجيد خلخالى چاپ تهران (١٣٣٧)
٦ - بيست مقاله قزوينى باهتمام پور داود دورهٔ كامل چاپ تهران ١٣٣٢ خورشيدى .
٧ - يادنامه پور داود تأليف دكتر محمد معين چاپ تهران ١٣٢٤
٨ - مجلهٔ راهنماى كتاب سال ششم شمارهٔ آبان ماه ١٣٤٢
٩ - آناهيتا (مقدمه) بكوشش مرتضى گرجى تهران سال ١٣٤٣
١٠ - مجلهٔ هوخت دوره نوزدهم‌شماره ٩ سخن‌رانى اردشير جهانيان.
١١ - مجلهٔ سخن دورهٔ هيجدهم شماره ٧ آذرماه ١٣٤٧ مرگ پورداود بقلم دكتر بهرام فره‌وشى .
١٢- مجله وحيد شماره ١٢و١سال‌ششم‌سال پنجم : سوگوارى براى يك دوستى‌شصت‌ساله ، بقلم‌استاد سيدمحمدعلى جمال‌زاده .

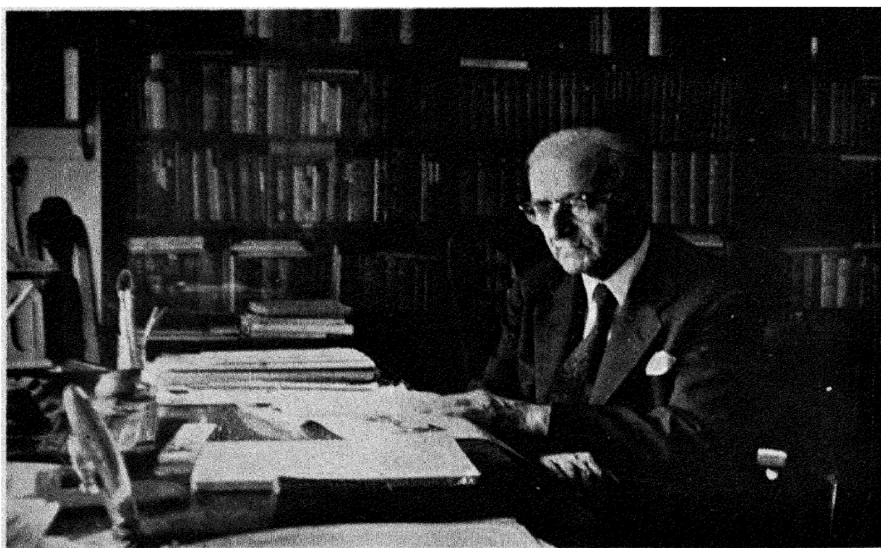
زین ابزار

خود از برای بر ، زره از بهر بر بود
تو جنگجوی عادت دیگر نهاده‌ای
در بر گرفته‌ای دل چون خود آهنین
وان زلف چون زره را بر سر نهاده‌ای

* * *

در این گفتار سخن از زین ابزار (افزار) یا ساز جنك است . چون ایرانیان در کارنامهٔ جهان از جنگاوران بیباك و جهانگشایان چیره دست شناخته شده‌اند ، ناگزیر باید از ابزار های خوب جنگی برخوردار بوده باشند .

اینچنین هم بود ، این است که در زبان پارسی نامهای صدها ابزار جنك بجای مانده که برخی از آنها را در پارسی باستان یعنی در نبشتهای روزگار هخامنشیان و بیشتر آنها را در نامه دینی ایرانیان اوستا میبابیم آنچنانکه زین ابزار ، زمینهٔ پهناوری دارد باین میارزد که به آن بررسی کنیم و ریشه و بن یك رشته از واژه‌های زبان خود را بشناسیم ودرین زمینه یادی از گذشته درخشان و کارنامهٔ نیاکان دلیر خود هم کرده باشیم .



روانشاد استاد پورداود در دفتر کار و کتابخانهٔ خود

اوستا با اینکه یك نامه دینی است ، یکی از انبارهای دیرین ابزارهای جنگی است . باید بیاد داشت که‌این نامه درایران زمین پیداشده واندیشه مردم‌همین مرز وبوم را در بردارد ، ناگزیر چیزی درآن باید یادآور سرایندگان پارسا و پهلوان ، بجای مانده باشد .

درین‌نامه که‌کهنترین نپشتهٔما ایرانیان‌بشمارمیرود، گروهی ازایزدان وفرشتگان مانند خود ایرانیان رزم آزما غرق اسلحه یا ابزار های جنگی هستند ، بسا ها هم این ابزارها ، سیمین وزرین خوانده شده ، آنچنانکه نامهٔکهنسال اوستا ، یکی ازانبارهای بسیارگرانبها یا زرادخانه پرارج ماست همچنین برخی ازنامهای این زین ابزارها بدستیاری نوشتهای پهلوی و پازند ، از روزگار اشکانیان و ساسانیان بما رسیده است .

شاهنامه فردوسی یکی دیگرازآن انبارهای‌گرانبهای جنگی است .

ازاینهاگذشته درهمه فرهنگهای فارسی نامهای صد ها ، زین ابزار ، یاد گردیده وازبرای‌بسیاری ازآنها شعرهای‌گویندگان پیشین‌بگواه آورده شده‌است بسا هم درتاریخ ایران از زین ابزارها یاد شده‌است ، ازآنهاست درتاریخ هرودت‌که در بخش هفتم آن درسخن از لشکرکشی خشایارشا بسوی یونان در سال ٤٨٠ پیش‌ازمسیح ازجنگاوران‌کشورهای ایران وابزارهای جنگی ،گوناگون آنها یاد میکند ،گزنفون درکتاب خود ، لشکرکشی (Anabasis) درسخن از جنگ کورش‌کوچك واردشیر دوم هخامنشی ، دربسیاری ازجاها از ابزار های جنگی دو هماورد ، یاد میکند .

چنانکه میدانیم نامهای بسیاری ازاین زین ابزارها هنوزدرزبان ما پایاست واز واژه ها رایج فارسی وبرخی دیگر ازآنهاکه ازسر زبانها افتاده ازواژه های ادبی ما بشمار میرودکه درنظم ونثربکاررفته است وبرخی هم مفهوم دیرین خود را ازدست داده است، ازآنهاست چکوش‌که درمهریشت پارهٔ ۱۳۰آمده ، یك‌گونه تبری بوده‌که بسوی‌دشمن پرتاب میکردند، امروزچکش‌یکی ازابزارهای درودگر و پیشه‌وران دیگر است .

پیشینیان ازگویندگان مادرکهنترین‌نمونه‌ای‌که ازشعرفارسی دردست‌داریم همین ابزارهای جنگی را بکار برده وهنوزهم سخنوران ما بکار میبردند. کمان ابرو وکمند گیسو وتیرمژه دلدار همچنان از تشبیهات دلکش زبان ادبی فارسی است . ابزارهای جنگی نوکه اسلحهٔگرم خوانده میشود مانند توپ و تفنگ و خمپاره وجزاینها درزبان شعرراه نیافته ، هنوزسر ماهرویان وبالای سروآسای

دلداران بخمپاره وتوپ همانند نشده است . خدا چنین لعبتان پرسر و صدائی پیش نیاورد !

ناگزیررواج اسلحهٔ گرم پس ازاختراع باروت (بارود) بوده درقرون یکم و دوم (؟) میلادی درچین وبویژه بکار بردن آن درپیکار ها بدستیاری یونانیان رم سفلی (بیزانس) درنیمهٔ سدهٔ هفتم میلادی ازآن روزگار استکه رفته رفته توپ وتفنگ جای ابزارهای جنگی سرد راکه تیرونیزه وجزاینها باشد ،گرفت، هرچند نزد پیشینیان یک‌گونه سلاح‌گرم در نبرد ها بکار میرفته وآن دیگهایی بوده پراز نفت افروخته ویا قیرگداخته‌که از برج وباروها بسردشمن فرو میریختند .

ابزارهای جنگی دوگونه دانسته‌شده برخی ازبرای حمله‌بدشمن بکارمیرفته، مانندکارد وشمشیر وگرزوبرخی دیگر ازبرای مدافعه وبرکنارداشتن خود ازگزند حمله هماورد بوده، مانند خود و سپر وزره وجزاینها نامهای همه این ابزارها در نوشتهای ماکه یادکردیم بجای مانده وبرخی ازآن واژه‌ها ازایران زمین بزبانهای کشورهای دیگررسیده وهریک‌ازآنهارا بجای‌خودیاد خواهیم‌کرد. باسنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی ، برخی‌ازرین ابزار ها چون‌کارد ونیزه وتیروکمان وترکش هم‌کنده‌گری شده است دیرگاهی است‌که اسلحه درپارسی زبان ، زین ابزار یا ساز جنگ خوانده شده است .

واما ابزاریا افرازواوزارباید واژه ، زاور ، Zâvar باشدکه بمعنی زور و نیرودر اوستا بسیار بکار رفته وبا جزء (پرفیکس) او ava درفارسی واژه های دیگری هم‌که با ابزارترکیب شده داریم ازآنهاست «ویک ابزار»که فلفل‌ودارچینی وهل وزیره وزنجبیل و میخک وجز اینها باشند اما زین‌که امروزه بایای معروف برزبان رانیم ، بیشک مانند بسیاری از واژه های دیگر مانند شید وکین و پیس بایای مجهول تلفظ میشد . زین‌که امروزه بمعنی پلاس وجل ونمد وپالان اسب گرفته میشود، درپارینه‌بمعنی‌سلاح بوده وجزاین مفهوم دیگری نداشت دراشعار بسیاری‌گویندگان ما همین‌معنی ازآن برمی‌آید وآن‌سازجنگ بوده‌که درروز های پیکار به پشت اسب می‌نهادند :

بفرمود تا رخش را زین نهند — بیالای او زین زرین نهند

فردوسی.

بگه رفتن‌کان ترک‌من انــدر زین شد — دل من‌زان زین‌آتشکده برزین شد

ابوشکور بلخی .

دلداران بخمپاره وتوپ همانند نشده است . خدا چنین لعبتان پرسر و صدائی پیش نیاورد !

ناگزیررواج اسلحهٔ گرم پس ازاختراع باروت (بارود) بوده درقرون یکم و دوم (؟) میلادی درچین وبویژه بکار بردن آن درپیکار ها بدستیاری یونانیان رم سفلی (بیزانس) درنیمهٔ سدهٔ هفتم میلادی ازآن روزگار است‌که رفته رفته توپ وتفنك جای ابزارهای جنگی سرد راکه تیرونیزه وجزاینها باشد ،گرفت، هرچند نزد پیشینیان یك‌گونه سلاح‌گرم در نبرد ها بکار میرفته وآن دیگهایی بوده پراز نفت افروخته ویا قیرگداخته‌که از برج وباروها بسردشمن فرو میریختند .

ابزارهای جنگی دوگونه دانسته‌شده برخی ازبرای حمله‌بدشمن بکارمیرفته، مانندکارد وشمشیر وگرزوبرخی دیگر ازبرای مدافعه وبرکنارداشتن خود ازگزند حمله هماورد بوده، مانند خود و سپر وزره وجزاینها نامهای همه این ابزارها در نوشتهای ماکه یادکردیم بجای مانده وبرخی ازآن واژه‌ها ازایران زمین بزبانهای کشورهای دیگررسیده وهریك‌ازآنهارا بجای‌خودیاد خواهیم‌کرد. باسنگنپشتهای پادشاهان هخامنشی ، برخی‌ازین ابزار ها چون‌کارد ونیزه وتیروکمان وترکش هم‌کنده‌گری شده است دیرگاهی است‌که اسلحه درپارسی زبان ، زین ابزار یا ساز جنگ خوانده شده است .

واما ابزاریا افرازواوزاربایدواژه ، زاور ، Zâvar باشدکه بمعنی زور و نیرودر اوستا بسیار بکار رفته وبا جزء (پرفیکس) او ava درفارسی واژه های دیگری هم‌که با ابزارترکیب شده داریم ازآنهاست «ویك ابزار»که فلفل‌ودارچینی وهل وزیره وزنجبیل و میخك وجز اینها باشند اما زین‌که امروزه بایای معروف برزبان رانیم ، بیشك مانند بسیاری از واژه های دیگر مانند شید وکین و پیس بایای مجهول تلفظ میشند . زین‌که امروزه بمعنی پلاس وجل ونمد وپالان اسب گرفته میشود، درپارینه‌بمعنی‌سلاح بوده وجزاین مفهوم دیگری نداشت دراشعار بسیاری‌گویندگان ما همین‌معنی ازآن برمی‌آید وآن‌سازجنگ بوده‌که درروز های پیکار به پشت اسب می‌نهادند :

بفرمود تا رخش را زین نهند   بیالای او زین زرین نهند

فردوسی.

بگه رفتن‌کان ترك‌من انـدر زین شد   دل من‌زان زین‌آتشکده برزین شد

ابوشکور بلخی .

ازآن کرانه کمان گرفت و اندر شد   میان آب روان باسلیح و زین افزار
فرخی
چون بسر کشی آن بلارك گوهر دار   بر مرکب تازی فکنی زیـن افزار
از رقی

در زبان اوستایی زین Zaéna چندین بار در اوستایی که امروزه در دست داریم بکاررفته است . درهرمزدیشت پارهٔ ۲۷ از چیره شدن‌به‌دیو (خدای پیش از برانگیخته شدن زرتشت) وبستن دست او ودرهم‌شکستن **زین‌ابزار** او ودر بند کشیدن وی ، سخن رفته است . در مهر یشت پارهٔ ۹۶گرز میترا (مهر) ایزد نگهبان عهد و پیمان ونماینده فروغ چنین یاد گردیده : اوراگرزی است‌که صدگره و صد تیغه دارد ، گرزی است‌که ازفلز زرد ریخته شده ، از زر سخت ساخته‌گردیده، سخت ترین **زین ابزار** وپیروزمندترین زین‌ابزار است. بازدرمهر یشت پارهٔ ۱٤۱ آمده : آن (مهر) پیروزمندی‌که یك زین ابزار خوب ساخته شده هماره باخود دارد، اوکسی است‌که درشب پاسبان‌فریفته نشدنی مردمان است.

ناگزیر اگردرسنگنپشتهای هخامنشی واژه‌ای ازبرای‌ساز جنگ‌بجای‌مانده بود ، همین زین میبود همچنین در اوستا بصفت زیناونت Zaénavant چندین بار برمیخوریم .

جزء آخراین صفت‌همان است‌که درفارسی مندگوییم آنچنانکه درآبرومند ــ هوشمند ــ هیرمند (رود) . زیناونت صفت آورده شدهٔ از برای تخمو اوروپ Taxmo-urupa که تهمورث باشد یعنی از زین ابزار برخوردار یا دارندهٔ ساز جنگ درکتابهای عربی‌وفارسی‌چون‌تاریخ حمزه ومجمل‌التواریخ وآثارالباقیه و روضة الصفاء این واژه درست نوشته نشده ۱ اما درست معنی شده : انه شاك السلاح یعنی آن‌که سلاح تمام دارد (تمام‌سلاح)، در نوشتهای پهلوی و پازند هم آنچنانکه باید زیناوند آورده شده است .

در اوستا صفت زیناونت در رام یشت پارهٔ ۱۱ چنین یادگردیده : تهمورث زیناوند از برای‌کامیابی خود، فرشته نگهبان هوا«اندروای» را بستود. درآفرین پیغمبر زرتشت پارهٔ ۲ اززبان زرتشت بپادشاه کی‌گشتاسپ‌که دوست وپشتیبان آیین وی بود چنین درودگفته شده است : «بکند . توچون‌مزدا سود بخش شوی، چون فریدون پیروزمند شوی ، چون جاماسپ نیرومند شوی ، چون کیکاوس

۱ــ دراین‌کتابها ریباوند وزیباوند نوشته شده . ر . ك . به مجمل‌التواریخ صفحهٔ ۲٤ . . تاریخ حمزه ص ۲۳ ــ آثار الباقیه ص ۱۰۳ و . . .

زورمند شوی، چون اوشنر (وزیر کاوس) پرهوش شوی، چون تهمورث زیناوند شوی » .

باز در اوستا بواژه زینو Zaěnu که از همان ریشهٔ زین میباشد وبمعنی تیردان یاترکش گرفته شده است برمیخوریم در فرگرد (فصل) چهاردهم وندیداد پاره ۹ آمده که‌ازبرای کناره گناهی باید دوازده جنگ ابزاربه‌یك جنگاور یا رتئشتر Rathaeshtar که فارسی ارتشتار باید باشد ، بخشید . پنجمی آن جنگ ابزار «زینو» یا ترکش است و گفته شد این ترکش باید باسی تیر نوك آهنین باشد باز از همین پارهٔ ۹ یاد خواهیم کرد .

درهر جای از اوستا که واژهٔ «زین» آمده در تفسیر پهلوی که در روزگار ساسانیان انجام گرفته بزبان پهلوی زین Zén آورده شده که‌همان زین ابزار یا سلاح است .

از اینها که بگذریم درفارسی واژهٔ «تبرزین» که نام سلاحی است‌گویای معنی دیرین زین است تبر در پهلوی تبرك Tabrak آمده ودر عربی طبر و طبرزین‌از فارسی گرفته شده است .

و دیگر واژه «زندان» است که امروزه بجای محبس عربی بکار میرود .

زین + دان یعنی انبارآلات جنگی یا جایی که جنگ ابزار نگهداری میشود . دان همان است‌که درنمکدان وقندان وسرکه‌دان هم دیده میشود درپارسی باستان دیودان Daivadéna آنچنانکه دریك سنگنپشتهٔ خشایارشاآمده، یعنی پرستشگاه دیو ها یا بتخانه

بنابر این ، زندان چیزی جززرادخانه یاقورخانه وجبه خانه یا Arsenal نیست .

زین‌در زبان ارمنی مانند بسیاری از واژه های دیگر آن زبان‌که از پهلوی گرفته شده ، بمعنی ساز جنگ یا سلاح است و زینو Zinvor نیز در همان زبان یعنی جنگاور یا برنده و دارندهٔ سلاح یا مسلح .

در نوشتهای پیشین پارسی در جایی دیده نشده‌که واژه زین بمعنی جل و پلاس ویاپالان اسب بکاررفته باشد آنچنان‌که میدانیم مردم آریا نژاد درپرورش اسب‌کوشا بودند ودرمیدانهای‌کارزار این جانور دلیر وتیزتك، یارویاور آنان بود ، چون درهنگام نبرد ،کشیدن ابزارهای سنگین دشوار بود، آنها زابرپشت اسب می‌نهادند . ناگزیر همین رسم (زین براسب افکندن) پس از چندی جل پلاسی که بروی اسب می‌نهادند ازبرای سواری. زین خوانده شده است‌همچنین ایرانیان درکارزار های خود گردونهای جنگی [illegible] میبردند. نوشته‌اندکه «چرخ»

ازاختراعات مردم آریاست. درگردونهای براسب بسته‌که با چرخها ، سبکروتر بود ، نیز ابزار های جنگی خود را می‌انباشتند .گردونه بکار بردن ایرانیان در پیکار ها باندازه‌ای رواج داشت‌که‌لشکریان رابنام همین ارابه (ارتشتار)خوانده‌اند ووزیرجنگ را آنچنان‌که نویسندگان ما درقرون وسطی یادکرده‌اند (ارتشتاران سالار) نامیده‌اند .

ارتشتار لفظاً یعنی‌گردونه سوارپاکسی‌که بگردونه ایستاده . مهرداریوش که امروزه درموزهٔ لندن است نمونه بسیارگرانبهایی است ازهمان‌گردونهاکه در روزگارانی سرزمینهای پهناوری را ازرودآمویه‌گرفته تا رودنیل ، چست وچالاك می پیمودند . .

یا آنچنان‌که داریوش خود دریك سنگنپشته‌گوید :

«ازسرزمینهای سکاهاکه آن سوی سغد است تاگوشه (حبشه) وازهند تا سپردا (دریای اژه) » .

درمهر یشت‌که چکامهٔ بسیاردلکشی است دراوستا ودر ستایش ایزد مهر (میترا) است بگردونهٔ زرین اوبرمیخوریم‌که انباشته است ازابزارهای گوناگون جنگی . این‌گردونهٔ مینوی وآسمانی نمودار گردونهای جنگی روزگاران تاریخی ماست وما ازگردونهٔ مهرباز سخن خواهیم داشت .

بیگمان جایی‌راکه‌این ابزارهانگهداری‌میشده، زندان(= زیندان) میگفتندواین زیندان ها از برای مردم پهلوان منشی چون ایرانیان باندازه‌ای مهم بود که یکی از سران خاندان بزرگ بنگهداری آنهاگماشته بود. تاریخ‌نویس رم سفلی (بیزانس) تئوفولاکتوس Theophylactus که هم زمان موریکیوس Maurikius وخسروپرویز ساسانی بود مینویسد: «سران هریك ازهفت خاندان بزرگ‌ایران بمنصبی‌گماشته میشوندکه آن منصب ارثی است ، از پدر به پسر میرسد مانند منصب خاندانی‌که برتری داشت ، تاج بسرپادشاه بگذارد . . . بزرگ خاندان هفتم نگهدار ابزارهای جنگی لشکریان است » .

زرادخانه‌که امروزه بجای زیندان بکارمیرود، نیزازواژه‌های بسیارکهنسال ایرانی است ودر فرگرد چهاردهم وندید پارهٔ ۹که یادکردیم ، بکاررفته وآن‌واژه « زراد » Zrâdha میباشد ودرگزارش (تفسیر) پهلوی اوستاکه در روزگار ساسانیان انجام گرفته بزبان رایج آن روزگار ، به زره گردانیده شده Zrâh وبزبان ارمنی زرهك Zrahk گفته‌اند و همان است که درفارسی بجای مانده و زره گوییم :

نیرنگ چشم او فره برسیمش از عنبر زره
زلفش همه بند وگره جعدش همه چین وشکن
معزی

همین واژه را درزبان ارامی گفتند زراد Zrād وازاین زبان است که بعربی درآمده ، زرد و در جمع زرود شده وواژهٔ تازی آن جوشن بمعنی زره وجمع آن جواشن است .

در این زمینه واژه دیگری که آنهم بمعنی ساز جنك یا زین ابزاراست باید یادآوری شود وآن واژهٔ «سنی» است که درهمه فرهنگهای فارسی یادگردیده و بشعر یکی ازگویندگان بزرگ ماکه پیش ازفردوسی میزیست ،گواه آورده شده است : در اوستا دربخشی که گاتها خوانده میشود واز سرودهای خود وخشور زرتشت است دراهنودگات، هات ۳۱ بند ۱۸آمده : «نکندکه کسی ازشما بگفتار وآموزش دروغگوگوش فرادهد ، چه ازاوبخان ومان ودیه ووروستا وکشورویرانی وتباهی رسد. چنین کسانی باید باسازجنگ رانده شوند» درمتن بجای سازجنگ سنئیثیش Snaithish آمده و بـه همین واژه در بخش های دیگر اوستا بسیار برمیخوریم، ازآنهاست یسنا ۵۷ (= سروش یشت) درپارهٔ ۱۰ و ۱٦ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و فروردین یشت پاره ۷۱ وجز اینها .

ازهمین بنیاد است سنث Snatha که بمعنی زنش میباشد و آن زنش و ضربتی است با سازجنگ یا با سلاح این واژهها ازمصدر سنث Snath درآمده که بمعنی با سلاح زخم زدن واسلحه بکار بردن است. درگزارش پهلوی اوستا که زند خوانند و درگزارش پهلوی هرمزد یشت واژه سنه Snêh بمعنی سلاح آمده است واژه «ستی» با تاءکه درفرهنگهای فارسی بمعنی آهن وپولاد پنداشته شده و بشعر ابوشکور گواه آورده شده :

زمین چون ستی بینی و آب روذ بگیرذ فـراز و نیایذ فروذ

باید سنی باشد ، بانون نه تاء واین سهوی است که بهآسانی بنویسندگان نسخهای روی میدهد .

ازآنچه گذشت پیداست که زین ابزاروازه برازندهایست ازبرای نامهمگانی اسلحه و همچنین است سازِ جنگ :

میان دوُ لشکر دو فرسنگ بود همه ساز وآرایش جنگ بود
فردوسی

ز هیبت تو عدو نقش شاهنامه بود کزو نه مرد بکارآید و نه اسب و نه ساز
سوزنی

آنچنانکه میدانیم در داستان ما اختراع بسیار چیز ها به جمشید باز خوانده شده، ازآنهاست نرم‌کردن‌آهن وباآن ابزار های جنگی‌ساختن‌که درشاهنامه‌آمده:

نخست آلت جنگ را دست بـرد در نام جستن بگردن سپرد
بـفـر کیـی نـرم کـرد آهنـا چوخود وزره‌کرد وچون جوشنا
چو خفتان و تیغ و چو برگستوان همه‌کرد پیدا بـروشن روان

آری دیرگاهی است‌که نیاکان پهلوان ما باابزار های‌گوناگون جنگی آشنا بودند شاید باگذشت زمان ، دلهای بیباك وگستاخ وبازوهای زورآزما ونیرومند آنان را بارث نبرده باشیم . ولی نامهای بسیاری ازین ابزار های آنان بـارث بما رسیده است .

آنچنانکه در کارنامه بلند خود میخوانیم از سدهٔ هفتم پیش از میلاد مسیح زین ابزارهای نیاکان ما از برای رستگاری میهن ما بـکار افتاد . دومین پادشاه خاندان ماد ، فرورتی خواست‌که یکسره دست بیگانگان را از سرزمینهای آریائی کوتاه سازد وآشوریها را ازین مرز وبوم برانند باین آرزو لشکری آراست وبخاك آشوری روی‌آورد. ازبخت بدلشکریان ایران‌دربرابرجنگاوران ورزیده وکارآزمودهٔ دشمن شکست خوردند وخود فرورتی درسال ۶۳۳ بخاك وخون خفت. اووخشترا Uvaxshatra که از نامآوران تاریخ ما و بنیادگذار شاهنشاهی ایران زمین است دانست‌که شکست پدرش ازکجاست، کوشید تابدست جنگاوران خود ابزار های بهتری بسپارد ، آنگاه به آشور روی آورد و درسال ۶۱۲ نینوا پایتخت بزرگ امپراتوری آشور را با خاك یکسان کرد. از زور بازوی یلان ایران ونیروی ابزار های جنگی‌آنان در نبرد نینوا در تورات از زبان پیغمبر ناحوم چنین یاد شده : « پس بشنوند درآنجا (نینوا) آوای تازیانها وبانك چرخها وجست و خیز اسبها وخروش گردونها را درآنجا سواران بتکاپو درآیند باشمشیر های‌آخته ودرخشان وباسرنیزه‌های تیز وافروزان — درآنجا چندان‌کشتگان برویهم انباشته‌که بشمار نیایند وبناچار باید از روی لاشها گذشتن » .

پس از این پیروزی بزرگ چندی نگذشت که داریوش در یك سنگنبشته خـود با سرافرازی گوید : « نیزه پارسیان بجا های دور رفت » .

گفتیم اوستا که یکی از کهنترین سند کتبی جهان بشمار است ، گنجینه گرانبهای ابزار های جنگی است .

از برای نمونه چند پاره از مهر پشت را یاد میکنیم :

مهررا میستاییم که سپرسیمین بدوش افکنده وزره زرین در برکرده وتازیانه برگرفته ، درگردش است، راهی که مهرمی‌پیماید ، هماره روشن است (پارهٔ ۱۱۲)

گردونه مهر را چهار اسب سفید یکرنگ جاودانی که از آبشخور مینوی خورش یابند ، میکشند ، سمهای آنهااز زروسیم پوشیده است . یوغ ولگام آنها از فلزگرانبهاست (پارهٔ ۱۲۵)

بشود در آن روزی که از تازیانه دشمنان آوا برخیزد واز بینی اسبهاخروش برآید وازه کمانها تیرهای تیز پر، رها شود ، اهورا مزدا و مهربیاری ما آیند تا هماوردان بداندیش را شکست دهیم (۱۱۴)

درگردونه مهر هزارکمان‌خوب ساخته شده ، نهاده وبسیاری ازاین‌کمانها به زه‌گوزن آراسته است ، آنچنان خوب ساخته شده که بتندی نیروی اندیشه پران وبتندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران روان گردد . هزار تیربه پرکرکس درنشانده باناوك زرین وسوفارهایی ازاستخوان ساخته شده ، هزارنیزه باتیغه تیز ، هزار تبرزین بادوتیغهٔ پولادین ، هزار خنجر دوسره ، هزار گرزه آهنین در گردونه مهر نهاده شده که بتندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران وپیمان شکنان روان گردد » (پارهٔ ۱۳۲).

آنچنان که میدانیم مهر که ایزد فروغ‌است ، پاسبانی عهد و میثاق هم باوست این‌همه ابزارهای جنگی که درگردونه مینوی‌وی انباشته برای سزا دادن پیمانشکنان ودروغگویان است. برای اینکه این ایزد دلیرکه درمیدانهای جنگ پشتیبان ایرانیان هم بود ، بخوبی از عهده کارش برآید در همین مهر پشت گفته شده : « مهرکه از پیروزی اهورا مزدا بهره‌ور است دریك گردونه بلند چرخ‌مینوی نشسته، آن‌گردونه رافرشتهٔ توانگری «ارت» بلندپایه، همیگرداند (پارهٔ ٦٨)

مهررا میستاییم ، کسی‌راکه اهورامزدا هزار چستی وچالاکی داد ، ده هزار دیده از برای نگریستن بسوارزانی داشت از نیروی این دیدگان است‌که او هـرآنکس راکه پیمان نشکند بنگرد واز پرتو این دیدگان است‌که هرگز فـریفته نشود ، کسی است‌که ده هزار پاسبان دارد و بهمه چیز آگاه است (۸۲) کسی‌که بدوستم رفته ، اگر بمهر گله کند ، بانگ گله‌اش تا بستارگان زبرین رسد وبگرداگرد کرهٔ زمین پیچد و هفت کشور گیتی را فراگیرد (۸۵) .

مهر را میستاییم که پس فرو رفتن خورشید دوکرانهٔ زمین فراخناک را بپیماید و آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد (۹۵) باگرزی صد گره و صد تیغه که از زرسخت ساخته شده بدان را برافکند (۹۶) با دستهای بلند خویش پیمانشکن را گرفتار کند گرچه او در خاور هند باشد او را براندازد گرچه او در باختر باشد یادردهنهٔ رود «ارنگ» ویادرمرکززمین بسر برد (۱۰٤)

درست است که منش بلند ودل بی‌هراس و بازوان ستبر جنگاوران و اسبهای دلیر و تیزتك و هوشمند آنان در پهنهٔ کارزار مایهٔ رستگاری آنان بودند، اما پنجهٔ هنرورانی که آنهمه ابزار های خوب ساختند و در روز آزمایش مایهٔ برتری و سربلندی آنان گردیدند ، در خور آفرین است .

این ابزار ها که فزون و فراوان در اوستا یاد شده ، بجاست از هریك از آنها جداگانه سخن بداریم ، بویژه که نامهای بسیاری از آنها ، درلغت‌شناسی ارزشی دارد و لغاتی است‌که پس از در نوردیدن هزاران سال ، هنوز در زبان بومی ما زنده است .

در میان نوشتهای باستانی که بیگانگان بجای گذاشته‌اند **تاریخ هرودوت** بیش از دیگران از ابزارهای جنگی لشکریان ایران سخن رفته است بویژه در جائیکه این نویسنده سدهٔ پنجم پیش از میلاد از لشکر کشی خشیارشن[1] بسوی یونان یاد میکند آنچنان که میدانیم این لشکر کشی در بهار سال ٤٨۰ پیش از مسیح روی داد و هرودوت در آن هنگام کودکی بود سه ساله یا چهار ساله . در آن روزگاران آتش کین ایرانیان در دل هر یونانی نژاد زبانه میکشید این است که هرودوت در سخن از همین لشکر کشی بیطرف نیست و نمی‌توانست از ناسزاگفتن بایرانیان خودداری کند و آنچه دربارهٔ این

---

(۱) بهتر است که نام چهارمین شاهنشاه هخامنشی را خشیارشن بنویسیم نه‌خشیارشاه. ندانستم این‌اشتباه از کجاست که‌همه را به‌اشتباه انداخته است ــ دردنباله گفتار زین‌ابزار آنرا یاد خواهم کرد .

جنگ ازهمنژادان خود شنیده بود هنگاشته است، اما میتوان گفت آنچه از جنگاوران گوناگون ایران نوشته واز پوشاك وجنگ ابزارآنان سخن بمیان آورده همه باید ازروی سندی باشد که درزیردست داشته است .

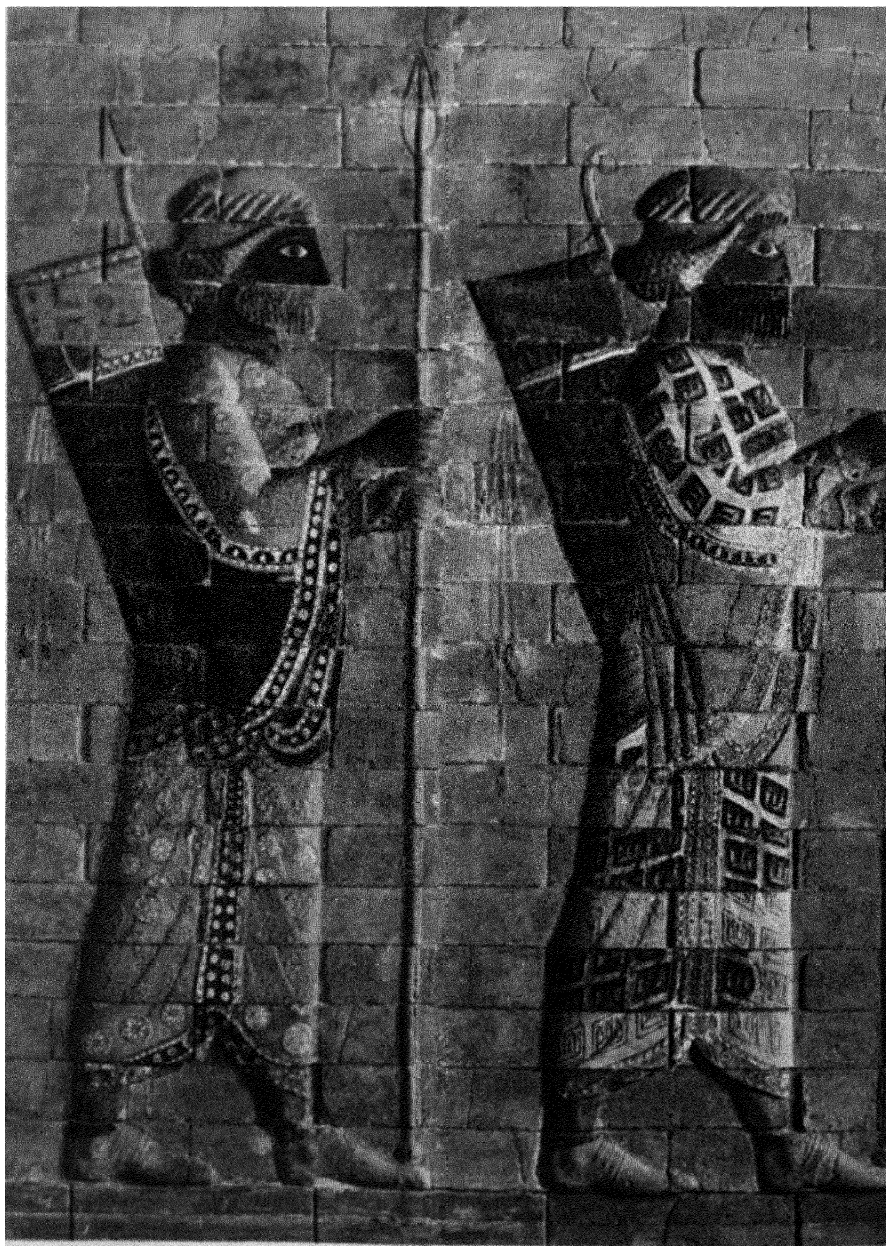
بویژه اینکه مینویسد سرداران این جنگاوران ازهر نژاد وسرزمینی که بودند ، همه ایرانی بودند ونامهای آنانرا نیز یاد کرده است . بیشتراین سر داران ازشاهزادگان خود خاندان هخامنشی بودند .

درین نبرد که بزرگترین زد وخورد باستانی بشمارمیرود همهٔ مردم امپراتوری پهناورهخامنشی برانگیخته شده بودند :

پارسی‌ومادی وپارتی وگرگانی وخوارزمی وسغدی و هراتی وبلخی و کابلی وارمنی ومردمی‌بیشمارازتیره‌های گوناگون چون سکاوهندی ویونانی نژادان از کرانهای دریا وجزیره های اژه و ازنژادهای سامی چون بابلی و وآشوری‌وعرب وفینیقی واز افریقا چون مصر وحبشه وازنژادهای گوناگون آسیای کوچك وجزاینان .

ناگزیرهر گروه ازین رزمیان‌بآئین مرز وبوم‌خود ، بساز وبرگ جنگ برخوردار بودند . نخست‌پارسهابا این ابزارها بنبردبرخاستند : برسرخودی داشتند که Tiara خوانده میشود ، نیم تنهٔ رنگین آستین دار در برداشتند ، زره آهنین‌آنان مانند پولکهای‌ماهی ساخته شده ، ران بند(ران‌بان)داشتند سپرآنان‌ازجگن بافته شده ، ترکش (تیردان) برآن آویخته ، نیزه کوتاه ، کمان بزرگ ، تیرازنی ، کاردی بکمربند بسته که بسوی ران راست‌آویخته بود پس ازآن مادها که‌همان ابزارهای‌پارسها را داشتند . سازوبرگ‌خوزیها نیز همانند پارسها بود جزاینکه بجای Tiara ، خودی بسرداشتند که Mitra خوانده میشود .

همچنین گرگانیها مانند پارسها زین ابزارداشتند . آشوریها خودآهنین بسر داشتندوچنان‌ساخته‌شده‌بود که نمی‌توان گفت که‌چگونه. آنان‌را سپر ونیزه وکاردی است همانند مصریهاو گرزشان باآهن پرداخته‌شده‌بود.بلخیهاخودی بسر داشتند که بسیار همانند خود مادها بود . کمان از نی داشتند و بآیین



فریز شوش : سربازان جاویدان هخامنشی

کشور خود از نیزه کوتاه برخوردار بودند. سکاها دستاوی بلند برسر نهاده کمان ساخت سرزمین خودشان و تبرزینی هم داشتند. هندوان جامهٔ پنبه‌ای برتن کرده و بنیزه وتیری، هردو از نی برخوردار بودند، نوك تیرشان آهنین بود. هراتیها را کمانی بود مانند کمان مادیها وابزارهای دیگرشان باابزارهای بلخیها تفاوتی نداشت پارتها وخوارزمیها و سغدیها و کنداریها (مخزنه و بلوچستان) و کابلیها را همان ابزارهای جنگی بود که، بلخیها را. کاسپها (مردم قفقاز) جامه چرمین بتن داشتند و کمانشان ازنی بود، ساخت سرزمین خودشان. زرنگیها(سیستانیها) موزهٔ بلندی بپا داشتند که تا بزانوی آنان میرسید. سازوبرگ جنگی آن‌ها کمان ونیزه مادی بود. جنگاورانی از خاك افغان نیم‌تنه چرمین بتن کرده کمان وکارد داشتند. جنگاورانی ازمردم کرانه کرمان ومکران (؟) و بلوچستان همانند مردم سرزمین افغانستان، جنگ ابزار با خود داشتند.

عربها جامهٔ فراخی پوشیده، دامن بکمر بسته، کمان بلند و شمشیر بلند داشتند. حبشیها پوست پلنگ و پوست شیردر بر کرده، کمان بلندی داشتند که ازشاخهٔ یك گونه درخت خرما ساخته‌شده‌بود و تیرهای کوچکی داشتند از نی، نوك تیرهای آنان بجای آهن از سنگ تیزشده بود، آنچنانکه میتوانستند با آن روی نگین(مهر) کنده گری (حکاکی) کنند: آنان را نیزه‌ای هم بود که در سر آن شاخ تیز شده گوزن، پیوسته بودند گرزهای آنان از آهن روپوشی داشت دربهنه کارزار به‌نیمی ازتن‌خود گچ میمالیدند وبه‌نیمی دیگر گل «اخرا».

گروه دیگری ازآنان که حبشیهای شرقی خوانده میشوند، درسازوبرگ جنگی چون هندیها بودند، جزاینکه روی سرشان بجای خود یا کلاه، پوست کلهٔ اسب که باگوشها ویال کنده شده، دیده میشود، آن گوشهارا راست نگاه‌داشته وآن یال نیز به‌جیقه همانند بود.

مردم لوبیه (LIBYA) جامهٔ چرمین به‌تن ونیزه بدست داشتند.

هرودت پس‌از آن از گروهای دیگر لشکریان خشیارشن یاد میکند،

آنانی که از آسیای کوچك وجزیره های دریای اژه هستند وازاین ابزارهای هریك ازآنان سخن میدارد . همهٔ این جنگاوران را درین گفتار آوردن، سخن‌را بدرازا خواهد کشاند ، شایدهم چندان سودمند نباشد، زیراجنگ ابزار بسیاری ازآنان یکی است،آنچنانکه‌خود گوید: سازوبرگ مردم‌لیدیا درآسیای کوچك [درپارسی باستان‌سپردا Sardis = Sparda] مانند جنگاوران یونانی‌نژادانی‌است که درمیان‌لشکریان ایران‌بودند؛ گروهی‌ازاین‌لشکریان که‌از جزیره‌های‌دریای‌سرخ‌بودند درپوشاك‌وابزار جنگ، همانندمادهابودند

هرودت درپارهٔ ۸۵ ازبخش تاریخ خود در دنباله سخن از لشکریان گوناگون خشیارشن ازیك‌دسته‌ازین سپاهیان‌نام‌میبرد که‌از سرزمین‌هیرمند (سیستان کنونی) میباشند، گویداینان کمندافکنان چیردست‌اند.دراوستایی که امروزه دردست داریم به‌واژه کمند و کمندافکن برنمی‌خوریم، این‌است که دراینجا ازاین رزمیان‌ایرانی یادمیکنیم: بگفته نویسنده یونانی« گروهی از مردم سرزمین هیرمند (در پارسی باستان Sagatin — Sagartia — Asagarta) که شبان پیشه‌اند وباایرانیان‌همنژاد وهمزبان‌اند، هشت‌هزار سوار بجنگ فرستادند، اینان خود پولادین یاآهنین ندارند. جنگ ابزارشان کارداست‌و بس ودیگر ریسمانی (کمند) دارند که‌از رشتهٔ چرمین بهم بافته شده.اینان در پیکار همینکه بهماورد خود نزدیك شوند، کمند حلقه کرده را بسوی اسب ویاسوار اندازند وبسوی خود کشند تا اینکه آن گرفتار درپیچ‌وخم کمندشان جان بسپارد»

واژهٔ کمند درپهلوی وپارسی یکی‌است واین‌زین ابزاری است که‌درروز کارزار بکار میرفته وبساهم دامیاران از برای شکار جانوری بکارمیبردند . گویندگان ماگیسوی دلداررا به کمند همانند کنند:

فریدون چوبشنیدناسود دیر کمندی بیار است از چرم شیر
به‌بندی‌به‌بستش دودست‌ومیان که نگشاید آن بند پیل ژیان

فردوسی

ای زلف تو هـر خمی کمندی چشمت بکـرشمه چشم بندی
سعدی
کمندی من اززلف برسازمش نترسم بکـردن درانـدازمش
گراورا کمندی بود ماه گیر مـراهم کمندی بـود شاه گیـر
نظامی

کزنفون در کتاب خود که لشکر کشی (Anabasis) خوانده‌شده ، بسا از جنگ ابزارهای لشکریان کـورش کوچك و لشکریـان هماوردش اردشیر دوم (۳۵۹-۴۰۴پیش‌از مسیح) یادمیکند چنانکه میدانیم در سر تاج‌وتخت هخامنشیان‌میان این‌دو برادر جنگ در گرفت . کورش کوچك که فرمانروای آسیای کوچك بود ، در میان لشکریان بومی و ایرانی خود ، سیزده هـزار جنگاور مزدور یونانی‌هم داشت . کورش در سوم سپتامبر ۴۰۱ پیش‌ازمیلاد درین پیکار در کوناخا ـ Kunaxa کشته شد در نزدیکی‌شهر بابل که‌امروزه آنجاراخان‌اسکندریه خوانند و سردار لشکریان‌یونـانی‌وی بنام کلئارخس Klearchos نیز بفرمان چیثر فرنه Cithrafarnah (Tissaphernes) که یکی از سرداران اردشیر دوم‌بود نیز کشته شد . پس از او لشکریان مزدور یونانی که ده‌هزارشان از آن نبرد جان بدر نبرده بودند ، کزنفون Xenophon را بسرداری‌خود بر گزیدند ، بسرداری اوست که ده‌هزار یونانی توانستندخود را به‌ترسوس برسانندو از آنجا راه مرزوبوم‌خودپیش گیرند کتاب‌اناباسیس که «بازگشت ده هزار» خوانده میشود نوشته خود این سردارآتنی‌است و آنچه خود درین پیکار و در هنگام گریز از سر زمینهای شاهنشاهی ایران دیده ، نوشته است و خود گواه آنهمه پیش‌آمدهای این ستیزه است،این‌است که کتاب بسیارسودمندی‌است . اما کتاب‌دیگر او که کورشنامه(Cyropedie) خوانده میشود ارزش‌تاریخی ندارد . داستانی است که کورش بزرگ قهرمان آنست .

کزنفون در سخن‌از لشکریان‌دوبرادر هماورد بسا از ابزارهای‌جنگی این‌دو گروه یاد میکند ، ناگزیر بسیاری ازین سازو برگها همان است که‌در هرودت ، در سخن از لشکر کشی خشیارشن بسوی یونـان یاد گردیده است

چیزی که در میان این جنگ ابزارها درخور یادآوری است این‌است که‌هر دو گروه هم‌آورد در میان لشکریان خود ، دستهٔ سنگ انداز یا فلاخن دار داشتند گروهه‌های (گلوله‌های) فلاخن گروهی از آنــان از سنگ و گروهی دیگر ازفلزبود. فلاخن جنگ ابزاری است که‌در اوستا هم یــاد شده و از آن سخن‌خواهم‌داشت‌و بسا کزنفون در جنگ‌و گریز یونانیان از این‌جنگ ابزار یادمیکند.

و دیگر از این ابزارها که کزنفون یــاد میکند (در بخش یکم فصل ۸) داس است. گوید آنگاه که کورش به پهنه‌کارزار درآمد درسر لشکریان خودکه همه از خودو زره و ران‌بان‌برخوردار بودند و اسبها نیزبر گستوان و سینه‌پوش داشتند ، کورش یگانه سواری بود که سر برهنه بتکاپو درآمد .

پیشاپیش لشکریان پادشاه‌اردشیر ، گردونهای جنگی بجنبش‌درآمدند باین گردونها از چپ‌و راست و پایین داسهایی پیوسته بودند که در کار زار دشمنان را درومیکرد. این ابزار سهمگین که داس یا دهره بــاشد در اوستا درمیان آنهمه جنگ ابزار یاد نگردیده است و نه در شاهنامه درفرهنگهای سانسکریت داترا dâitra بهمــان معنی که‌دهره و داس در فارسی دارد ، گرفته شده است .

در مقدمةالادب زمخشری(۴۶۷-۵۳۸) و همزمان او، المیدانی در کتــاب السامی فی‌الاسامی که هردو فصل بسیار مفیدی از اسلحه دارند و بسیاری از نام‌های جنگ ابزارها را بفارسی آورده‌اند. در هیچکدام از آنها ندیدم که واژه دهره در ردیف جنگ ابزار یاد گردیده باشد فقط یك دو فرهنگ فارسی ، دهره را یك گونه شمشیر یاد کرده اند مثلا در مجمع‌الفرس جلد ددم ص ۵۸۴ آمده دهره حربه باشد که مردم گیلان دارند که بساطور ماند ودسته بر آن نشانند. اما درسامی مسطور است که دهره شمشیریست کوچك که هردو طرف‌آن تیز باشد و سرش باریك باشد همچو سنــان نیزه. درسامی که خود نگاه کردم چنین‌چیزی گفته نشده‌است وهیچ دیده‌نشده که‌پیشینیان

واژهٔ دهره‌یا داس را جزهمان‌معنی که دارد و آن ابزار درو گری‌است‌بمعنی دیگر گرفته باشند.

یکی مرد با تیز داسی‌بزرگ سوی مرغزار اندر آید سترگ
همی‌بدرود‌آن گیاخشك‌و تر نه بردارد او هیچ‌از آن کارسر
(شاهنامه چاپ‌مسکو جلد یکم ص ۲۱۹)

چو کوری بودم اندرمرغزاران ندیدم دام و داس دامیاران
تو بودی دامیار و داسدارم نهادی دام و داست بر کنارم
فخرالدین گرگانی درویس ورامین

دیگر ازنوشتهای باستانی که چند زین ابزار باهم درآنها یادشده‌نامهٔ پازند مینوخرداست. ازین نامه بسیار گرانبها و سودمند متن پا زند و پهلوی و سانکریت هرسه‌را دردست داریم.

بیگمان مینو خرد از پهلوی به پازند گردانیده شده اماآن متن پهلوی که یادگاری ازروزگارسانیان بود از دست رفت و پس‌از چندی ازروی متن پازند، یك‌متن پهلوی فراهم گردیده است این‌کارناگزیر پس ازتاخت وتاز تازیان انجام‌گرفت. روزگاری که زبان پهلوی ازیاد رفته‌بودزیرا متن‌پهلوی این‌نامه، خود گویاست که‌دیگر زبان رایجی نبوده ویك گونه ساختگی در آن هویداست و لغزشهای فراوان در بردارد اما متن سانسکریت آن به نریوسنگ پسردهاول Dhaval باز خوانده شده‌واو دستور نامور دانشمند پارسیان هندبود،درپایان‌سدهٔدوازدهم‌میلادی‌درسنجان‌ازبلادهنددرهمانجایی که نخستین دستهٔ مهاجرین زرتشتی پس از چیره شدن عربهابایران‌باراقامت افکندند. ناگزیراین‌متن‌هم در هنگامی فراهم شده که دیگر زبان کهنسال سانسکریت زبانزد همگانی‌نبود.

نامهای بسیاری ازین‌زین ابزارها در پازند و در پهلوی و فارسی یکی است. وخود زبان پازند باندازه‌ای بزبان کنونی ما نزدیك است که چندان نیازمند تغییری درآن نیستیم. فرگرد۴۳ مینو خرد که‌درآن برخی ازین جنگ ابزارها باگفتاری اخلاقی یادگردیده بااندك تغییری این‌است:

پرسید دانای‌مینوخرد ، چگون هرمزوامشا سپندان و بهشت خوشبوی [هوبوی] خرم [هورام] را فزونتر از آن خویش شاید کردن و اهریمن پلید (درونَد) ودیوان را ستوه کردن وازدوزخ بدبوی [دش گند] و تاریك رستن چون‌شاید ؛ مینوخردپاسخ کرد : هرمز وخدای‌وامشاسپندان‌وبهشت‌خوشبوی وخرم ازآن خویش کردن واهریمن پلید ودیوان ستوه کردن‌وازدوزخ‌تاریك بدبوی رستن ایدون شاید که‌خردمینوی را پشتیبان خود کنندو مینوی زین ابزاری همانند زره کردی به‌تن کنند ومینوی‌راستی را همانند سپر ومینوی سپاسداری را همانند گرز (وزرا Vazra) و مینوی بندگی (فروتنی) را همانند کمان ومینوی رادی همانندتیرومینوی پیمانداری را همانند نیزه‌و مینوی تخشایی (کوشش) را همانند بازوبان (اچدست) سازندوبه‌مینوی‌بهره (بخت) پناه برند

باین‌آیین به‌بهشت وبینش گرایند وازاهریمن پلید و دوزخ بدبو رستن شاید درمیان این واژه‌ها واژهٔ «اچدست» که‌به بازوبان یانگهبان‌بازوودست گردانیدیم درزبان فارسی ما بجای نمانده اما شك نیست که در متن پازند «اچدست» همان ابزاری است که‌دست‌را درهنگام نبرد ازآسیب‌نگاه‌میدارد بویژه تیراندازان را . درمتن‌سانسکریت مینو خرد که یاد کردیم ، این واژه گردانیده شده به‌هستاولمبین hastâvalambir. ودرهمه فرهنگهای‌سانسکریت واژه‌های hastàvalamba و hastâvâpr بهمین معنی یادگردیده‌است

درمیان اینگونه نامه‌های کهنسال که در آنها نامهای برخی‌از جنگ‌- ابزارها باهم‌آمده باشد ، ارداویر افنامه درخوریادآوری است

چنانکه میدانیم درین نامه پهلوی ازین سخن‌رفته که ارداویراف پارسا وپاك‌ازبرای تماشای بهشت وهمستکان (برزخ) ودوزخ‌براهنمایی ایزدسروش وایزد آذر بجهان دیگر شتافت و آنچه دید که چگونه نیکو کاران بپاداش رسیده از بخشایش خداوندگار بهره ورند و گناهکاران که برنج و شکنج اندرند ، همه‌را پس ازبازگشت‌بجهانیان‌رسانید ،درفرگرد ۱۴ آن‌نامه آمده روانهای سه گروه‌ازمردم‌را که پیشوایان‌و کشاورزان باشنددربهشت دیدم......

روانهای ارتشتاران (جنگاوران) ازبهترین رامش وخوشی بر خوردار بودند جامه شاهانه برتن داشته وزین ابزار زرین‌این گردان که بگوهرهادرنشانده بود میدرخشید. ران پوش (رانین) آنان بسیار شکوهنده بود؛ توانایی و پیروزی ازهمه هویدا بود.

در تاریخ‌حمزهٔ اصفهانی که‌در سال ۳٦۰در گذشت در سخن از پادشاهان ساسانی، نشانی که هریك ازآنان برای خود بر گزیده بودند ورنگ تاج و شلوار بر گزیده‌آنان‌را یکایك یاد میکندوچندین‌بار آورده که‌آنچه مینویسد از «کتاب‌خود ملوك بنی‌ساسان» است. [1] ناگزیر این کتاب همان است که مسعودی ازآن نام میبرد.

مسعودی در کتاب‌خود التنبیه گوید:من درسال۳۰۳ در اصطخر،سرزمین فارس نزدیکی‌از خاندان‌بزرگ‌وآزاده، نامه بزرگی دیدم که‌درآن‌بسیاری از دانش ایرانیان وکارنامه پادشاهان‌آنان وبناهای‌آنان‌وسیاست‌آنان‌سخن میرفت...درآن تصویر بیست‌وهفت‌تن‌ازپادشاهان ساسانی دیده میشد که‌بیست وپنج تن ار آنان مرد بودند و دوتن زن. این تصویر ها از روز های آخر زندگانی‌شان بود، از اینکه جوان مردند یا پیر. درآن تصویر ها جامه و تاج وریش و قیافه چهر هریك نموده شده بود. اگر شاهی را در جنگ‌نشان میداد، ایستاده بود و اگر در انجام‌کار کشوری بود، نشسته بود. این نامه در گنجینه‌ای‌نگاهداری میشد.

مسعودی باز گوید: رونوشتی ازین نامه درنیمه‌ماه جمادی‌الثانی۱۱۳از پهلوی بعربی گردانیده شده از برای هشام‌بن‌عبدالملك‌بن‌مروان. تصویرها با رنگهای شگفت‌انگیز نگارش یافته بود، رنگهایی که امروزه دیگر پیدا نمیشود، همه از زر وسیم‌محلول و مس‌مسحوق‌شده بود. کاغذش آنچنان زیبا ونازك بود که نتوانستم دریابم، کاغذ است یا پوست‌آهو. مسعودی درپایان گوید: «فکان اول ملوکهم فیه اردشیرشعاره فی‌صورته احمرمد نروسراویله

---

[1] نگاه کنید به تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء چاپ برلین ۱۳٤۰ هجری ص ۳٤ - ٤۲.

لون السماء وتاجه اخضر فی ذهب بیده رمح و هو قائم و آخـر هم یزدجرد بن شهریار بن کسری ابرویز شعاره اخضر موشی وسراویله موشی لون السماء و تاجه احمر قائم بیده رمح معتمد علی سیفه»[2]

در تاریخ حمزه نیز همین عبارات از برای این دو پادشاه بکار رفته جز اینکه دربارهٔ تاج یزدگرد افزوده دارد : «وخفا فهم کلهم احمر».

در کتاب مجمل التواریخ که در سال ۵۲۰ نوشته شده، آنچه دربارهٔ ساسانیان آمده همان است که در تاریخ حمزه آمده است و گفته شده که این مطالب از «کتاب صور ملوك بنی ساسان» است.

چون میان دو عبارت عربی و فارسی حمزه و مجمل اندك تفاوتی است، این است که همان فارسی مجمل را آنچنان که هست در اینجا میآوریم[3] :

«اردشیر بابکان» پیراهن او بدینارها بود (زربفت) و شلوار آسمان گون و تاج سبز درزر و نیزه قایم در دست.

شاپور، پیراهن آسمان گون و شلوار وشی (گلدار، بانقش و نگار) و تاج سرخ در سر، ایستاده نیزه در دست گرفته.

هرمزد، پیراهن وشی سرخ داشت وشلوار سبز و تاج سبز در زر داشت [اندر دست] راست نیزه واندر چپ سپر.

بهرام، با پیرهن سرخ وشلوار سرخ وتاج آسمان گون، اندر دست راست نیزه و اندر چپ شمشیر بدان فروچفسیده.

بهرام الثانی، پسر بهرام بن هرمزد بود. بصورت او نگاشته با پیراهنی وشی سرخ و شلوار سبز و تاج آسمان گون [میان] دوشرفه (کنگره) زرین برسریر نشسته و کمانی بر زه کرده اندر دست راست گرفته وسه چوبه تیر اندر چپ گرفته.

---

۲ نگاه کنید به التنبیه والاشراف چاپ قاهره ۱۳۵۷ ص ۹۲ - ۹۳

۳- ص ۳۲ تا ص ۳۸



سربازان جاوید (پارسی) — نقش پلکان های تخت جمشید

بهرام‌الثالث، پیراهن بهرام بهرامیان آسمان‌گون بوداست باشلوار سرخ بر سریر نشسته و برشمشیر تکیه زده وتاج اوسبزمیان‌دوشرف زراندرساخته.

نرسه بن‌بهرام نرسی نیز گویند ، پیراهنش وشی سرخ بود و شلواروشی برلون‌آسمان، برپای استاره نگاشته است،باتاج سرخ وبهردودست برشمشیر فروچفسیده .

هرمز د پسرنرسی، پیراهن سرخ وشی‌باشلوارآسمان‌گون وتاج سبز بر سر نهاده و بهردو دست تکیه برشمشیرزده .

شاپور پسراین هرمزد بود واورا عرب ذوالاکتاف لقب‌کردند و پارسیان او را شاپور هویه‌سنبا خواندندی، پیراهن‌اوموردٔ[1] بودوشی، شلوار سرخ‌وشی برتخت نشسته تبر زینی اندر دست وتاج بلون‌آسمان بزرمنقش برنگهااندر میان دو شرفه زر، و صورت ماه برسرنگاشته .

اردشیر پسر هرمزد بن نرسی، پیراهن او آسمان‌گون بود و شی بدینار ها و شلوار سرخ، بدست راست نیزه و بچپ اندر شمشیربود بدان‌چفسیده و تاج سرخ برسرنهاده .

شاپور بن شاپور، پسرشاپور ذوالاکتاف، درکتاب صور پیراهن او وشی سرخ و اندر زیرش دیگری زرد و شلوارآسمان رنگ، تاج میان دوشرفه زر اندر برنگ سبز ، ایستاده نگاشتست، قضیبی‌آهن‌صورت‌مرغی برسرش‌بدست راست و بدست چپ برقبضهٔ شمشیر فراخمیده .

بهرام بن شاپور واو را کرمان‌شاه خواندندی، تاج اوسبز گوید، درمیان سه شرف زر و پیراهن آسمان گون و شلوار وشی کرده ، بدست راست اندر نیزه و بدست چپ برشمشیر فراخمیده .

یزدگرد پسربهرام بود پارسیان اورا بزه گرخواندند ، پیراهن او سرخ بود و شلوار بلون‌آسمان و تاج همچنان ایستاده نیزه اندردست .

۱- بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم

بهرام گور، او را پیراهن در کتاب صورت آسمان گون نگاشتست وشلوار سبزوشی و گرز اندر دست .

یزدجرد پسر بهرام گور و او را یزدگرد نرم‌خوانند، پیراهن سبزداشت و شلوار وشی سیاه رنگها با زر وتاج و آسمان رنگ برتخت نشسته و تکیه زده برتیغ .

فیروز پسر یزدگرد بن بهرام گور بود، پیراهن سرخ نگاشتست وشلوار آسمان گون بزر وشی کرده و تاج هم بدین رنگ، برتخت نشسته نیزه اندر دست گرفته .

بلاش پسر فیروز بود ، پیراهن سرخ داشت و شلوار با سیاهی و سفیدی بهم آمیخته ، تاج آسمان گون ایستاده نیزه در دست گرفته .

قباد پسرفیروزبودست، پیراهن آسمان گون بود، سیاهی وسفیدی آمیخته و شلوار سرخ و تاج سبز برتخت نشسته و به تیغ فراخمیده .

کسری نوشروان ، پارسیان او را نوشین روان خوانند و او را بلقب فدشخوارگرشاه گفتندی بروزگار پدرش ، زیرا که او پادشاه طبرستان بود وفدشخوار نام کوه و دشت باشد وگر نام پشتها. پیراهن اوسفید بود برنگها آمیخته ووشی کرده وشلوارآسمانرنگ،برتخت نشسته و برشمشیرفراخمیده.

هرمزد پسرنوشروان، پیراهن وشی سرخ داشت وشلوارآسمان گون بود با تاج سبز برتخت نشسته بدست راست اندرگرزی داشت وچپ برقبضهٔ تیغ نهاده .

کسری پرویز پسر هرمز و نوشروان بود پارسیان او را خسرو پرویز خواندندی ، پیراهن مورد وشی داشت وشلوارآسمان گون و تاج سرخ، نیزه در دست .

شیرویه پسر کسری پرویز واصل‌نام (او) قباد بود .. واندر کتاب‌صورت آل ساسان گوید : پیراهن اووشی‌سرخ داشت وشلوار آسمانرنگ وتاج‌سبز برپای ایستاده بدست راست شمشیری کشیده

اردشیر پسر شیروی بودو کودك ، پیراهن آسمان‌گون‌داشت‌وتاج‌سرخ، برپای ایستاده نیز بدست راست وبدیگر دست‌شمشیر چفسیده .

پوران دخت دختر پرویز بود، پیراهن‌وشی‌سبزداشت‌وشلوارآسمان‌گون وتاج همچنان برتخت نشسته تبرزینی دردست .

آزرمیدخت خواهر پوران بود،پیراهن او سرخ نکاشته‌ست ملون‌وشلوار آسمان‌گون وتاج برسر ، برسریه نشسته ، بدست راست تبرزینی و چپ بر تیغ تکیه زده .

یزدجرد آخر ملوك عجم پسر شهریاربن‌کسری پرویزبود ، پیراهن‌وشی سرخ‌داشت‌وشلوارآسمان‌گون وتاج‌سرخ، نیزه‌اندردست‌وبرشمشیرفراخمیده

وهمهٔ ملوك بنی ساسان را موزه سرخ بودست .

آنچنان که دیده میشود بیشتر زین ابزارها ودرین‌دو کتاب تاریخ حمزه ومجمل یادگردیده چون نیزه ــ سپر ـ شمشیر ـ کمان بزه کرده ـ چوبــه تیر ـ تبرزین ـ گرز ـ تیغ ودر میان اینهانیزه‌وشمشیر بیشتر برگزیده‌شاهان ساسانی بودودر میان رنگها، آسمانگونی یاآسمانرنگ بهمه رنگهای‌دیگر چون سرخ وسبز وزردوسفید وسیاه برتری دارد وباین میماند که رنگ‌ملی آن روزگاران باشد . شکلهای تاج پادشاهان‌ساسانی‌درسکه‌هائی که‌ازآنان بجای مانده پیداست همچنین در کنده‌گریها وپیکرهائی که ازاین شاهــان

بیادگار مانده ، شکل تاج و درخت آنان نیز دیده میشود اما خبری که از مسعودی یاد کردیم میرساند که ابزارهای جنگی برگزیده شهریاران خاندان ساسانی و رنگهای برگزیده تاج و رختشان آنچنان که برشمردیم از تصویر نامه‌ایست که ازهمان روزگاران پیش از اسلام سرچشمه گرفته است از اینرو شایان توجه است .

دیگرازنامه‌هائی که درآنها چند زین ابزاربا هم برشمرده شده ودرخوریادآوری‌است **تاریخ‌الامم‌و الملوك جریرطبری** است و ترجمه فارسی آن که به دستیاری **بلعمی** انجام یافت . **طبری** درسال ۲۲٤ هجری در آمل زائیده شد ودرسال ۳۱۰ در بغداد درگذشت ودر جایی که ازانوشروان سخن میدارد گوید اورا دبیری‌بودازخاندان‌دبیران بزرگ نام او **پابك** ، اوبفرمان شاه لشکریان را آنچنان که باید بیاراست ، ساز و برگ هر جنگاوری معین کرد که از داشتن آنها ناگزیر بودند [۱] .

دینوری که در آغاز سدهٔ سوم هجری زاییده شد در کتاب خود **اخبارالطوال** از همین دبیر فرزانه

۱ ـ نگاه کنید به تاریخ‌طبری الجزء الاول‌چاپ قاهره ص٥٦٨ ــ ٥٦٩

وبخرد نام میبرد و گوید اوست که خواست لشکریان خود را با همه ساز و برگ جنگی عرضه بدارند[1]

بلعمی که ازوزیران دانشمند خاندان شهریاری آل سامان بود ودرسال ۲۸۲ درگذشت ، تاریخ طبری راازعربی به فارسی گردانید واینك در اینجا عبارت فارسی بلعمی وساز وبرگی راکه جنگاوران که بداشتن آنها ناگزیر بودند می آویم :

«و هرسلاحی تمام باز خواه ؛ ازهر مردی زره پوشیده وزین او جوشن تمام بارکیب و برسر خود وبر [خودبر] سلسله آویز [وبر] دو دست اندر ساعدین آهنین و براسب برگستوان و با هرمردی یکی نیزه و یکی شمشیر وسپرو کمری] برمیان وبکمر اندرعمودی زده آهنین ، و پیش کوپهٔ زین تبرزینی فرودآویخته وازپس کوپهٔ زین اندر تیردانی اندراو سی چوبهٔ تیر و از دست چپ کمان دانی واندروی دو کمان ، وبر کمانی یك زه ودوزه دیگر ، تااگر آن زههابحرب اندر بگسلدباوی زه بودو بفرمای تاآن دوزه راگرد کنند وازخودخود فرودآویز وازپس پشت تاتوبینی کین سلیحهابه تمامی دارد ..» [2]

درشاهنامه این سردارانوشروان ، بابك موبد خوانده شده :

ورا موبدی بود بابك بنام	هشیوار و بینادل و شاد کام

و گوید پابك از خود شاه درخواست که مانند همه جنگاوران بی کم وکاست با ابزارهایی که باید، خودراعرضه بدارد شاه هم خندان پذیرفت :

بخندیدوخفتان ومغفر بخواست	درفش بزرگی درافراشت راست
بدیوان بـابك خرامید شاه	نهـاده بسر برز آهـن کـلاه
فروهشته از ترك رومی زره	زده بـر زره بر فراوان گـره
یکی گرزهٔ گاو پیکر بچنگ	زده بر کمر چار تیر خدنگ
ببازو کمان و بزین بر کمند	میان را بزرین کمر کرده بند

۱ــ نگاه کنید به اخبار الطوال چاپ قاهره ص ۷۳

۲ــ نگاه کنید به تاریخ بلعمی چاپ تهران ۱۳٤۱ ص ۱۰٤۸

برانگیخت اسبو بیفشاردران بگردن برآورده گرز گران [1]

گفتیم بسیاری از جنگ ابزارهادراوستا یادگردیده آنچنانکه این‌نامه کهنسال رامیتوان گنجینهٔ ساز جنگ یاانبار زین ابزار و یا زرادخانه نامید واین دراوستایی است که ماامروزه دردست داریم وپس از تاختوتازتازیانو یورش‌مغول بمارسیده‌است. ناگزیردراوستایی که‌نیاکان‌مادرروز گارساسانیان دردست داشتند بیش ازین زین ابزارها یادشده بود. (شکل۱)

درچندجایی که‌دراوستای کنونی‌بنامهای‌این‌زین‌ابزارهابرمیخوریم‌این‌است:

وندیداد، فرگردچهاردهم پارهٔ ۹

« فرگردهفدهم پارهٔ ۱۰

هرمزدیشت پارهٔ ۱۸-۱۹

مهریشت پارهٔ ۳۹-۴۰

« پارهٔ ۱۲۸-۱۳۲

فروردین‌یشت پارهٔ ۷۱-۷۲

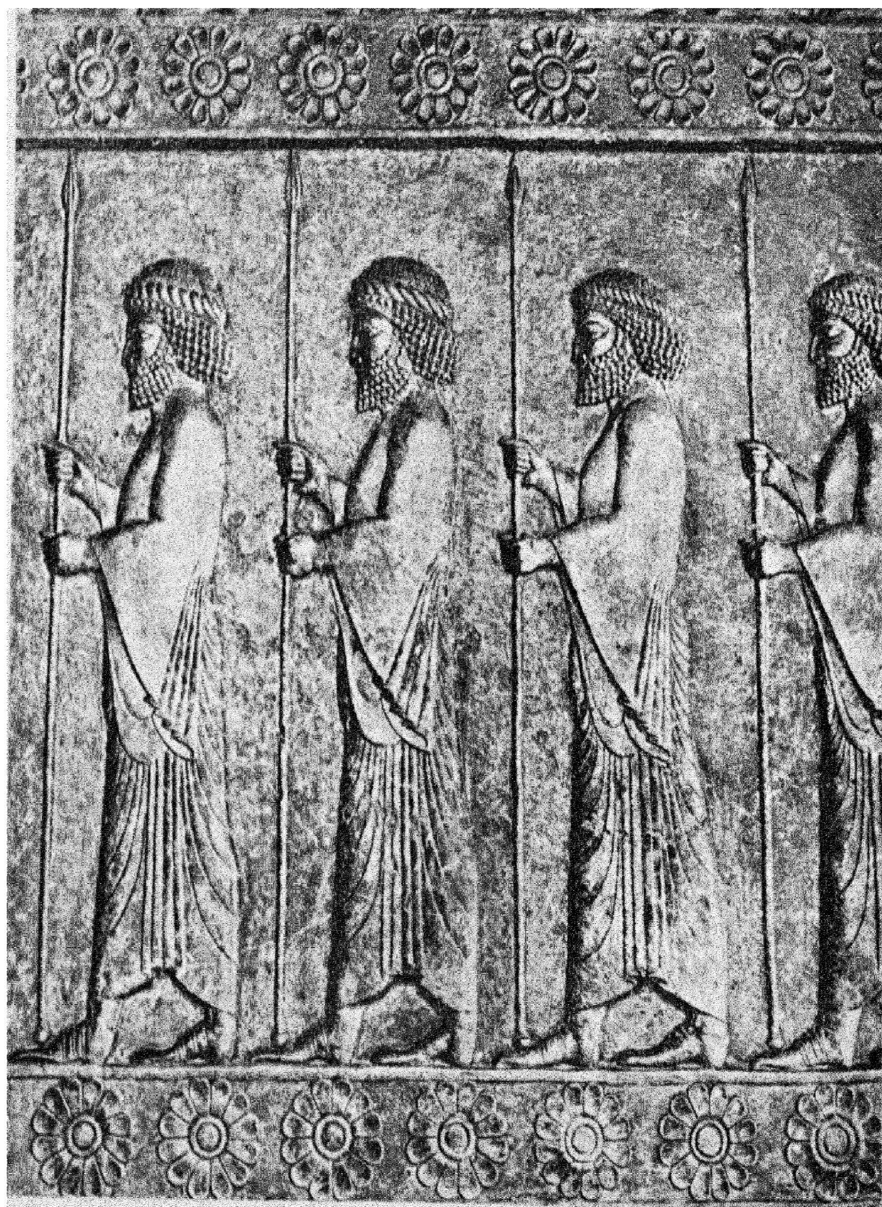
درجاهای‌دیگراوستا نیز، پراکنده، بنام‌برخی‌ازاین‌ابزارهابرمیخوریم.

درگزارش پهلوی اوستاکه زندخوانند نامهای‌این ابزارها بزبان پهلوی که زبان‌رایج گزارندگان اوستادر روزگار ساسانیان بوده، نیزبجای‌مانده است وپس‌ازاوستاوسنگبشته‌های هخامنشیان، گزارش پهلوی اوستا(= زند) کهنترین‌سندی است که نامهای ساز وبرگ جنگاوران ایران‌را دربردارد.

درفرگرچهاردهم‌وندیدادازین‌سخن‌رفته که‌اگرکسی‌سگ‌آبی‌راکه نزد ایرانیان جانور سودمند وبی‌آزاری است و کشتنش روا نیست کشت، ازبرای توزشن(کفاره،جبران)این گناه‌بایدبه اثربانان (پیشوایان‌دینی)ابزارهایی که ازبرای‌ستایش ونیایش‌بکارآید، بدهد: چون‌پنام- خرفسترگن(حشره کش)- میزددان - تشت‌هوم - برسم و جزاینها و بکشاورزان ابزارهایی که از برای کشت وکار بکار آید بدهد: چون خیش - یوغ بند - گواز وجزاینها ودر پارهٔ ۹ گفته شده باید بجنگاوران این دوازده زین ابزاررا، بدهد: نخست نیزه،دوم کارد(= تیغ)سوم گرز،چهارم کمان،پنجم‌ترکش‌باسی‌تیرآهنین‌ناوك،

---

۱ - نگاه کنید بشاهنامه چاپ‌بروخیم جلد۸ ص ۲۳۲۱



سربازان جاویدان

ششم فلاخن‌زه‌بازو باسی‌سنگ فلاخن‌هفتم زره‌هشتم‌سپر، نهم کژاکند (خفتان) دهم خود، یازدهم کمرودوازدهم یك جفت رانین (= ران‌بند).

اینك ازهریك ازاین زین ابزارها جداگانه یاد میکنیم واز ابزارهای دیگرجنگی که درجاهای دیگر اوستاآمده سخن میداریم وتا باندازه‌ای که بتوانیم، واژه‌های پارسی باستان وپهلوی‌آنها را، بیادخواهیم‌آورد.

نیزه: نخستین زین‌ابزاری است که درپارهٔ نهم ازفرگرد(فصل) چهاردهم وندیداد یادگردیده است. درسخن‌ازساز وبرگ پادشاهان ساسانی دیدیم‌که نیزه وشمشیر بیش از ابزارهای دیگربرگزیده‌آنان بود.

نیزه در اوستا ارشتی Arshti خوانده شده، در پارسی باستان هم که زبان روز گارهخامنشی است همین واژه درسنگنبشتهای آنان بکاررفته است. درزبان سانسکریت که خواهرزبانهای اوستایی وپارسی‌باستان است، Rshti آمده است. در اوستا چندین باربجای‌ارشتات Arshtât واژه ارشتی Arshti آمده وآن‌نام‌یکی ازایزدان‌یافرشتگان مزدیسنا ست ودرفارسی اشتاد گوییم و اونیز نگهبان روز بیست وششم هرماه است. ارشتات = ارشتی‌که بمعنی راستی و درستی است، پیوستگی باواژهٔ ارشتی بمعنی نیزه ندارد. در پارسی باستان هم ارشتا Arshtâ بمعنی درستی است

ارشتی بمعنی نیزه، گذشته ازپاره ۹ فرگرد ۱۴ وندیداد درپارهٔ ۹ ازفرگرد ۱۷ وندیداد باچندجنگ ابزار دیگرچون کارد وکمان و تیربه پر شاهین درنشانده و سنگ، فلاخن یادگردیده است و در مهر یشت پاره ۲۰-۲۱ نیزبآن‌برمیخوریم و درپاره‌های۳۹-۴۰همان‌یشت‌بازارشتی(= نیزه) باتیربه پر شاهین درنشانده که به چابکی از زه‌کمان رها شود وبا سنگ فلاخن وکارد وگرز با هم‌آمده است.

درفروردین‌یشت پارهٔ ۷۲، ارشتی با نیزه وکارد وگرز وتیروفلاخن یاد گردیده است. درهرجای اوستا که واژهٔ ارشتی بکاررفته درگزارش پهلوی (= زند) که در روزگارساسانیان انجام‌گرفته، به‌ارشت Arsht گردانیده‌شده است ودرتوضیح پارهٔ ۹ ازفرگرد ۱۴ وندیداد، افزوده شده نیزك Nêzak و نیزك همان است‌که درفارسی نیزه گوئیم. (شکل۲)

واژه نئزه Naêza خود جداگانه در اوستا آمده ، آنچنانکه در بهرام یشت‌پارهٔ ۳۳ ، اما درینجابمعنی‌نوك یاسر سوزن (سوکا Sukâ) گرفته شده ، نه نیزه .

درپهلوی نیچك بسیار آمده و همین‌واژه رامعرب کرده، نیزك یا نیزق گفته‌اند وجمع آن نیازك است.

نیازك درعربی بمعنی شهاب یا ستارهٔ دنباله‌دار است ، ستاره‌ای که در پهلوی«موش پر» شده‌و در بندهش بکاررفته است .

نیزه کوتاه در فارسی ژوبین گفته میشود وواژهٔ خشت هم بهمین معنی گرفته میشود:

برفتند آنگاه ژوبین وران ابا جوشن و خشتهای گران

فردوسی

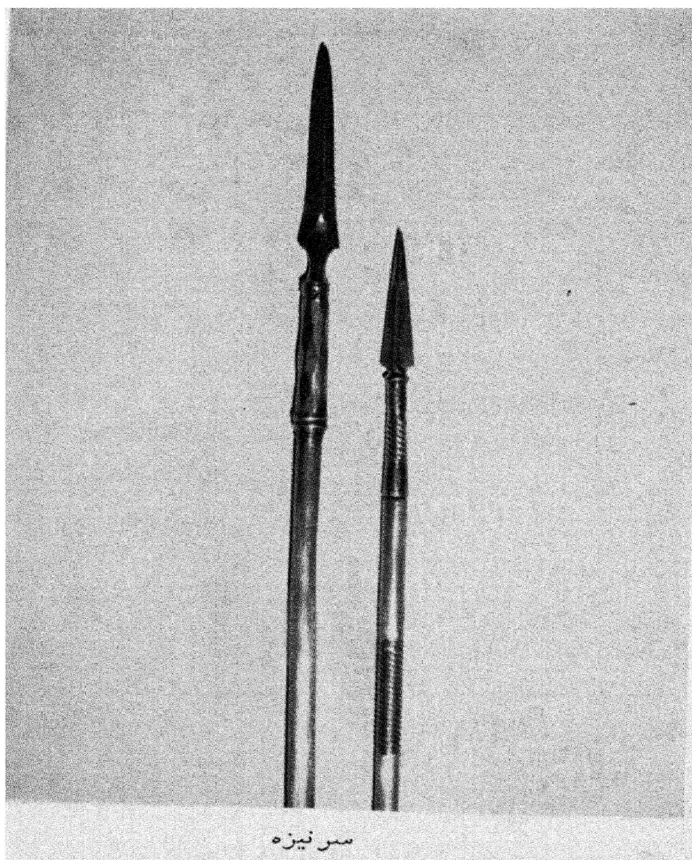
خشت که بمعنی‌آجرخام است ، دراوستا ایشتیه Ishtya آمده‌وپیوستگی باخشت بمعنی نیزه ندارد.

ناگزیر واژهٔ ژوبین با چوبین یکی‌است، چه برخی از جنگ ابزارها را باچیزهایی که ساخته میشده نامیده‌اند.

دانشمندانی گمان برده‌اند ، نیزه را هم که از«نی» میساختند ، چنین خوانده باشند

از دارو Dâru که دراوستا یك‌گونه گرزی است (از واژهٔ دار، درخت) و ازخدنگ که نام درختی است ودر فارسی گاهی ازآن تیر اراده میشوددر سخن ازگرز وتیر یاد خواهیم کرد.

گفتیم‌درپارسی‌باستان‌نیزنیزه را ارشتی میگفتند، درکنده گریهایی که از پادشاهان هخامنشی بجای مانده بسا باین نیزه وران بسرمیخوریم بویژه نیزه وران خوزی که روی‌کاشیهای‌شوش دیده میشوند و اکنون درموزهٔ لوور نگاهداری‌میشود،شاهکاری‌است.ده‌هزارجنگاوران«جاودانی» که‌ازمیان‌پارسها ومادها و خوزیها برگزیده می‌شدند ،همه نیزه‌دارو کمانگیربودند.(شکل۳) در سنگنبشتهٔ نقش رستم پیکری کنده گری شده بنام گاو برووه Gaubaruva اونیزه بر یا ارشتی بر Arshti-bara داریوش یاد شده است .



سر نیزه

نیزه‌داری یا نیزه‌بری (= نیزه وری) یکی از بلندترین پایه‌وری‌ها بود. کسانی که باین پایه‌رسیده، پشت‌سر شاه با نیزه برافراشته‌می‌ایستادند و باین کارسرافراز میشدند، بایستی از خاندان‌بزرگ و ازدودمان آزادگان باشند. خودداریوش درلشکرکشی کمبوجیه بمصر در سال ۵۲۵ « نیزه‌بر » این دومین شاهنشاه هخامنشی‌بود. داریوش‌سومین شاهنشاه ایـن خانـدان پس از آنهمه کشور کشایی و پیروزی در سنگنبشته همان‌نقش رستم بخود بالیده گوید: بنگر به‌پیکرهای کسانی که تخت‌مرا [بدوش] برداشتند تادریابی که چگونه نیزهٔ یك‌مرد پارسی بجاهای دور رسید، پس آنگاه خواهی دانست که یك مـرد پارسی دور از سرزمین پارسی [دشمنان‌را] شکست داد» . (شکل۴)

پسین شاهنشاه‌ماد که درسال ۵۵۸ از کورش هخامنشی شکـست دیـد و شاهنشاهی کشورهای پهناور او بایرانیان‌جنوبی‌رسید، در نوشتهای یونانیان استیاژ (Astyages)یاد گردیده، ناگزیر نامی است که بهیئت یونانی درآمده و درست آن بایددرپارسی باستان، ارشتی ویگه Arshti vaiga باشد، لفظاً یعنی نیزه انداز یانیزه‌باز: مرکب از واژهٔ ارشتی + ویگ، انداختن.

-کارد: دومین زین‌ابزاری است که در پارهٔ ۹ از فرگرد ۱۴ونديداد یاد گردیده است دراوستایی کرت Kareta خوانده میشود از مصدر کرت Karet که بمعنی‌بریدن است، درآمده است، همین واژه‌است که با جزء (پرفیکس) « فرا »، فرگر یافرگرد گوییم که بمعنی‌فصل‌است وبی این جزء هم « کرده» بهمین معنی‌است. نزد باغبانان‌یك کرته‌پاره ایست اززمین باغ که بریده‌شده و جداگردیده، از برای نشا. کرده یا فرگرددرست در مفهوم مانند Section لاتین وفصل عربی است.

کارد چندین بار دراوستا با زین ابزار های دیگر یادگردیده. آنچنان که در پارهٔ ۹ از فرگرد ۱۷ وندیداد وپارهای ۴۰و۴۲ و۷۲و ۱۳۱ مهریشت. در بهرام یشت پاره۲۷ گفته شده که « بهرام، ایزد پیروزی مزدا آفریده به پیکر جنگاورشکوهنده و زیبا، کاردی‌زرکوب و پرنقش ونگار دربردارد» درهرمزدیشت پاره۱۸ آمده: « کسی که بیست ویك‌نام از نامه‌ای‌امورا

مـزدا را ازبر خواند ، ازگزندچکش و تیر و کارد وگرز و سنگ فلاخن دشمن برکنارماند ، ودرهمین پاره یکی دیـگر از زین ابزار ها «اکو» akava یاد شده که بدرستی دانسته‌نشده چگونه زین ابزاری است .همچنین درین پاره ودرپاره ۱۳۱ مهریشت چکش Çakush یکی از ابزارهای جنگی است ،شایدآن‌یك گونه گرزیاتبرزین بوده که بسوی هماورد پرتاب میکردند، درآن‌جا چکش باصفت‌دوتیغه (bi-taêgha) آورده‌شده است .خود واژۀتیغ صفت است بمعنی تیز ، جز همین یکبار که با جزء «بی» (= bis لاتین)آمده دیگر در اوستا دیده نشده است .

گذشته ازاینکه واژۀ تیغ درفارسی بجای مانده و ازآن کارد و دشنه یا شمشیر وهرچیز برنده دیگر اراده کنند ، هیئت دیگری ازآن ، واژۀ«تیز» است . درفارسی ، تیغ به‌معنی سرۀکوه یاکوه سر و قله درنظم و نثر بسیار رایج‌است . واژۀ شمشیر دراوستا وپارسی باستان نیامده ، دژگزارش پهلوی (زند) از فرگرد ۱٤ وندیداد ، واژۀ اوستایی کرت Kareta گردانیده شده به کارت ودر توضیح افزوده شده شمشیر ، همین واژه است که در بسیاری از زبانهای اروپایی درآمده ، از آنهاست scimitarra درایتالیایی و cimeterre در زبان فرانسه که از ایتالیایی گرفته‌شده است .

بسا هم واژۀ اوستایی درگزارش پهلوی ، درهزوارش به سکینا sakkina (سکین در عربی) گردانیده شده است . در اوستا ، پزشك جراح ،کارد پزشك‌خوانده شده : درفرگرد (= فصل) هفتم وندیداد پارۀ ٤٤ ازسه گونه پزشك یاد گردیده یکی ماثروبشز Mathro — baêshaza پزشکی است که با گفتار یادعا درمان بخشد ، دوم اور وروبشزurvaro—baêshazaپزشکی است که با دارو و گیاه چاره دهد ؛ سه‌دیگر کرتوبشز Kareto —baêshaza پزشکی است که باکارد چاره بخشد .

در کنده گریهایی که ازپادشاهان‌هخامنشی‌بجای مانده ، همه‌جنگاوران ازکاردبرخوردارند ، کاردخود داریوش که‌از سوی‌راست‌بکمر آویخته ،درهنر کنده گری‌وسنگتراشی ، شاهکاری است . در کنده گریهای‌دیگر ،(شکل٥)

که داریوش کارد را به تهیگاه جانوری هریمنی فرو میبرد ، یادگار زیبایی است از آن شاهنشاه. شایداین جانورشگفت انگیز ، نماینده بدیها وزشتیها باشد که باید برانداخته شود (شکل٦)

هرودت در سخن از لشکر کشی خشیارشن دربهـار سال ٤٨٠ پیش از مسیح بسوی یونان که یاد کردیم گوید(VII ، 54) :« لشکریان در بامداد، آنگاه که خورشید برآمد ، روی براه‌نهادند ، روی‌پلی درهلسپنتوس که بایستی از روی‌آن بگذرند ، برگ مورد پاشیدند ، خشیارشن‌آشامی ازیك‌جام زرین درآب‌فروریخت‌وخودآن‌جام را در دریا افکند وخورشید را بستود همچنین او یك شمشیر ایرانی که آن را Akinakis خوانند چون پیشکشی در آب انداخت» آنچنانکه میدانیم نزدایرانیان گیاه مورد مقدس است وآن آشامی که بآب‌ریخته شده باید فشردهٔ «هوم» باشد امانام کارد یا شمشیر Akinakes درنوشتهای ایرانی‌چون‌اوستائی‌وپارسی‌باستان‌وپهلوی‌وپارسی‌بمانرسیده‌است.

در شاهنامه که نمایشگاه همه این ابزارهای جنگی است بیش از چهار بار واژه‌کارد دیده نمیشود . در سخن از خسرو پرویز گفته شده که یك پیر سالخوردهٔ ترك بنام قلون ، بهرام چوبینه راباکارد (= دشنه) کشت :

قلون رفت با کارد در آستی   پدیدار شد کـژی و کاستی
همی رفت تا راز گوید بگوش   بزددشنه‌وزخانه برشدخروش

دشنه که نام دیگری است ازبرای کارد یا یك‌گونه کارد ، باید فارسی باشد هرچند که نگارنده ریشه وبن آن را نیافت .

واژهٔ دشنه نزدیك به بیست بار در شاهنامه بکار رفته است همچنین خنجر عربی بجای کارد ودشنه بسیارآمده . در میان این ابزارهای برنده ، تیغ و شمشیر بیش از همه در نوشتهای فارسی رایج است و جای کارد را گرفته است .

خود کارد امروزه بیشتر برای ابزار خوالیگری بکار میرود . قمه که آنهم یك‌گونه‌کارد دودمه است ، ندانستم از کجاست وریشه و بن اوچیست ، درشاهنامه هم دیده نمیشود . اما غداره (قداره) که آنهم در شاهنامه راه

نیافته ، از زبان سانسکریت از سرزمین هند بمارسیده است . در این زبان کهنسال برادران آریائی ما ، کتاره Kathâra میباشد . چون در فارسی تغییر یافتن « راء » به « لام » بسیار رایج است ، کتاره شده کتاله و در بسیاری از فرهنگهای فارسی یاد گردیده و گفته شده که یکی از ابزارهای جنگی هند است :

در این خانه چهارستت مخالف   کشیده هر یکی بر تو کتاره
(ناصر خسرو)

در تاریخ بیهقی آمده : « شش تن مقدمترایشان خویشتن بکتاره زد چنانکه خون درآنخانه روان شد » . . . « واین خبر بامیر رسانیدند گفت این کتاره بکرمان بایست زد » ۱

بلارك که بلالك وپلالک، هم یاد گردیده درهیچیك ازفرهنگهای فارسی درست تعریف نشده وآنرا نوعیفولاد جوهردار یا شمشیر و یا پیکان تیر گرفته‌اند. درصحاح‌الفرس درجایی آمده : بلارك پیکان تیر است

شیخ کنجه گفته :

در زمین زآهن بلارك تیر   گاه‌آهو فکند و گه نخجیر

درجای دیگرآمده :

پلارك وپلالك جنسیازپولاد گوهرداراست. عنصری گفته؛

چه چیزاست‌آن رونده تیر خسرو   چه چیزاست آن‌بلالك تیغ بران[۲]

در مجمع‌الفرس سروری‌آمده : بلارك نوعی‌است از فولاد که بغایت‌جوهردار باشد . خلاق‌المعانی گوید :

تیغ بلارك ارچه ز گوهر توانگرست
پیوسته هم زپهلوی کلکت کند تراش

و بر شمشیری که آن از فولاد ساخته باشند نیز اطلاق میشود . خاقانی گفته :

۱ــ نگاه کنید به تاریخ بیهقی باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض تهران ۱۳۲٤ ص ٤۳۱-٤۳۲

۲ ــ دردیوان عنصری‌چاپ قریب‌آمده : چه چیزاست آن دونده کلك خسرو



نقش روی غلاف خنجر شاهنشاه هخامنشی

روضه آتشین بلارك تست باوجودی شکافت ناوك تست(۲)

دردیوان عثمان مختاری درصفت شمشیر آمده :

بلارك نام یاقوتیست آن الماس درمینا بهیجا ازمردین شاخی که باشدمیوه مرجانش ۱

درسخن ازنیزه گفتیم که برخی ازجنگ ابزارهارا باچیزهایی که ساخته میشده، نامیده‌اند، بلارك که بمعنی شمشیر گرفته شده ازهمانهاست زیرا ازاشعار گویندگان ماپیداست که پلارك(بلارك : بلالك ، پلالك) یك گونه پولاداست که باآن شمشیر میساختند .

چاقو = چاکو که یك گونه کاردیاست، چنین مینماید که همان چاکوش = چاکوچ = چکش باشد که یاد کردیم و گفتیم دراوستایکی اززین ابزارهاست. شایدهم چاکوازواژهٔ چاك باشد، ابزاری که میشکافد، آنچنان که «نیشتر» از جزء «نی»(پرفیکس ni) ومصدر «در dar » که بمعنی دریدن است ساخته شده وآن ابزاری است که ازهم میدرد .

درپایان گفتار کارد یاد آور میشویم که این زین ابزار در کنده گریهای هخامنشیان بسیار دیده میشود ودرهمه جا ابزار کوتاهی است وراست ، همان است که پس ازآن بابلندی وخمیدگی، بنامهای گوناگون دیگرچون شمشیر ودشنه وجزاینها خوانده شده است . (شکل۷)

گرز شاید یکی از کهنترین ابزارهای جنگی جهان باشد زیراهرچوب نخست باگره وبند وانگله خود ابزاری بوده ازبرای شکار یاپیکار . همین پاره چوب است که پس از چندی باآهن و پولاد پوششی یافته یااینکه تیغه‌ها و میخها درآن بکاررفته، ابزاری کارساز وسهمگین گردید . فلاخن نیز که ازآن سخن خواهیم داشت بایدیکی ازسالخورده‌ترین ابزار نبرد آدمی باشد . بسیاری از خدایان کشورهای کهنسال از همین گرز برخوردارند . از آنان است ایندرا Indra خدای خدایان برادران آریائی ما هندوان. همچنین نزد ما به گواهی کهنترین نوشتهٔ ما اوستا ، زین ابزار

---

۱ ـ نگاه کنیدبه دیوان عثمان مختاری باهتمام ج. همائی تهران ۱۳۴۱ص ۲۴۱
استادهمائی معنی شعری را که ازعثمان مختاری یاد کردیم چنین نگاشته : « یعنی شمشیر او درغلاف یاقوتی است بلارك نام، ودرجنگ ازمردین شاخی است که میوهٔ او مرجان یعنی خون دشمنانست »

برگزیده گروهی از ایزدان یا فرشتگان آیین مزد یسنا ، گرز است ، از آنان است ایزد مهر وایزد سروش وایزدهوم و جزاینان . همچنین چندتن از یلان وناماوران ما را، جنگ ابزار برگزیده ، گرز است ، از آنان است سام وگرشاسپ و فریدون .

درگاتها ،کهنترین نوشته ما که ازدستبرد زمانه رهایی یافته بمارسیده، در اهونووگات (یسنا ۳۲ بند ۱۰) وخشور زرتشت گله منداست بدرگاه‌مزدا از اینکه آموزگار نابکاری با آموزش نادرست و دروغین خود ، گفتار راستین را دگرگون کند واز چارپا وخورشید بزشتی نام برد وپیروان دین راستین را ،گروندگان دروغ خواند ،کشتزاران را بیابان و ویران کند و بروی پاکان،گرز (ودر Vadar) کشد . دربخشهای دیگراوستا نیز بهمین زین ابزار برمیخوریم ، آنچنان که دریسنا نهم پارهای ۳۰ - ۳۲ . در اینجا ایزدهوم Haoma با چنین گرزی بدکنشان را بسر اندازدوبزهکاران را بسزا رساند .

درگزارش پهلوی اوستا (زند) که در روزگار ساسانیان انجام یافته ، واژهٔ «ودر» چه درگاتها وچه‌دریسنا نهم ،آنچنان به‌یك واژهٔ پهلوی گردانیده نشده که امروزه ما بتوانیم بگوییم ، کدام یك از زین ابزار های در فارسی شناخته شده ، مراد است . پیش ازاین گفتیم ، بسیاری ازین ابزارهای‌جنگی درگزارش پهلوی ، بواژه‌ای گردانیده شده که درفارسی هم بجای‌مانده‌است. این است که دانشمندان اوستا شناس ، واژهٔ «ودر» را برخی تبرزین و برخی دیگرگرز دانسته‌اند . چون این واژه در سانسکریت هم که خواهردو زبان دیگر آریایی ، اوستایی وپارسی باستان است ، بجای مانده ، میتوان گفت « ودر » یك گونه گرز است . در ودا Veda نامه آسمانی هندوان « ودهر Vadhar» زین ابزار برگزیده خداوندگار ایندرا Indra میباشد و کارهای شگفت انگیز وی با همین گرز انجام میگیرد . « ودهر » از مصدر ود Vadh درآمده که به‌معنی کشتن‌وزدن‌است .

بازدراوستا ازهمین ریشه وبنیاد، بواژه ود Vada برمیخوریم وآن در فرگرد چهاردهم‌وندیداد پارهٔ ۷میباشد که باصفت « تیزی بارا Tizi - Bâra» آمده : تیزی = تیز + Bâra ، برنده از مصدر بری Bri بریدن است . این صفت یعنی با تیغهٔ برنده . برگرز تیغه‌هایی هم میپوشند تا کار ساز تر باشد . اما چون در پارهٔ ۷ از فرگردچهاردهم وندیداد سخن از برافروختن آتش وهیزم است ، واژهٔ « ود Vada » بمعنی تبر مناسب‌تراست .

گذشته از ودر و دارو Dâru که درگفتار « نیزه » یاد کردیم و گفتیم آن هم باید یك گونه گرز باشد ، در اوستا دو گونه گرز دیگر یاد گردیده ، یکی از آنها گرزی بوده از برای کوبیدن و دیگری گرزی بوده از برای انداختن ، نخستین وزر Vazra ودرگزارش پهلوی اوستا وزر Vazr شده ودرسانسکریت وجره Vajrah آمده است . همین ابزارجنگی را درفارسی گرزگوییم ومانند بسیاری از واژه‌های دیگر ، واوبه گاف برگشته است و دیگر اینکه حرف « را » بحرف « زا » پیشی گرفته مانند سوخر Suxra و وفر Vafra اوستایی که درفارسی سرخ و برف شده است .

این جنگ ابزار کوبیدنی دراوستابسیاربکاررفته : هرمزدیشت‌پارهٔ۱۸- خورشیدیشت پارهٔ ۵ - مهریشت پارهٔ ٤ و پارهٔ ۹٦ وپارهٔ ۱۳۲- فروردین‌یشت پارهٔ ۷۲- وندیدادفرگرد ٤ پارهٔ ۹- بازفرگرد ۱۸وندیداد درپارهای ۳و۳۳ و۳٦. گرز دیگری که میانداختند«گذا Gadha» خوانده شده و درگزارش پهلوی (زند) به گذ Gadh گردانیده شده است . درسانسکریت گدا Gadâ آمده‌است . چون این واژه درزبان فارسی بجای نمانده، بناچارآنراهم باید گرزبخوانیم. آنچنانکه درفارسی‌باستان که یاد کردیم،درسنگنبشته هخا.منشیان ارشتی‌بر Arshti-bara آمده،دراوستانیز گذور Gadha-vara آمده واین صفت درگزارش پهلوی اوستا گذور Gadhvar شده و در توضیح هم افزوده گردیده :

کوش کار په گذ ویش کرت Kush kâr pa gadh vesh kart

کسی که پیکاربا گرزبیش کرد .

همین صفت در سانسکریت وجرابرت Vajra-bhrt آمده. گذور در یسنا ۹ پارهٔ ۱۰ و در فروردین یشت پارهٔ ٦۱ و پارهٔ ۱۳٦ ـ صفت آورده شده از برای پل نامور گرشاسپ و از او سخن خواهیم داشت .

درجاهایی که در اوستا از گذا Gadhâ یاد شده : مهریشت پارهٔ ۱۰۱ و پارهٔ ۱۳۱ ـ شك نیست که این دو زین ابزار باهم تفاوتی داشته و بخوبی از همدیگر بازشناخته شده، زیرا در مهریشت پارهٔ ۱۳۱ آمده که در گردونه Vasha مهر هزار گذا Gadhâ انباشته شده و در پارهٔ ۱۳۲ گفته شده، یك وزر Vazra در آن نهاده شده .

درمیان پلان ایران چندین بار در اوستا از گرشاسپ که یکی از دلاوران خاندان سام است، نام برده شده وهماره باهمین صفت وصفت گیسور (گیسو ـ فروهشته) یاد گردیده است . درفروردین یشت پارهٔ ٦۱ آمده:

«فروردهای نیك توانای پاکان را می‌ستاییم که نه ونودونهصد و نه هزار ونه بار ده هزار (۹۹۹۹۹) از آنان پیکر سام گرشاسپ گیسوور و گرزور را پاسبانی کنند».

بازدرپارهٔ ۱۳٦ همان فروردین آمده : «فروردنیك سام گرشاسپ گیسور وگرزور رامی‌ستاییم تااینکه بتوانیم دربرابر دشمن ستبربازو، درآنجایی که لشکرش درسنگرفراخ، درفش گشوده وبادرفش برافراشته وبادرفش خونین، به نبرد برخاسته، پایداری کنیم».

از گرشاسپ پل نامورخاندان سام دراوستا ودربسیاری از نامه‌های پهلوی یادگردیده وازجاودانیان بشماراست. اودردشتی ازسرزمین سیستان بخواب گران فرورفته وهزاران فروردهای پارسای نیاکان به پاسبانی پیکر او گماشته‌اند تاازگزند اهریمن برکنارماند . آنگاه که سوشیانت (موعودمزدیسنا) ظهور کند واژدهاك (ضحاك) که بجای دجال است از زندان کوه دماوند زنجیر بگسلد اهورامزدا پیك خود نریوسنگ (نرسی) را بدشت سیستان فرستد و

پیکر بخواب رفته را بیدار کند و گوید دیگر خواب روا نیست، دشمن دیرین، اژدهاك دیگر باره بویرانی ایران برخاست. گرشاسپ با گرز گران خود بنبرد شتابد و ضحاك را بکشد.

درهمین گفتاردرجایی که از گرز گاوسار فریدون سخن خواهیم داشت، باز از اژدهاك (ضحاك) یاد خواهیم کرد. گفتیم دارو Dâru یادرو Dru باید گرزی باشد که از چوب ساخته شده باشد زیرا همین واژه در اوستا و در سانسکریت بمعنی درخت وچوب است ودرفارسی، واژۀ «دار» بهمین معنی است صفتی که باهمین واژه ساخته شده دراوستا بسیاردیده میشود وشبهه بجای نمیگذارد که درو Dru هم یك گونه گرزی است از چوب. این صفت مرکب درشی‌دور Darshi-dru میباشد.

سروش که یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست همیشه با همین صفت خوانده شده، چنانکه در یسنا ۳ پارۀ ۲۰ و یسنا ٤ پارۀ ۲۳ و فرگرد ۱۸ وندیداد پارۀ ۱٤ودر سیروزه کوچك پارۀ ۱۷ و در فروردین‌یشت پارۀ ۹۹ و پارۀ ۱۰٦.

برای اینکه سخن دراز نگردد بیادآوری پارۀ ۲۰ از یسنا ۳ بسنده میکنیم: «سروش پاك دلیر فرمانبردار اهورایی را که از گرز سخت برخوردار است، بنام‌خوانده، میستائیم.»

همچنین کی گشتاسپ دوست و پشتیبان زرتشت، دارنده همین گرز نیرومند خوانده شده. در فروردین یشت پارۀ ۹۹ آمده: «فرورد پارسای کی گشتاسپ را میستاییم، آن مرد دلیر و ازآیین‌برخوردار را، کسی که با گرز نیرومند (درشی‌درو) خود از برای دین راستی، راه آزاد جست و کسی که با بازوی توانای خویش پشت و پناه دین اهورایی زرتشت گردید».

باز در پارۀ ۱۰٦ همان فروردین یشت یکی از پارسایان بنام کرسن Karsana یاد گردیده و او نیز از گرز شگفت انگیز (درشی درو) برخوردار است.

نخستین جزء این صفت که درشیDarshi باشد خودجداگانه دراوستا چنـدین بار بکار رفته و بمعنی تند و سخت و چالاك و گستاخ است و در پارسی باستان نیز، آنچنان که در سنگنبشته بهستان (بیستون) آمده بمعنی گستاخ و پردل است. صفت «درشیدرو» درگزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به «شگفت‌زین Shkft-Zen »یعنی ابزارجنگی سخت ونیرومند یا سلاح شگفت انگیز.

درآیین مزدیسنا، مهر کـه پاسبان پیمان و در پهنهٔ کارزار پشتیبان جنگاوران است، بیش‌از ایزدان دیگر، بزین‌ابزارهای گوناگون آراسته است، بویژه ابزار برگزیده او گرز استو از هردوگونه گرزکه یادکردیم بهره‌ور است و گرزهای این ایزدکه پاسبان ایران‌زمین بوده، در مهر یشت که در ستایش اوست وچکامه بسیار دلکش و پرشوری است، بسیارشاعرانه و مردانه یادگردیده است.

در پـارهای ۹۵ ـ ۹۳ آمده: «مهر پس از فرو رفتن خورشید، زمین فراخناك را درنوردد. دوکرانه این زمین پهناور راپسوده، هرآنچه درمیان زمین‌و آسمـان است بنگرد. گرزی (وزر Vazra) بدست دارد که با صد و بندوگره (Sata-Fshana) و صد تیغه(Sato-Dârâ)میباشد.آن‌را بسوی مردان (پیمانشکنان) فرود آورد [گرزی] که از فلززرد ریخته شده و از زرسخت‌ساخته شده،استوارترین زین‌ابزار (Zaena)و پیروزمندترین زین‌ابزاراست».

در مهریشت پارهٔ ۱۰۱آمده: «مهرپاك با یك زنش (زخم) گرز (گذا) اسب‌ومرد را باهم‌برافکنند (Aspa.vira.gan)».

در مهریشت پارهٔ ۱۳۱ آمده: «درگردونهٔ مهریك‌هزار گرز(گذا)آهنین خوب‌ساخته شده،انباشته‌است که‌بتندی اندیشه[آدمی]پران و بتندی‌اندیشه، بسر دیوها (دیوپرستان) فرودآید».

در مهریشت پارهٔ ۱۳۲آمده: «درگردونه‌مهریك گرز (Vazra)زیبای سبك پرتاب نهاده شده که صد بندوگره وصد تیغه‌دارد، آن را بسوی‌مردان

فرودآورد. [گرزی] که ازفلز زرد ریخته شده و از زرسخت‌ساخته شده، استوارترین‌زین‌ابزار و پیروزمندترین زین‌ابزار است که بتندی اندیشه‌پران و بتندی اندیشه‌بسردیوها (دیوپرستان)فرودآید».

پس‌از یاد کردن گرزهای گروهی از ایزدان‌و چندتن از یلان ونامواران اینك رسیدیم‌بگرزی که‌در داستان‌و در ادبیات ماگرز گاوسر خوانده شده: این گرز را آهنگران هنرور بفرمان فریدون(آفریدون) بیادگاوی که‌او را شیر داده‌بود، ساختند.

این داستان درشاهنامه چنین‌آمده: ضحاك (آژی‌دهاك) درخواب دیدکه سه مرد جنگی بدوروی نموده، کهتر آن سه مرد که گرزگاوسر داشت، پالهنگ‌بگردن وی انداخته اورابکوه دماوندکشید. ضحاك هراسان از خواب بیدارشد، گزارش این‌خواب‌را ازاخترشناسان وموبدان‌خواست. بدو گفتند، فریدون نامی که هنوززاییده نشده ترا براندازدوخود بشاهی‌رسد.

زند برسرت گرزهٔ گاوسار بگیرت زار و به بندت خوار

روزبانان درجست وجوی چنین کودی‌بودند. چون‌فریدون ازمادربزاد، مادرش اورا ازبیم ضحاك‌به نگهبان مرغزاری‌سپرد. در آنجاگاوی درهنگام سه سال بفریدون شیرداد:

همان گاوکش‌نام برمایه بود زگاوان‌ورابرترین پایه بود [1]

دراین میان آبتین‌پدرفریدون گرفتار گماشتگان ضحاك شد ومغزسرش بخوردآن دو ماری که‌ازدودوش ضحاك‌رسته‌بودند،رفت.روزبانان‌ضحاك‌آگاه شدندکه نوزاد فریدون درمرغزاری پنهان است. پیش ازآن‌که آنان‌بآنجا رسند، فرانك مادر فریدون فرزندرا ازآنجا برگرفته، درالبرز کوه بمرد پارسایی سپرد. چون روزبانان ضحاك بمرغزاررسیدند و کودك‌را نیافتند گاوبرمایه‌را کشتند وآنچه درآنجا یافتند ازخانه وکاشانه همه‌را سوختند.

---

(۱) گاوی که فریدون‌را شیرداد، برمایون نیزخوانده شده:

ماده گاوان پاداش هر یك شاه پرور بود چوبرمایون

فرالاوی

مهرگان آمدجشن‌ملك‌افریدونا آن کی‌گاو نکو بودش برمایونا

دقیقی

آنگاه که فریدون هجده ساله شد، بدیدار مادر شتافت واز تخم ونژاد وخاندان خود پرسید، مادر آنچه رفته بود بدو گفت . فریدون بر آن شد که از ضحاک کین بستاند . ضحاک که همیشه بنام فریدون در بیم وهراس بود روزی در بارگاه خود مردم را از هر کشوری گرد آورد تا دادخواهی کنند و گواهی دهند که بکسی بیداد وستمی نرفت. در میان آن گروه ، مرد آهنگری بنام کاوه بدادخواهی برخاست و گفت هر چند شاه هفت کشوری ، چرا باید مغز سر پسرم بخورد دو مارانت برود این بگفت واز آن بارگاه باپسرش روی برتافت .

ازآن چرم کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن برسر نیزه کرد همانگه زبازار برخاست گرد

کاوه بادرفش برافراشته پی فریدون رفت .

بیامد بدرگاه سالار نو بدیدنش آنجا وبرخاست غو
چون آن پوست بر نیزه بردید کی بنیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آن را بدیبای روم ز گوهر برو پیکر از زر بوم

فریدون آهنگ جنگ ضحاک کرد . پیش از آنکه بجنگ برود به دو برادر کهتر خود ، کیانوش وپرمایه فرمود :

بیارید داننده آهنگران یکی گرز فرمود باید گران

پس ازآمدن آهنگران :

جهانجوی پرگار بگرفت زود وزان گرز پیکر بدیشان نمود
نگاری نگارید برخاك پیش همیدون بسان سر گاو میش
برآن دست بردند آهنگران چو شد ساخته کار گرز گران
بپیش جهانجوی بردند گرز فروزان بکردار خورشید برز

فریدون باچنین درفش و گرزی به پیکار ضحاک شتافت ومیگفت :

سرش را بدین گرزهٔ گاو چهر بکوبم نه بخشایش آرم نه مهر

پس ازآن که بضحاك دست یافت:

برآن گرزهٔ گاوسر دست برد　　　بزدبرسرش ترگ بشکست خورد

خواست اورا بکشد اما:

بیامد سروش خجسته دمان　　　مزن گفت کورا نیامد زمان

بکوه اندرون به بود بند او　　　نیاید برش خویش وپیونداو

فریدون نیز چنین کردواورادر کوه‌دماوندبزندان افکند. درآیین مزدیسنا نیزآمده که اژی دهاك تاروزظهور سوشیانت دربند خواهد بود. آنگاه که زنجیر بگسلد وبویرانی دست یازد ، یل نامور گرشاسپ باگرزگران خود آن ناپاك‌را نابودکند.

گرزهٔ گاوسر (= گاوسار) - گرزهٔ گاوچهر- گرزهٔ گاوروی- گرزه گاو رنگ که درشاهنامه بسیار بکاررفته وهمه گویندگان پیشین مانیز بکاربرده‌اند، همان گرزی است که آفریدون بیادگاوبرمایه که اورا شیرداد وبجای دایه وی بود ، ساخته شده بود.

بجاست یادآورشویم درفش کاویان ، دراوستا (یسنا ۱۰ پارهٔ ۱۴) نیز یادگردیده و«گاش درفش» Gâush –drafsha خوانده شده است. این درفش که اختر کاویان هم خوانده شده باآن آغازداستانی خود ، درکارنامهٔ ایران‌نام ونشانی دارد. تااین درفش برافراشته بود ، ایران هماره درکارزارها پیروزمند بود ومایهٔ دلگرمی جنگاوران بود.

پس ازسرنگون شدن درفش خجسته کاویان، زین‌ابزارهانیزازجوش وخروش افتاد. چکاچاك گرز وشمشیر وآوا وبانك، کوس وکرنا و شیههٔ اسبان، به‌هلهله پابرهنگان مبدل گشت. درفش کاویان که درجنگ قادسیه برپشت پیل سپید کوه‌پیکری برافراشته بود، پس‌ازکشته شدن سردارایران رستم‌پسر فرخ هرمزد ، بگفته ثعالبی بدست عربی ازقبیله نخع افتاد[۱]. طبری در سخن از آفریدون گوید: «آفریدون بهرجنگ بزرگ که‌رفتی آن علم ببردی وظفریافتی

---

(۱) نگاه کنید به غرر اخبار ملوك فرس ثعالبی باهتمام زوتنبرگ چاپ پاریس ص ۳۷-۳۹

واز پس اوبدست ملوك عجم همی آمد وهر کسی چیزی بدان همی کردند از گوهر و یاقوت تا چندان چیزدر آن کردند که پوست ناپدید شد تا بوقت یزدجرد شهریار آخرملوك عجم وآنرا درفش کاویان نام کردند ومعنی درفش بپهلوی علم باشد وچیزی تابان را درفشان خوانند زیرا که هرگاه‌آنرا باز گشادندی آن گوهرها فروزیدن گرفتی. چون مسلمانان خزینه ملوك عجم غارت کردند آن درفش پیش عمربن الخطاب بماندپس‌بفرمود تاآن گوهرها بگشادند وآن پوست را بسوختند»[۱]

این بود سر انجام درفشی که در زیرسایه‌آن ، جنگ ابزارهای فولادین ایران میدرخشید.اما گرزهٔ گاوسار : درمیان پارسیان هند رسم است ، در روزی که موبدزاده جوانی میخواهد کار موبدی خود را آغاز کند ، پس از بجای‌آوردن آیینی که «نابر» Nabar خوانده میشود به «درمهر»(آتشکده) درآمده ،گرز کوچك گاوسار دردست راست دارد ودرآنجا برخی از بخشهای اوستا راخوانده ، بستایش‌ونیایش می‌پردازد[۲] .

در فرهنگهای فارسی هشت واژه یاد شده که همه بمعنی گرز است و گویندگان پیشین ما آنها رابکاربرده‌اند ،ازآنهاست گوپال - کوپال - لخت- لت - سرپاس - دبوس - یك زخم- میل.

درفرهنگهای اسدی وصحاح‌الفرس و جهانگیری و رشیدی و سروری‌و برهان قاطع و معیار جمالی و غیاث‌اللغات آمده گوپال = کوپال ، لخت آهنین بودیا گرزباشد.

که پای آورد زخم کوپال من　　　نراند کسی‌نیزه‌بریال من[۳]

۱ــ بلعمی،ترجمه تاریخ طبری باهتمام دکتر محمدجوادمشکور چاپ‌تهران ۱۳۳۷ص۲۹-۳۰

۲ــ Religious Ceremonie by J. Modi Bombay 1922 p . 204

۳ــ درلغت اسدی وصحاح‌الفرس‌ودربسیاری‌از شاهنامه‌ها آمده بپای آورد زخم کوپال من درست این است : که‌پای آورد ...آنچنانکه درچاپ مسکوآمده‌است .

چنین‌مینماید که واژهٔ کوپال باد«کوه پار»یکی باشد .کوه‌پاره درفرهنگهایادکردیده و بمعنی پاره و لختی از کوه گرفته شده و در نظم ونثر هم بکار رفته است . آنچنان که

بقیه درصفحه مقابل

وزو بـاد بر سام نیـرم درود　　خداوند کوپال وشمشیروخود
زگردان خاور سواری چو ابر　　برون‌تاخت‌باتیغ‌وکوپال‌وکبر

فردوسی

لخت ، گرز باشد ویا پارهٔ ازچیزی .

بـاد دستش قوی و از دستش　　دشمنش لخت لخت گشته بلخت

انوری

بلخـت در شکند آرزو بـکاسـهٔ سـر
کههر که‌لختی ازآن خوردسیر گشت‌ازجان

کمال اسمعیل

این دوشعرهر دومعنی لخت را دربردارد.

لت ، لخت باشد .

ریشت زدرخنده‌وسبلت زدر تیز　　گردن زدرسیلی و پهلوزدرلت

لبیبی

میدانیم درزبانهای پیشین ایران‌چون اوستایی و پارسی‌باستان حرف لام نبود، بسیاری از واژه‌های بالام فارسی را که بتوانیم معادل آنها را درزبانهای باستانی باز شناسیم می‌بینیم با «را» بوده . دربسا از واژه‌های زبان کنونی ما راولام بهمدیگر مبدل‌میشود چون دروندوالوند ، کرفس وکلفس ، سوفار وسوفال وجزاینها . دریك رشته ازواژه‌های فارسی«ها» در آخر کلمه می‌افتد بویژه درگویشهای گوناگون ایران ازآنهاست گیلکی. درفارسی ادبی هم اینگونه واژه‌بسیاراست چون پارده ویار، گاه‌وگا، پادشاه‌و پادشا، گیاه‌و گیا، خروه وخرو وجزاینها. بنابراین اگر کوه پار کوپال شده باشد، ایرادی ندارد. از اینکه کوپال بمعنی گرز گرفته‌شده، ناگزیر معنی مجازی واژه است همچنین است لخت که بمعنی پاره‌ای از چیز بزرگتر است. لخته ولختك با کاف‌تصغیر بمعنی پاره کوچك درشاهنامه چندین بار بکار رفته است . لخت‌نیز بمعنی مجازی، گرز خوانده شده است .

گرز همیشه‌گران وسنگین تعریف میشود تابجائی‌که پاره‌ای ازکوه گردیده‌و بهیئت شکوهندهٔ کوپال درآمده‌است‌گویا واژهٔ لت همان لخت باشدکه حرف«خا»ازآن‌افتاده‌است؟

یکی‌گرز دارد چو یك لخت‌کوه　　همی‌تابداندر میان گروه　　(فردوسی)

بگفته‌ادی‌شیر«اللت، الفأس‌العظیمة معرب لت»به‌ضم‌تاءلت، تبر بزرگ ، معرب اسدازلت.

زلفت مثال ثعبان در قتل آدمیست — دشمن بخفته‌است‌به‌بیرون زدرد لت
عسجدی

ز تازیانهٔ خشمش اشارتی کافیست — برزم‌خصم‌چه‌حاجت‌ورابه نیزه ولت
شمس فخری

سرپاس ، لختی باشد که جنگیان دارند.آلت حرب است و بمعنی‌پاسبان هم‌آمده ؛ سرپاش باشین نیز بمعنی گرز گران است و بعربی عمود خوانند . تغییر سین و شین بهمدیگر درفارسی بسیار دیده میشود.سرپاش باید از مصدر پاشیدن‌یعنی ازهم پاشیدن وپریشان کردن‌باشد واین‌یادآورواژهٔ زبان‌فرانسه است‌که گرز را سرشکن (Mssue = Casse- tête) هم خوانند .

دل سرکشان پر زوسواس بود — همه‌گوش بربانگ‌سرپاس‌بود
فردوسی

تو چگونه رهی ز دست اجل — برسر تو همی زند سر پاس
عنصری

دبوس ، این واژه‌دربسیاری‌ازفرهنگها ،فارسی‌دانسته شده و بمعنی گرز گرفته شده . دبوس با تشدید «با»معرب‌آن یاد گردیده،است‌وجمع‌آن‌دبابیس است . نگارنده آن را درمعرب‌جوالیقی و جمهرة اللغة·ابن درید و درچند کتاب دیگر دراین زمینه نیافتم جزاینکه ادی‌شیردر کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة‌گوید : الدبوس معرب فارسی است .[1]

در زبان عامیان ماه‌تیوز،بمعنی گرزاست . چیزی‌که ایرانی بودن این واژه را میرساند این است‌که درایران زمین بزرگ درماوراءالنهر ، میان سمرقند وبخارا جایی بنام دبوسی یادبوسیه یادگردیده است .

درابن خردادبه واصطخری ویاقوت ودرحدود العالم‌باین دژبرمیخوریم. یاقوت در معجم‌البلدان گوید :«دبوسیة‌بلیدمن‌اعمال الصغدمن ماوراء النهر»

---

(۱)ادی شیر رئیس اسقفهای کلدانی‌دانشمندی‌بود از بین‌النهرین که درماه اوت۱۹۱۵ کشته شد.

عبارت فارسی حدودالعالم این‌است : «کرمنیه، دبوسی، ربنجن ، شهر کهایی‌اند اندرسغد براه سمرقند . . . »

واژه دبوس‌در گفتار پیشینیان ما بکاررفته :

ززخم دبوس تو کـوه بلند | شود خاك‌نعل‌سر افشان‌سمند

فردوسی

چون‌زندبرمهرهٔ‌شیران دبوس‌شصت من | چون‌زندبر گردن‌گردان عمودگاوسار

منوچهری

عربهای بدوی عراق وسوریه دبوس دسته کوتاهی که سرش بقیراندوده وسخت است ، دارندوآن را« واحد یموت » نیزخوانند . این نام گویاست که آن گرزبه یك زنش وزخم میکشدو میمیراندونیازی بفرود آوردن زنش‌دوم نیست.واحدیموت بخوبی‌یادآور گرز«یك زخم» سام‌است. این گرزجان ستانی است ازآن سام ، آنچنانکه گاوسارازآن فریدون بود . درداستان آمدن‌سام بنزد منوچهردرشاهنامه آمده :

چوبرخاست زان لشکر گشن‌گرد | رخ نامداران ما گشت زرد
همین گرز یك زخم برداشتم | سپه‌راهمان‌جای بگذاشتم .

پس ازدوشعردیگرآمده :

چوبشنید کر کوی آوازمن | همان‌زخم کوپال‌سرباز من[1]

باز در داستان‌کاوس‌آمده :

می و گرزویك‌زخم‌ومیدان‌جنگ | نیامدجزازتو کسی‌رابچنگ

درپایان گفتار گرزباید گفته‌شود که واژهٔ میل هم بمعنی گرز گرفته‌شده است . میل اززبان یونانی بزبان فارسی درآمده است . درزورخانها میل که یکی ازابزارهای ورزشکاران است . چیزی جز گرز نیست.میل Mil درزبان فرانسه گرزی است که ورزشکاران بکاربرند .

همچنین کباده ، ابزاردیگرورزشکاران ، همان کمان دیرین است ، در فرهنگهای فارسی نیزواژهٔ کباده بمعنی کمان یادگردیده است.

(۱) درشاهنامه چاپ تهران ، بروخیم جلد دوم ص ۴۲۱ چنین تصحیح شده :«همان زخم کوپال سربازمن » واین درست نیست باید سربازباشد.

کمان دراوستا ثنور یا ثنون Thanvar = Thanvan خوانده شده‌است .

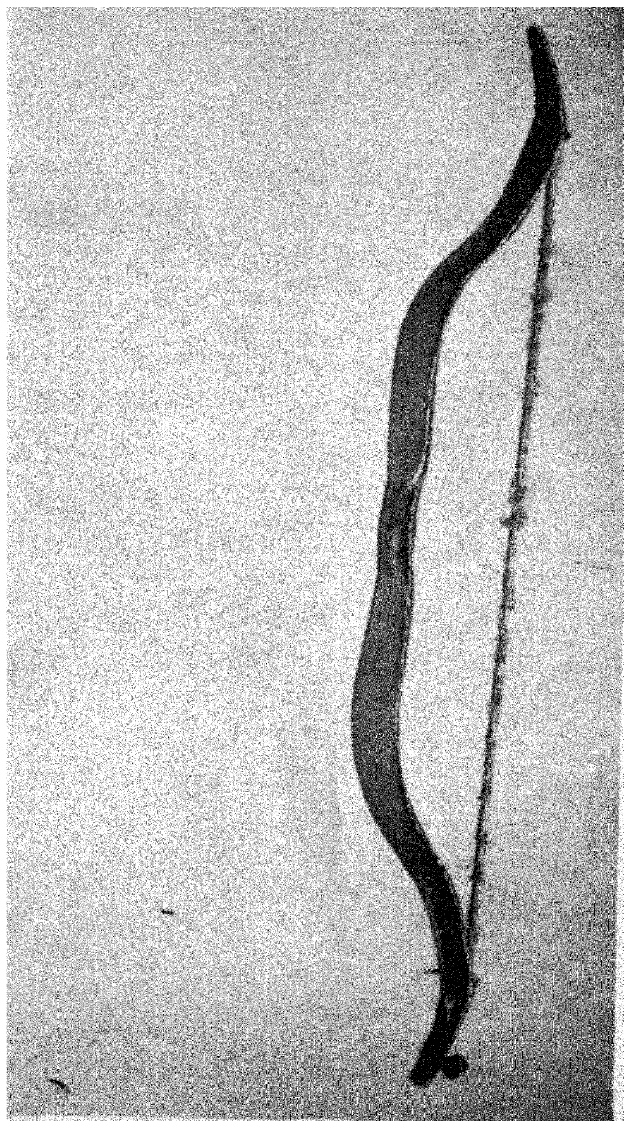
چند واژه در اوستا داریم که بدوهیئت آمده از آنهاست همین‌ثنور و کرشور Karshvar که کروشون Karshvanهم‌آمده ودرفارسی کشور گوییم. زفر Zafar وهیئت دیگرش زفن Zafan و درفارسی زفر شده‌بمعنی‌دهان یا پوزه، نس وجزاینها .

ثنورتی Thanvareti هم‌صورت دیگری از این‌واژه وبمعنی کمان‌دراوستا چندین باریاد گردیده است . ثنج Thanj که دراوستاجداگانه بسیار بکار رفته ، بنیاد این واژه است و بمعنی کشیدن‌است، چون کشیدن اسب گردونه را (مهر یشت پارهٔ ۱۳۶ ، ارت یشت پارهٔ ۱۲) ، شمشیر یا کارد از نیام کشیدن (فروردین یشت پارهٔ ٤٥) همین‌واژه است که با جزء فرهختن « ا » آهنجیدن و با جزء « فرا » که آنهم پرفیکسی‌است ، در فارسی واژه‌های فرهختن و فرهنجیدن و فراهختن بجای مانده است . فرهنگ و فرهخته (ادب یافته و تربیت‌شده) از همین‌ریشه وبنیاد است ، آنچنان که از Educo که درلاتین بمعنی کشیدن است واژه Educatioدرآمده است .

توآن ابری که ناساید شب‌وروز زباریدن چنان‌چون‌از کمان‌تیر

دقیقی

چون کمان بی‌تیر بکار ناید ونه تیر بی کمان . اینك چند پاره ازاوستا را که کمان وتیر وزه کمان یاد شده برمیشمریم .



کمان

تیر (ایشو Ishu) خوانده شده و بیشتر از کمان یاد گردیده . (هرمز دیشت پارهٔ ۱۸)

در اینجا تیر (ایشو) با چند جنگ ابزار دیگر چون اکو Akavo و چکش و کارد و گرز وسنگ فلاخن باهم آمده و گفته شده هر که نامهای خداوند را ازبرخواند ، هیچیك ازاین ساز وبرگ جنگ بدوکار سازنباشد. (مهر یشت پارهٔ ۱۰۲)

مهر براسب اسفید نشسته ، نیزهٔ تیز (تیزی Tizi) بلند چوبه برگرفته و از تیر و ورزن ، برخوردار است ، (مهریشت پارهٔ ۳۹)

تیرهای به پرشاهین برنشاندهٔ دشمنان بآماج نرسد هر چند که از زه (جیا Jya) [1] خوب وچست پرواز گیرد ، اگر مهر ازآنان آزرده باشد .

درمهریشت پار های ۲٤ و ۳۹ و ۱۰۱ و ۱۰۲ ووندیدادفرگرد ٤ پارهٔ۲۹ وفرگردِ ۹ پارهٔ ٤٦ وفرگرد ۱۷ پارهٔ ۹ نیز تیریادگردیده است .

درمهریشت پارهٔ ۱۲۸آمده : «درگردونهٔ مهرهزار کمان خوب‌ساخته‌شده

---

(۱) زه ، جیا Jya درسانسکریت نیز جیا معرب آن زیق آنرا نیزچله‌خوانند و آن ریسمانی تابیده شده از روده یا نخ ابریشم و جزاینها ، واژهٔ دیگر که به زه‌گوزن گردانیده شده در متن سناور Snavar آمده و درسانسکریت هم سناون Snavan گویند بجای‌گوزن در متن Gavasna آمده وآن باید جانوری باشدکه از رگ و پی‌آن ویا از پوست ورودهٔ آن زه‌کمان ساخته میشد واین‌یادآور این شعرشاهنامه است :

چو سوفارش آمد به پهنای گوش — زچرم گوزنان برآمد خروش
بمالید چاپی کمان را بدست — بچرم گوزن اندر آورد شست

که‌زه‌آن‌از زه گوزن‌میباشد ، نهاده شده. » درمهر یشت‌پارهٔ ۱۲۹ آمده : « در گردونهٔ مهر هزار تیر به پر کرکس در نشانده زرین سوفار که با چنگک استخوانی‌آراسته است ، نهاده شده ، بسا چوبهٔ آنها آهنین است و به تندی اندیشه آدمی پران بسردیوها (پیروان خدایان پیش) فرود آید.»[1]

درفرگرد ۱۴ وندیداد پارهٔ ۹ ، درآنجایی که ازبرای توزشن گناهی ، بایددوازده جنگ‌ابزار، بجنگاوران دادگوید :«پنجم ،کمان دان باترکشی Akana که سی تیر آهنین ناوك دربر دارد»[2] کماندان در فارسی نیز کمان، چوله خوانده شده :

زبهر جنگ دشمن دست نابرده بزه گردد
غلامان ترا هزمان کمان اندر کمانچولـه

فرخی

آنچنانکه دیده میشود دراوستا ازابزار های جنگی بسیار شاعرانـه سخن رفته ومانند چکامه های رزمی ازآنها نام برده وبویژه از کمان وتیر و آنچه ازآنهاست یاد گردیده است .

درهرجایی ازاوستا که واژهٔ ثنوریاثنون آمده در گزارش گـردانیده شده به‌سنور Sanvar ودرتوضیح‌افزوده‌شده: کمان. درهمهٔ نوشتهای پهلوی‌این جنگ ابزار کمان خوانده شده. واژهٔ سنور همان واژهٔ اوستایی است ث(th) اوستائی درپهلوی و پارسی «سین» یـا «ها» یا «ثا» میشودچون

---

(۱) به‌پر کرکس درنشانده : کهرکس پرن Kahrkasa - Parana :

تهمتن به بند کمـر برد چنگ — گزین کردیك چوبه تیر خدنگ
خدنگی بر آورد پیکان چوآب — نهاده بر او چار پـر عقاب

سوفار = سوفال، دهان‌تیرباشدوآن جایی است ازتیر که چله = زه کمان‌درآن‌بند کنند.درمتن اوستایی بجای‌آن زفر Zafar آمده ، واژه‌ای که درفارسی نیز زفر گوییم وبمعنی دهان یانس وپوزه است چنگك استخوانی: سروی - ستی Srvi - sti .

(۲) کمان‌دان زئنو: Zaenu ، آهنین ناوك : ایواغر ayo - aghra درگزارش پهلوی اوستا (زند) اسنین سر Asenen Sar آهینن سر .

درتاریخ طبری هم‌آمده‌که درهرنیام دوکمان با زه وسی چوبه تیربایدباشد :
«جعبة فیها قوسان بوتریها وثلثین نشابة»

(۳)

پوثر Puthra پسر، میثر، Mithra مهر، ثوخش Thvaxsh تخشیدن = کوشیدن

واژهٔ تیر درفارسی ازتیگر Tigra پارسی باستان‌است که دراوستاتیغر، Tighra میباشد و این نباید مشتبه شود با نام چهارمین ماه از سال و با نام سیزدهمین روز ازماه که‌تیر خوانده میشود. این تیر ازنام فرشتهٔ باران‌است که تیشتریه Tishtrya نامیده میشود. اویکی ازایزدان بزرگ مزدیسناست، اوفرشته پاسبان‌باران است، ماه‌وروز تیر بنگهبانی اوسپرده شده است. جشن تیرگان یکی ازجشنهای بزرگ ایران باستان بوده وهنوزهم در «سنگسر» درروز سیزدهم تیرماه، جشن (گوشه Gusha) باآیین‌ویژه‌ای گرفته میشود.

در اوستا یکی از یشتهای بسیار دلکش بنام این ایزداست و تیر یشت خوانده میشود. درین یشت که‌خود چکامهٔ شیوایی است، ازنبرد ایزدباران بادیوخشکی (اپوش Apausha) بسیار شاعرانه سخن رفته است.

تیشتر = تیر دراوستا نیز ستارهٔ باران است وآن شعرای‌یمانی است که درلاتین سیریوس Srius (دریونانی Seiriu)خوانده میشود.

بگفتهٔ نامهٔ پهلوی‌بندهش (فرگرد۷) درزدوخوردایزدباران باهماوردان نابکار چون دیوسپنچکر Spinckor و دیواپوش، آتش (وازیشته Vazishta آذرخش، برق‌مقصود است) از گرز تیشتر شراره بر کشد وازین زخم گران خروشی ازنهاد سپنچکر برآید وجان بسپرد. این‌خروش همان تندر (رعد) است که هنوزهم پیش‌از بارندگی‌شنیده میشود. پس‌از پیروزی تیشترباران فروبارد وکشتزاران آریایی سیراب گردد. گذشته ازاینکه فرشتهٔ بخشایش باران درفارسی تیراست، نام تیشترهم درادبیات مابجای مانده، امابغلط بشتر یاد گردیده است. درلغت فرس‌اسدی وصحاح‌الفرس‌آمده: «بشترنام میکائیل است.» دقیقی گوید:

بشتراد خوانمت شرك است	او چو توکی بود به‌گاه عطا

درمجمع‌الفرس سروری یك‌بار در باب‌الباء آمده:

« بشتر نام حضرت میکائیل است.» مثالش شاعر گوید:

گرچه بشتر راعطاباران بود	مرتوا در وگهر باشد عطا

(این‌شاعر نیز دقیقی است) کذافی‌التحفه. امابوحفص‌سغدی‌بشتر رابمعنی ابر آورده وهمین‌بیت‌مرقوم‌را باستشهادآورده. دگرباره سروری در باب‌التاء آورده : «تیشترنام حضرت میکائیل‌باشد واین لغت درباب باء نیزآمده» .

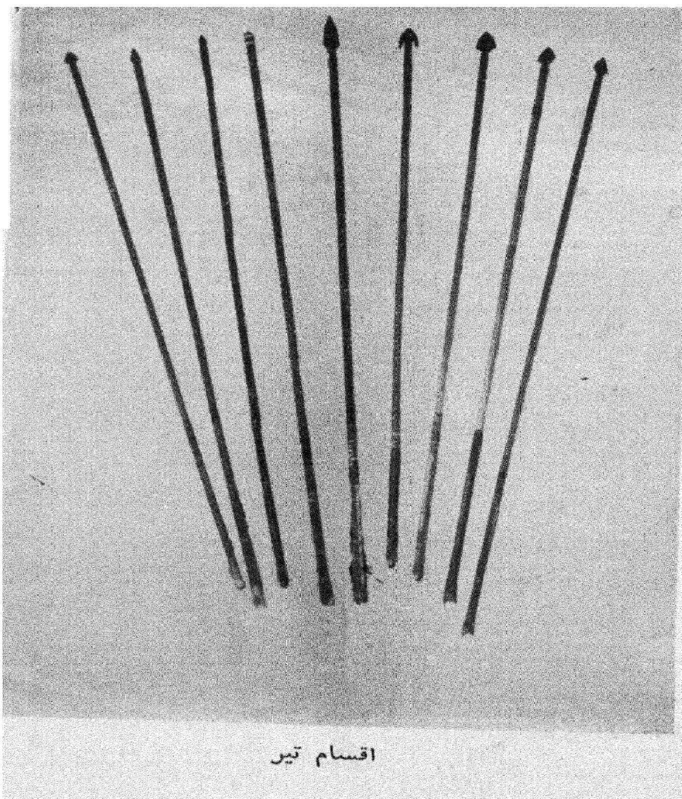
شك نیست که نام فرشتهٔ باران باید تشتر باشد ودقیقی‌هم‌تیشتر آورده. ازآنچه گفته شد نام ماه وروز تیر باواژه تیر که‌یکی از ابزار های جنگی است پیوستگی وخویشی ندارد. تیری کـه سخن مادر آن است، گفتیم در اوستا ایشو Ishu میباشد .

تیرآرش کمانگیر آنچنانکه گرز آفریدون در داستانهـای مادرخور یادآوری است، این‌یك باگرزخود ایران‌را از ستم اژدهاك، شهریار بیگانـه برهاند وآن‌دیگر باتیرخود تورانیان را ازسرزمین ایران براند.

درتیریشت دوبار ازتیشتر یادشده: درپارهٔ ٦آمده:« تیشترستارهٔ‌رابومند وفرهمندرا میستاییم که‌تندبسوی دریای فراخکرت (دریای گرگان = خزر) تازد مانند آن تیر Tighra در هواپران که آرش بهترین تیرانداز آریائی از کـوه ائیریـوخشوث Airyoxshutha بسوی کـوه خـوانونت Xvanvant انداخت . »

بازدرپارهای۳۷-۳۸آمده : «تیشترستارهٔ‌رابومندوفرهمندرا میستاییم که چست بدان سوی گراید وچست بدان سوی شتابد ، تند وتیزبسوی دریـای فراخکرت تازد ، مانندآن‌تیردرهوا پران‌که آرش ، بهترین تیراندازآریائی ازکوه ائیریوخشوث‌بسوی کوه‌خوانونت انداخت. آنگاه اهورامزدا بآن‌تیر جان بدمید ، امشاسپندان و مهر از برای آن راه آماده ساخته وازپی آن اشی (Ashi فرشتهٔ توانگری) نیك و بزرگوار و پارندی (Parendi فرشتهٔ بخشایش وگشایش) بگردونهٔ سبك وچست برآمده ، ازپی آن روان شدند تااینکه‌آن تیر بکوه خوانونت فرود آمد .»

این‌داستان‌بسیارشورانگیز بخوبی‌میرساند که‌تابچه‌اندازه‌ایرانیان‌به‌میهن خود دلبستگی داشتند . این داستان را که در اوستـا فقط بآن اشاره شده طبـری در تـاریخ الامم - بلعمی و ثعـالبی در غرر اخبار ملوك الفـرس و



اقسام تیر

دینوری دراخبارالطوال و ابوریحان بیرونی درآثارالباقیه ومجمل‌التواریخ و گروهی ازنویسندگان دیگروابن‌الاثیر نقل کرده‌اند .

همچنین درادبیات تیر آرش جای خودراباز کرده ، درهمه‌جاازآن‌سخن رفته‌است.فخرالدین گرگانی درداستان ویس‌ورامین گوید :

اگر خوانند آرش را کمانگیر	که ازساری‌بمرو انداخت‌یك تیر
تو اندازی بجان من زگوراب[1]	همی هر ساعتی صد تیر پرتاب
ترازیبد نه آرش را سواری	که‌صدفرسنگ بگذشتی زساری

بازفخر گرگانی گوید :

شتابان‌تر براه از تیر آرش	دوچشم از کین دل کرده‌چوآتش

بازگوید :

زرخ برهردلی بارنده آتش	چنان کز نوك غمزه تیر آرش

خسروی گوید :

چون کاربقفل وبند تقدیر افتد	از جیب فلك کلید تدبیر افتد
آرش گهرمولی چوبر گردد بخت	درمعرکه پیکان وپرازتیر افتد

این‌داستان‌راآنچنان که‌درآثارالباقیه آمده‌ترجمه‌اش‌را دراینجامی‌آوریم.
ابوریحان درآثارالباقیه دربارهٔ جشن تیرگان چنین گوید :

«آنگاه که افراسیاب بکشور ایران چیر گشت و منوچهررا درتبرستان بتنگنا انداخت برآن شدند که مرز ایران باپرش تیری شناخته شود. دراین هنگام فرشتهٔ نگهبان‌زمین‌پسندارمذخودرا بنمود و گفت تیرو کمانی‌آنچنان که دراوستا آمده‌بسازند. پس ازآن آرش‌را که مرد آزاده ودانا ودیندار بود برای انداختن آن تیربیاوردند. آرش برهنه شد و گفت ای پادشاه وای مردم به‌تنم بنگرید مرا زخمی وناخوشی‌نیست اما میدانم پس ازرها کردن تیر پاره پاره شده ، فدای شما خواهم گردید.آنگاه بنیروی خداداد ، تیراز چلهٔ کمان رهاکرد وهماندم جان سپرد. خداوند بفرشته بادفرمود تاتیررا نگهبانی کند تاازکوه رویان بدورترین جایی درخراسان زمین (مشرق)

۱- گوراب = جوراب جائی‌است‌در دوازده فرسنگی جنوب همدان .

فرود آورد. آن تیردرفرغانه به‌بن درخت گردکان که درجهان بزرگتراز آن‌درختی نبود بنشست وهمانجا مرزایران‌وتوران گردید. گویند ازآنجایی که تیر پرتاب شد وتا بآنجایی که فرونشست، هزارفرسنگ است. درچنین روزی‌بود که جشن مهرگان گرفتند.»

بروایت دیگر این جنگ میان ایران‌وتوران درروزگارنوذروافراسیاب درگرفت وسازش میان این دوگروه‌درروزگارزو(زاب)بوده. آنچه دربن‌باره در تاریخ ثعالبی آمده وماآنرا کوتاه‌میگیریم‌این است:

«پس‌ازمرگ‌منوچهرافراسیاب‌آهنگ‌ایران کردواین درروزگارنوذرپسر منوچهربود. اشکرافراسیاب به تبرستان رسید. نوذردرآنجاباگروهی‌ازسران سپاهش گرفتار و کشته‌شدند. بزرگان ایران زوپسرتهماسپ‌راکه ازخاندان فریدون بود بشاهی‌برداشتند. آنگاه بمیانجی پیکهاازافراسیاب‌سازش‌وآشتی درخواستند وبرآن شدند که لشکرتوران باندازهٔ پرش تیری‌ازخاك ایران دورشود. آرش کمانگیررا برای‌اینکاربرگزیدند. تیراوازدرخت‌بیشه ویژه‌ای برگزیده شده‌بود وپرآن ازبال شاهینی‌بود ازکوهستان‌ویژه‌ای و پیکان‌آن تیر هم ازکان‌ویژه‌ای‌ساخته شده بود.

زندگی این تیرانداز‌بپایان رسیده بوداماخداوندداورا برای چنین‌روزی، نگهداشته بود. او در تبرستان بر زبر کوهی سربرکشیده برآمد، تیری که خود افراسیاب درآن نشانی گذارده بود، ازکمان رها کرد وهماندم‌جان سپرد. و این در هنگام برخاستن خورشید بود. تیر از تبرستان بسوی بادغیس بپروازدرآمد. خداوند بفرشته‌ای فرمودکه‌آن تیررا همراهی کند و بسرزمین‌خولم در بلخ فرود آورد. آنگاه که تیر فرودآمد، خورشید هم فرونشست. آن تیر را ازخولم بتبرستان نزد افراسیاب فرستادند چون آن راباهمان نشان‌خود بدید درشگفت ماندکه چگونه این همه راه به‌پیموده، اما نیارست از پیمان خود سرپیچد، ناگزیر همانجایی‌که تیر فرود آمد، مرز ایران وتوران گردید.»

دریك نامهٔ کوچك پهلوی‌که «ماه فروردین روز خرداد» خوانده شده دربند ۲۰ آن آمده:

« ماه فروردین روز خرداد ، منوچهر و آرش شپاک تیر، زمین از افراسیاب تورانی بازستاند . »[1]

آرش در اوستا ارخش Erlxsha خوانده شده ، حرف «خ» در بسیاری از واژه های فارسی پیش از حرف « ش » می‌افتد چون ارتخشتر و اردشیر ، خشتروشهر ، آخشتی و آشتی ، خشپ و شب و جز اینها .

در مجمل التواریخ این تیرانداز ، آرش شیوا تیر خوانده شده است . شیواتیر صفت است یعنی تندتیر . درخود اوستا خشویوی ایشو Xshvivi ishu صفت آورده شده از برای ارخش (آرش) همچنین خشوئو Xshvaeva صفت است که خودجداگانه دراوستا بسیار بکاررفته و بهمین معنی است ودر گزارش پهلوی ، شپاك Shèpak شده ودرفارسی شیوا = شیبا گوییم یعنی چست خیزنده وتند رونده چون مارشیباو تیرشیوا .

سر دیوار او پر مار شیبا جهان از زخم آنها ناشکیبا

فخر گرگانی

همین مایهٔ اشتباه نویسندهٔ برهان قاطع شده و گوید : « شیبا مار افعی راگویند » و بازگوید : « شیو کمان تیراندازیراگویند . » و باز آورده : « شیوا بمعنی فصیح وبلیغ باشد » . این سومی رادرست یاد کرده . شیوا زبان کسی است که در گفتار خود تند وچست است .

درمجمع الفرس جلد دوم آمده شیوا فصیح بود .

ابو شکور گوید :

بباید فیلسوفی بخت شیبا که باشد در سخن گفتن توانا

گذشته از نوشته‌های فراوانی که درنثر دردست داریم چه تاریخ و چه داستان ، سخنوران ما نیز در نظم از آرش بسیار یاد کرده‌اند .

بجا بود ازین دلاور تیرانداز که در داستان گرانمایهٔ ما نمونه ای از میهن‌خواهی یادگردیده بیش ازین‌سخن میداشتم اما باید درین گفتار باین اندازه بسنده کنم . درپایان باید یادآورشوم واژهٔ آرش که بمعنی مغی گرفته

۱ــ نگاه به یادنامهٔ مکری ص ۷٤۹

شده‌ودر برهان قاطع وانجمن آرا بازگو شده و از واژه‌های ساختگی کتاب دساتیر است که هیچ ارزشی ندارد .

درداستان ما تیری که از کمان آرش جست ، مایهٔ رستگاری و آزادی ایران زمین گردید . ایرانیان درسواری و تیراندازی بلند آوازه بودند ، همیشه از چابك سواران وتیراندازان چیردست در نبردها یادگردیده‌است دومین پادشاه ماد ، فرورتی خواست که یکسره دست آشوریها را از ایران کوتاه کند ، باین امید لشکری آراست وبسوی کشورآشورروی آورد ، اما جنگاوران وی هنوز چندان ورزیده وآزموده نبودند و از ابزارهای خوب جنگی هم بهره نداشتند ؛ ناگزیر نتوانستند در برابرهماوردان زبردست وکارآزموده‌پایداری کنند فرورتی‌دراین نبرد درسال۶۳۳ پیش‌ازمیلادمسیح بخاك و خون غلتید و گروه انبوهی از جنگاورانش کشته شدند .

هووخشتر Huvaxshatra (Kyaxares) پسرفرورتی که از کشورگشایان نامورایران وبنیادگذار شاهنشاهی بزرگ (امپراتوری) میهن ماست، دریافت که شکست پدرش از کجاست . این سومین شاهنشاه ماد که بعنوان فرشتهٔ پیروزی یا ایزد جنگ (ورثرغن - Verethroghna = بهرام) خوانده میشد ، کوشید که جنگجویان‌خودرا ورزیده‌تروازسازوبرگ‌جنگی بهتر برخوردار کند . پس از چندی با سواران چالاك و گستاخ و کمانداران ورزیده و نیزه‌وران زبردست‌آماده‌کارزارگردید[1] . آشور درسال۶۱۲ پیش ازمسیح از زخم پیکانهای جان ستان ایرانیان برافتاد وپایتخت بزرگ آن نینوا باخاك یکسان گردید . درروزگار هخامنشیان که شاهنشاهی ایران فراخناك‌تر گردید، چکاچاك گرز وشمشیروترنگاترنگ زه کمان ازآوا وخروش نیفتاد و تیر از پرواز نماند . کزنفون در کورشنامه گوید : «کودکان پارسی از خرد سالگی کمان کشیدن ونیزه انداختن می‌آموزند واین ورزش تاشانزده وهفده سالگی پایاست . »[2]

1-Histor of the Persian Empir by olmsteat 1948 P.3
ازبرای برخی ازاین ابزارها نگاه کنید به ص۷۰ همان کتاب .
۲ - کزنفون - کورشنامه ص ۲-۱

هرودت وچند تن از نویسندگان دیگر یونانی گویند : «ایرانیان از پنج تا بیست سالگی بفرزندان خود سه چیز می‌آموزند : سواری ، تیراندازی و راستگویی .»

استرابو Strabo که درسال ٦٣ پیش ازمیلادزاده شد ودرسال نوزدهم میلادی درگذشت و همزمان اشکانیان است ازایرانیان روزگار فرمانروایی پارتها گوید :«آیین شکار ایرانیان این است که بـه پشت اسب برآمده نیزه می‌اندازنـد وباکمان و کمند شکار میکنند . ایرانیان از بیست تا پنجـاه سالگی بکار لشکری میپردازند چه پیاده وچه سواره ، آنان با بازارگانی وداد وستدکاری ندارند ، زیرا نه چیزی میخرند ونه چیزی میفروشند. این جنگاوران ازسپر گردی برخوردارند ویك ترکش به پهلو آویخته وتبرزین وکارد هم باخوددارند. کلاه خودبلندی‌برسردارند که مانند برجی برافراشته است و زره‌شان دارای پولکهای پولادی است ، سردارانشان هر کدام کمان و کمندی دارند » . [1]

چابك سواران وتیراندازان چیره دست پارتها در کارنامهٔ‌ها نام‌بردارند بسا درکارنامهٔ رم وجنگهای سخت ایران ورم ازتیرهای سهمگین آنان یـاد گردیده است[2] ، در اینجا همه را برشمردن سخن‌را بدراز خواهدکشاند . ایرانیان‌که هماره در پهنهٔ کارزار ازنیزه وران‌و کمانداران خود یادگارهای خوب پهلوانی وپیروزی داشتند هیچگاه آنهارا ازدست‌ندادند. دریك نـامهٔ پهلوی که‌خسرو گواتان وریتك خوانده‌شد ، ریتک(ریدك) که ازیك‌خانواده آزاده و بزرگ است هنرهای خود را برمیشمرد وبه خسرو پرویز پادشاه ساسانی چنین‌گوید:« استادی من درسواری و کمانداری ، آنچنان است کـه سوار هماورد ، باید بسیار خوشبخت باشد تا بتواند ازتیر من جان بدربرد آنچنان درنیزه‌وری ورزیده‌ام که سوار هماورد بـاید از بخت برگشته باشد کـه بانیزه وشمشیرخود به نبرد من درآیـد. درگوی وچوگان باندازه‌ای

1-Strabo XV 3 18-19

2-Parthia by George rovelinson London 1893 P. 397-403

ورزیده‌ام که دیری نپاید تابهماورد خویش چیره شوم . در گرزاندازی و بکار بردن پیکان وچکش ، نیز استادم » . [1]

در پارینه نوك تیرونیزه را بزهر آغشته میکردندتاکار سازتر گردد. اینزهر یاازگیاه شوکران که «بیخ‌تفت» هم خوانده شده، گرفته میشد یاازیك گیاه زهرآگین دیگرچون تاتوره. آنچنان که بومیان امریکا ازبرای آب دادن تیر خود زهری ازگیاه تاباك (توتون)فراهم میکردند [2] .

ترکش : گفتیم درفرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۹ واژهٔ اکن Akana بمعنی ترکش است. دراوستاجزهمین یکبار دیگر بآن برنمیخوریم. در گزارش اوستا، گردانیده شده به کنتیر Kantir . اینواژه درزبان فارسی بجای نمانده اما درپهلوی بسیاررایج است. درنامهٔ «یادگار زریران» درپاره‌های ۱۵و۶۸ و ۷۶ و ۷۷بکاررفته است [3] . این ترکش یا تیردان بگفتهٔ اوستا، گنجایش سی چوبه تیر باید داشته باشد .

در عربی جعبه بمعنی ترکش است .

ندیدمش روزی که ترکش نبست ز پیکان پولادش آتش نجست
سعدی

غمی بد دلش ساز نخجیر کرد کمر بست وترکش پرازتیر کرد
فردوسی

ابا ترکش و گرز بسته میان چنین ترک وشمشیر وببر بیان
فردوسی

پیاده بکردار آتش بدند سپردار و با تیرو ترکش بدند
فردوسی

آنچنان که خفاجی درشفاءالقلیل گوید: «ترکش کجعبةمقرالهام عربه - المولدون. جمع آن تراکیش» درزبانهای اروپائی نیز ترکش در ایتالیایی

۱- خسرو گواتان وترجمهٔ اونوالا Unvala پارهٔ ۱۱-۱۲

۲- نگاه به‌هرمزدنامه ص۱۰۲ و ۱۹۴

۳- یادگارزریران ترجمهٔ گیجر Geijer

شده Turcasso ودر یونانی معمولیTarkasinیا Tarkasion ودر زبان فرانسه Carquois [1]

در نوروزنامه، کتابی که‌به عمرخیام‌بازخوانده‌شده فصلی(ص۳۹ - ۴۳) دربارهٔ تیر و کمان دارد آنچنانکه فصل‌پیش ازآن (ص ٣٤ - ٣٨) از شمشیر یادمیکند. درین فصل شمشیر مطالب سودمندی ندارد جز اینکه گفته‌شده: «نخستین گوهری که زکان‌بیرون آوردند آهنی‌بود... ونخست کس که‌ازوی سلاح ساخت جمشیدبود. شمشیر چهارده‌گونه است یکی‌یمانی ، دوم هندی پنجم نصیبی، دهم دمشقی ، یازدهم مصری ، چهاردهم قراجوری. »

اما درفصلی که ازتیروکمان سخن میدارد چندجملهٔ آن‌را که در آنها چندواژه دیده میشود دراینجا می‌آوریم :

«نخست کس که تیر و کمان ساخت کیومرث بود و کمان وی بدان روزگار چوبین بود بی استخوان ، یکپاره چون درونهٔ حلاجان و تیروی گلگین با سه پر و پیکان استخوان ، پس چون آرش و هادان بیامد بروز منوچهر کمان را پنج پاره کرد هم از چوب و هم از نی و به سریشم بهم استوار کرد وپیکان آهن‌کرد... بهرام‌گور کمان را با استخوان مار کرد و برتیر چهار پرنهاد و کمان را توز پوشید .... و وزن کمان بلند ترین ششصد من نهاده‌اند ومر آن‌را کشکنجیر خوانده‌انـد وآن‌مرقلعه‌هارابود و فروترین‌یك‌من بود ومرآن را بهر کودکان خردسازند وهرچه ازچهارصد من تا دویست وپنجاه من چرخ بود وهرچه ازدویست وپنجاه من فرودآیدتابصد من نیم چرخ بود، وهرچه ازصدمن‌فرودآید تا بشصت من‌ازکمان‌بلندبود... انواع‌کمان هرچ مر او را نام چرخ‌است سه است: بلند است وپست ومیانه . همچنین انواع تیرو‌ی‌سه‌است: درازوکوتاه ومیانه . دراز پانزده قبضه ، میانه ده قبضه ،کوتاه هشت‌قبضه‌ونیم[2].»

در توضیحات آورده شده : ص ۱۱۵ توز ، پوست‌درخت .

قراجوری قلعی نوعی شمشیر ، مراد از قلع هندی فولاد هندی است.

1-Les wots français dérivés de l'arabe par lammens beyronth

۲— نوروزنامهٔ عمرخیام ـ چاپ تهران ص ۳۹-۴۳

کمان‌وتیر آنچنان که فلاخن، اززین ابزارهایی است که هماوردان دور ازهمدیگر درنبرد بکار میبردند و گرزوکارد ازبرای نبرد نزدیك بهم ویا جنگ تن‌بتن بود .

نزد یونانیان‌درروزگاران پیشین ،کمان ازدوشاخ بزرگ گاومیش که دربن بهم پیوسته‌است، ساخته میشد. پس‌ازآن کمان رااز چوبهایی که‌خمیده میشد ساختند وتیررا ازنی ونوك آن راباآهن وپولاد ساختند.[1]

واژهٔشاخ‌آهوویاشاخ غزال(درفرهنگها آمده) که‌بمعنی کمان‌تیراندازی گرفته‌شده ،گویای این‌است که درروزگاران پیش درآغاز کمان ازشاخهای گوزن وآهو واینگونه چارپایان‌ساخته میشد.

درنظم ونثر ما تیروکمان بسیار بکاررفته وازبرای‌هریك ازآنهانامهای گوناگون یادگردیده است .

گفتیم دراوستاتیردان‌اکن Akana خوانده شده‌ودرپهلوی کنتیر Kantir و در فارسی ترکش. گذشته ازترکش نامهای دیگری از برای ترکش یاد گردیده وگویندگان ماآنها را بکار برده اند مانند :

کیش ـ شکا ـ شغا ـ نیم لنگ

کیش :

آسمان گر سلاح بر بندد　　　تیر تدبیر نو نهد در کیش

انوری

بدست غمزه روانترروانه کن تیری　　　که‌صبرآن‌نکندد‌ل که‌برکنسی‌از کیش

کمال‌خجندی

نویسندهٔصحاح‌الفرس آورده :.... کیش تیربود که‌عرب‌آنرا جعبه‌خواند.

پدرم گفت :

همچنان‌تیرغمت راسپرازسینهٔ‌ماست　　　گرچه تیردگرت درهمهٔ کیش‌نماند

درلغت‌اسدی‌آمده شغاتیردان بود . تازیان جعبه‌گویند . فرخی گفت:

1—Hellas von W. baumgarten Leipzig 1902 P. 364



سربازان جاویدان (پارسی و مادی)

بوقت کارزار خصم و روز نام و ننگ او
فلك در کردن آویزد شغا و نیم لنگ او
بازدر لغت اسدی چاپ تهران آمده: شکاتیردان بود. بوعبداله ادیب گوید:
بتیر غمزه دل عاشقان شکار کنند عجبتر آنکه بتیری که از شکانه جداست
معزی گوید :
ای سرافرازی که از تاج شهان زیبد همی
برمیان بندگان توشغای و نیم لنگ
بیفکند رستم شغا و کمان همه خیره گشته بر ایشان کیان
فردوسی

کمان درفارسی نیز بنامهای گوناگون خوانده شده :
چرخ- نیم چرخ- شیز - تخش
چو چپ راست کرد و چوخم کرد راست
فغان از خم چرخ چاچی به خاست
فردوسی

شیز -
چو با تیغ نزدیک شد ریو نیز بزه بر کشید آن خمانیده شیز
فردوسی

شیز بمعنی آبنوس گرفته شده از اینکه کمان شیز نیز خوانده شده ناگزیر از ینروست که از چوب آبنوس کمان میساختند.
فرو برده از شیز و صندل عمود یک اندر دگر ساخته چوب عود
فردوسی

درلغت شاهنامه، ولف آورده: تخش Bogen درشاهنامه آمده :
همه بنده در پیش رخش منند جگر خستهٔ تیغ و تخش منند
پول هورن درشماره 346 آورده: Texs Pfeil Gr. Toxon
دربرهان قاطع آمده تخش بفتح اول ... و نوعی از تیر هم هست و تیر آتشبار نیز گفته و بعضی گویند نوعی از کمان است که تیر بسیار کوچک دارد.
درمجمع الفرس آمده تخش... ونوعی از کمان که تیر از آن به تعبیه اندازند.

تموك ، تیری باشد که چون بچیزی فروشود برون آوردن دشوار باشد.

پسر خواجه دست برد بکوك خواجه را بزد بتیر تموك

عماره

فیلك ، تیر بدخشانی بود.

بکوه بر شد واندر نهالکه بنشست فیلك پیش و بزه کرده نیم چرخ کمان

تکمر بضم تاء یا تکمار و تخمار یك گونه تیر در برخی از فرهنگها یاد گردیده است.

خدنگ ، درختی است که از چوب آن تیر سازند ، باید سپیدار باشد ، بساخود تیر را خدنگ خوانده‌اند (فرخی)

تهمتن به بند کمر برد چنگ گزین کرد یك چوبه تیر خدنگ

خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده بـرو چار پـر عقـاب

فردوسی

همچنین زرنگ که یکی از درختهای کوهی است چوب بسیار سخت دارد وازآن تیر ونیزه و گوی وزین سازند.

نوشته‌اند اگر آتش آن برخاك بپوشند ده روز بماند :

چنان بگریم اگر دوست بار من ندهد

که خاره خون شود اندر شخ وزرنگ زکال

منجیك

بچوگان چو برداشت گوی زرنگ زبیمش بگردد رخ مه زرنگ

اسدی

آفرین زان مرکب شبدیز رنگ رخش روی

آنکه روز جنگ بر پشتش نهد زین زرنگ

منوچهری

در برخی از فرهنگهای فارسی «زرنگ» بمعنی تیر یاد گردیده ، آنچنانکه «خدنگ» تیر دانسته شده است. درخت گز نیز که از چوب آن تیر ساخته میشده، در برخی از فرهنگها آمده : گز، یکی گونه تیر بی پر و پیکان باشد.



تبر

درسخن از این درختان ، بجاست از توز نیز که درختی است یاد شود
ازپوست‌آن که سفید رنگ است کمانرا پوشانده کمان توزی گفتند.
گاهی نیز تیر «چوبه» گفته شده :

دری هم برآید ز چندین صدف ز صد چوبه آید یکی بر هدف

سعدی

بگفتهٔ اسدی در «لغت فرس» تموك ، تیری است که به انجاز می باشد و
فیلك ، تیر بدخشانی بود. دقیقی یك گونه تیررا «طرازی» نامیده :

کمان بابلیان دیدم وطرازی تیر که بر کشیده شود با بروان تو ماند

آنچنان که میدانیم ، برخی از جنگ ابزارها ، بکشور یا شهری باز خوانده
چون پرند (= تیغ) هندی :

ز شادروان بخاك اندر فکندش گرفت از دستش آن هندی پرندش

فخر گرگانی

کمان چاچی :

هر آنکه که چاچی بزه در کشم ستاره فرو ریزد از ترکشم
بمالید چاچی کمانرا بدست بچرم گوزن اندر آورد شست

فردوسی

تیغ رومی :

سکندر بیامد میان دوصف یکی تیغ رومی گرفته بکف

فردوسی

تیغ هندی :

دوچیز است کورا به بند اندر آرد یکی تیغ هندی دگر زرکانی

دقیقی

شل (نیزهٔ کوچك) افغانی :

بگونهٔ شل افغانیان دوپره وتیر چودسته بسته بهم تیرهای بی سوفار

فرخی

در نوروزنامه که یاد کردیم گفته شده که شمشیر چهارده گونه است از
آنهاست: یمانی ، نصیبی ، دمشقی ، مصری.

درفرهنگهای فارسی از برای بسیاری از زین ابزارها بنامهای گوناگون برمیخوریم . شاید همهٔ آن واژه‌ها ایرانی نباشد آنچنان که دیدیم غداره در سانسکریت ؛ همچنین ناچخ بمعنی تبرزین که درنثر و نظم ما بسیار بکاررفته، یادآور واژهٔ Nashaka میباشد که درفرهنگهای سانسکریت بمعنی نابود کننده یاد گردیده است.

واژهٔ شل که گفتیم بمعنی نیزهٔ کوچك است، در زبان هندوستانی نیز شیل Shil بهمین معنی یاد گردیده است.

درپایان گفتار گرز گفتیم که درفرهنگها واژهٔ کباده بمعنی کمان یاد گردیده است ، امروزه کباده یکی از ابزارهای ورزشکاران است . درونهٔ پنبه زن (نداف) را نیز کمان خوانند و کمانهٔ جوی کن (مقنی) نیز چنین خوانده میشود :

چنانکه چشمه پدید آورد کمانه زسنگ
دل تو از کف تو کان زر پدید آرد

هرچیزخمیده را نیز کمان گویند:

الا تا ماه نو خیده کمان است
سپر گردد مه داه و چها را
ابوشکور بلخی

تازه جوانی ز سر نیشخند
گفت به پیری که کمانت بچند
پیر بخندید و بگفت ای جوان
دهر کند پشت ترا چون کمان
سعدی

کمانچه نام سازی است . رنگین کمان و کمان سام و کمان رستم و کمان بهمن ، قوس قزح باشد که آن را کمان شیطان نیز گفته‌اند

کشکنجیر که گفتیم در نوروز نامه یاد گردیده ، یك گونه کمان بسیار بزرگ است که با آن تیر ستبر و یاسنگ بسوی دژ و برج و باروانداززند از برای کوبیدن و فروریختن پناهگاه هماورد واین معنی ازخود واژهٔ کشکنجیر برمیآید،چه کشك همان کوشك است و انجیردن بمعنی سوراخ کردن .

کشکنجیر را گویندگان پیشین ما بسیار بکاربرده‌اند :

دادجشن مهرگان اسپهبد عادل دهد
آن کجاتنهابکشکنجیر بنوازدخدنگ
منوچهری

من کمان را و خداوند کمان را بکشم
گرخداوند کمان‌زال و کمان کشکنجیر
سوزنی

زنبورك که‌زنبورهم گفته میشود بایدمانند کشکنجیریکی‌ازابزارهای تیراندازی باشد:

زتیراندازی زنبورك از دور   مشبك سینه‌ها چون خان زنبور
امیرخسرو

تیرآتشزا: هردوت درسخن از جنگ ایرانیان و یونانیان در روزگار خشیارشن گوید: «آنگاه که لشکریان ایران به آتن درآمدند گروهی از مردم آنجا به‌پناهگاهی که ازچوب ساخته‌بودند گرد آمدند، ایرانیان درپشته‌ای که Areiopagos خوانده میشد و روبروی آن پناهگاه بود، برآمدند و باتیرهای آتشزا، آن‌را سوختند.»[1]

درسالهای ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ برخی‌ازین ابزارها را یاد کردم ایك درین گفتار ازفلاخن که‌یکی‌ازابزارهای جنگی باستانی‌است‌یاد میگردد:

گرکس بودی که زی‌توام بفکندی   خویشتن اندرنهادمی بفلاخن
(ابوشکوربلخی)

آنچنان که مردمان روزگاران پیشین، ازسنگ‌ابزارهای زندگی خود را میساختند، همین‌سنگ نزدآنان، ابزاری بوده ازبرای شکار و پیکار. ناگزیر این سنگ کلوخی بوده نتراشیده که بادست پرتاب میشده، رفته‌رفته تراشیده و پرداخته شده، از آن گروهه (غلوله = گلوله)

---

1 - Herod. VIII. 25

P. 1539

ساختندو بساهم بجای گروهۀسنگی، گروهۀ سر بی فراهم کردند. برای اینکه این گروهه دورتر رود وکارسازتر شود، آن را درمیان تسمۀ چرمی یا بافته‌ای همانند کیسه که ازموی وپشم ساخته میشده، می‌نهادند واز دو سوی آن، دو ریسمان پیوسته، چند بار بگرد سر میگردانیدند ودرهنگام آن گردشهای تند، یکسر ریسمان را رها میکردند، اینچنین آن گروهه بآماجگاه دورتر میرسید، بنشان رسیدن وکارسازآمدن آن بستۀ بنیروی بازوی سنگ انداز و ورزیدگی وچالاکی وی بود. این زین ابزار بیشتر ازبرای زدوخوردهای هماوردان نزدیك بهمدیگر بکارمیرفت. کاردهم درآغاز پاره سنگی بیش نبوده که لبۀ آن را تراشیده تیزمیکردند وازآن پس با ایوخشت (فلز) فراهم شده، تیغی بران و سهمناکتر گردید، گرز نیز درآغاز پاره چوبی بوده با بند و گره ، پس از چندی با آهن وپولاد، ریخته شده و درپهنۀ کارزار از ساز و برگ یلان ونامووران گردید.

همچنین کمان وتیر که ازآنهاهم درگفتارهای پیش سخن رفت، چیزی جز دوشاخ بهم بستۀ جانوری ویك تاك ویانی نبوده، رفته رفته باندازه‌ای آراسته وپرداخته گردیده تا نزد سخنسرایان ما همانند مژه وابروی دلارام گردید.

ابزاری که درپارینه درکارزار باآن سنگ میانداختند در فارسی فلاخن خوانده شده :

بسند انداخت گاهم که بمغرب چنین هرگز ندیدستم فلاخن

(ناصرخسرو)

فلاخن از واژه‌های بسیار کهنسال زبان ماست جز اینکه در زبانهای باستانی ایران زمین چون اوستایی وپارسی باستان حرف لام نبوده و هرآن حرفی که در پهلوی وپارسی لام شده، در بن راء بوده، ازآنهاست همین واژۀ فلاخن مانند بسیاری ازواژه‌های دیگرفارسی چون دل و گل والبرز والوند وجز اینها. گفتم در اوستا همه ابزارهای جنگی یاد گردیده ازآنهاست همین فلاخن که فرا دخشنا Fra Dax Shana خوانده شده است ، بیگمان اگر در سنگنبشتهای پادشاهان هخامنشی این واژه بجای مانده بود، درپارسی باستان

نیز این جنگ ابزار را باچنین نامی می‌یافتیم . دریونانی Sphendone ودر لاتین Funda خوانده شده است .

این جنگ ابزار ساده نزد بسیاری از مردم گیتی که از فرهنگی هم برخوردار بوند، درکارزار بکار میرفت . گفتم در داستان ما ، بسیاری از ابزارهارا فراآوردهٔ جمشید پیشدادی ، دانسته‌اند . در تاریخ طبری فلاخن پدید آوردهٔ کیومرث ، نخستین فرمانروای پیشدادی است . ابوعلی محمدبن محمد بلعمی که درسال ۳٦۳ در گذشت، کسی که تاریخ‌طبری‌را ازتازی‌بفارسی گردانیده، چنین آورده : « وسلاح او (کیومرث) یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی، نام خدای بزرگ برآنجا نبشته وهر کجا دیو وپری دیدی بسنگ وبدان نام برترین خدای تعالی، او را هزیمت کردی وهمه برمیدندی».

نزدمصریان فلاخن درسه‌هزار سال‌پیش‌ازمسیح،یکی‌ازسازو برگ‌جنگی آنان بوده وهم‌چنین نزد مردم باستانی دیگر چون اسرائیلیان‌وآشوریان‌در نبردها بکارمیرفت .

بویژه نزد ایرانیان گروه سنگ اندازان در پیکارها بسیار آزموده و چیره‌دست‌بوندودرسدهٔ‌پنجم‌پیش‌از میلاد مسیح، جنگهایی که میان ایران و یونان درگرفت، چنین مینماید ، که هنر فلاخن بکار بردن ، از ایرانیان به یونانیان رسیده باشد .

مردمان تسالیا Thessalia و جزیرهٔ ردس Rhodos ، از آن پس در سنگ‌اندازی ورزیده ونامبردار شدند .

درنبردهایی که‌درسالهای۲٤۱-۲٦٤و۲۰۱-۲۱۸و ۱٤٦-۱٤۹پیش‌ازمیلاد میان رم ومردم‌کارتاگو Carthago ، نخست درجزیرهٔ سیسیل Sicile وپس از آن درخود کارتاگو (غرتاجنه) ، سرزمین تونس کنونی درگرفت ودرتاریخ، جنگهای پونیك Puniques خوانده میشود ، فلاخن نیز با ابزارهای دیگر جنگی، بکار میرفت . در ستون ترازان Trajan (۹۸-۱۱۷ میلادی) که در پایتخت رم بیادگار پیروزیهای این امپراتور برافراشته شده ، فلاخن هم در کنده گریهای آن‌ستون دیده میشود.

آنچنان که میدانیم در بهارسال ۴۸۰ پیش از مسیح خشایارشا، شاهنشاه هخامنشی، بسوی یونان لشکر کشید، هرودت درین باره مینویسد: «چون یونانیان گزند سپاه انبوه ایرانیان را بخودنزدیك دیدند، پیکی بسوی گلن Gelon شهریار خودکام سیسیل فرستادند وازاو یاری درخواستند. فرمانروای این آبخست(جزیره) بفرستادهٔ یونان گفت: من میتوانم دویست کشتی جنگی، بیست هزار جنگاور سنگین ابزار، دوهزار سوار، دوهزار کمانگیر، دوهزار فلاخن دار، دوهزار سوار سبك ابزار، بشما بدهم و از برای همهٔ لشکریان یونان گندم نیز تا پایان پیکار، بفرستم وهمهٔ اینها راآنگاه بجای خواهم آورد که سپهسالاری رزمندگان یونانی تاپایان نبرد باخودمن باشد. چون درخواست گلن را یونانیان نپذیرفتند، جنگاورانی از سیسیل به پهنهٔ کارزار ایران و یونان فرستاده نشد».

ازین گفتهٔ هرودت پیداست که در پارینه، سنگ اندازان، گروهی از رزمندگان بودند، مانند تیراندازان و نیزه وران.

در اوستا چهار بار بواژهٔ فرادخشنا (= فلاخن) و صفت فرادخشانیه Fradaxshanya برمیخوریم که صفت است بمعنی فلاخنی.

درمهریشت گفته شده: «سنگهای فلاخن پیمانشکنان، کسانی که مهر ایزدنگهبان پیمان رادرپیمانشکنی بیازارندو ناخشنودسازند، به نشان نخواهد رسید، هرچند که بنیروی بازوان خوب رها شود». در اینجا از برای سنگ فلاخن، زرشتوه Zarshtva آمده، واژه‌ای که چندین باردر اوستا بکار رفته ودر گزارش (تفسیر) پهلوی اوستا که‌زند خوانند ودرروزگار ساسانیان انجام گرفته، به واژهٔ سنگ، گردانیده شده‌است.

در فروردین یشت، پارهای ۶۹ — ۷۲ آمده: «آنگاه که شهریار توانای کشوری از دشمن کینوری بتنگنا افتد، اگر فرورهای زبردست را بیاری خود بخواند، هرآینه آن فروردها پاك نیرومند (نیاکان) که از او ناخشنود و خشمگین نباشند، بیاری وی به‌پرواز درآیند، تو گویی همانند مرغهای‌شهپر گشوده بسوی وی بشتابند، اورا چون جنگ ابزاری بسان‌سپروزره پشت وسینه، درنبرد بادروغ‌پرستان

نابکاروفریفتار ودرستیزهٔ اهریمن نـاپاك وزیانکار ، بکارآیند ، آنچنان که گویی ، بصدوبهزاروبده هزارسنگر دشمن ، آسیب فرودآید ، اینچنین نه تیغ خوب آخته شدهٔ هماورد ونه گرزخوب آهیخته شده‌ونه تیرتیزخوب رهاشده ونه نیزهٔ خوب پرتاب شده ونه سنگهای فلاخن که ازنیروی بازو رها شده ، هیچیك ازاینها ، بآماج نرسد» .

درونديداد ، فرگرد (= فصل) هفدهم پارهٔ ۹ ازبرای سنگ فلاخن واژهٔ اسن Asan آمده واژه‌ای که درفارسی آس گوییم وبمعنی سنگ میگیریم و گویندگان ما بهمین‌معنی بسیاربکاربرده‌اند . واژهٔ آسمان که بمعنی‌سنگ‌ـ مانند است‌همین‌واژه‌را دربردارد . آسمان‌نزد ایرانیان وهندوان‌مانند سنگ آسیاگردان دانسته شده است و بازهمین واژه‌است که درآسیـاب وباداس و دستاس وپاداس وخراس دیده میشود وآن‌سنگی است که ازبرای آرد کردن گندم ودانهٔ دیگر باآب وباد ودست وپا وخریاگاومیگردد .

درفرگرد چهاردهم وندیداد ، پارهٔ ۹ ، فلاخن باچند جنگ ابزاردیگر چون‌کارد و کمان وتیرآورده شده وگفته شده که این ابزارها باید ازبرای توجشن(جبران) گناهی‌به‌جنگاوران بخشیده شود ودرین‌جا آمده که فلاخن باسی سنگ (اسن) . درگفتارتیرو کمان هم دیدیم که کمانگیران باید سی چوبهٔ تیردرتیردان یاترکش داشته باشند یعنی باندازه‌ای باشد که کشیدن آنها به جنگاوران گران‌نیاید .

درگزارش پهلوی اوستا درمعنی واژهٔ فرادخشانیه آورده شده:«سنگچه کوبن» .

هرچند واژهٔ کوبن درگزارش اوستـا خوانده نشده ، اما باید همان «کوبن» باشد ازمصدر کوبیدن که درفرهنگها فارسی یادگردیده ویك گونه پتك یاگزینه دانسته شده‌است . گوفن(= کوبن) مانند بسیاری ازواژه‌های دیگرفارسی بهند راه یافته ، درزبان هندوستانی بمعنی فلاخن رایج است . هم‌چنین خود واژهٔ فلاخن درآن زبان بکارمیرود

پس‌ازبکارافتادن زین ابزارهای گرم یاآتشین ، بسیاری ازسازوبرگهای جنگی پیشین ازکارافتاده ، ازآنهاست همین فلاخن که دیگرابزار زدوخورد

دربهنهٔ کارزار نیست ، اما هنوز شبانان (چوپانها) آنرا ازبرای گوسفندانی که ازگله جداشده ، بسوی دیگر میروند ، بکار میبرندو با پرتاب کردن یك سنگ ازفلاخن ، آنهارا ازبیراهه بسوی گله برمیگردانند .

درادبیات ما نیزاین واژه همچنان زنده بجای مانده ، درشاهنامهٔ فردوسی دیده نشده اما گویندگان پیش ازاو وپس از اووهمزمان او در گفتارهای خود بسیار بکار برده اند :

بنات النعش گرد او همی گشت   چو اندردست مرد چپ فلاخن

(منوچهری)

درفرهنگهای ما فلاخان وفلهاخن وفلاسنگ وجزاینها نیز یاد گردیده وازبرای هریك ازآنها نیز گواهی از گویندگان آورده شده است .

دراینجا برای اینکه سخن درازنگردد باید کوتاه بگیرم وبهمین اندازه بسنده کنم .